

گفتار سوم

تبریز چه‌گونه بر شهادت ؟

در این گفتار باز نموده می‌شود حال آذربایجان در پیش از مشروطه ، و سخن رانده می‌شود . از مرادش جنبش مشروطه . از زمان برخاستن تبریز تا اعتقاد عرش دفتر آیدیتاه .

چنانکه دیدیم جنبش مشروطه را تهران پدید آورد ، ولی پیش رفت آنرا تبریز بگردن گرفت . ما داستان را تا داده شدن فرمان مشروطه ، و نوشته گردیدن دستمه یافتن نظامنامه انتخابات ، و آغاز کردن بکار برگزیدن نمایندگان تهران ، پیش آمدیم . تا اینجا تنها تهران کار میکرد ، ولی از اینجا تبریز با بیانات نهاد و سنگینی بیشتر بار را بگردن گرفت . اینست میباید در اینجا از جنبش تبریز و از کوشش‌های آن بسخن پردازیم . لیکن میباید رشته تاریخ را بریده و در اینجا هم دریاچه‌ای پردازیم و حال آذربایجان را در سالهای پیشتر از جنبش مشروطه باز نمایم ، و انگیزه‌هایی را که برای تکان مردم در اینجا ، در میان میبوده روشن گردانیم . در این میان میدان خواهیم داشت که برخی از گرفتاریهای ایران و چندی از حالهای ایشان را نیز بجهت جو گزاریم :

گفتیم : ایرانیان ، ناآگاه از پیش آمده‌های جهان و تکان اروپا ، روز میگردانند تا از زمان سیصدسال قزوینی بیداری در ایران آغازند ، و از زمان آمدن امپراتور تونوت با کور تکانی در توده پذیرد آمد ، و آن تکان و بیداری در پیشرفت میبود تا بدانسان به مشروطه - خواهی انجامید .

پیدااست که همه شورها ، کم یا بیش ، بهره از آن تکان می‌یافتند ، و آذربایجان هم بی‌بهره از آن نمیبود . چون پس از پایتخت بزرگترین شهر ایران تبریز شمرده میشد ، و ولعهد همیشه اینجا می‌نشست ، و پیوستگی بسا تهران همیشه در میان میبود ، از اینرو با همه دوری ، از چیزهایی که در پایتخت رخ میداد و مایه بیداری مردم میشد ، ناآگاه و بی‌بهره نمی‌ماند ، از اینسوی انگیزه‌هایی برای بیداری ، خود این را در میان میبورد که نزدیکی بقفقاز و خاک عثمانی باشد ، و اینها آمادگی و بیداری آذربایجانیان را بیشتر میکردانید .

فققاز را از آذربایجان بکرودی (ارمن) جدا میکردانند ، و اینست آنرا در اینجا



ب ۳۳

بیر بیکر نشان مندرج جدول و چراغی شب ۱۶ چسبای لثانیه را که زندان هم بوده اند .

واوتای، (آنور) تأخیر ندهی، و سالانه گروه انبوهی از مردم، از بازرگانان و سوداگران و کارگران با آنجا رفتندی، و هر یکی پس از چندسال ماندن باز گردیدندی، و آنچه را که از چگونگی روستان و روسیان و دیگر اروپاییان شنیده و یا دیده بودند بازماند آوردندی. همین کار را کسانیکه باستانبول رفتندی کردندی.

آذربایجانیان در بازرگانی و فرستادن کالا بکشورهای بیگانه، از همه مردم ایران جلوتر میبودند، و در همه کشورهای قفقاز از تفلیس و یاکو و باطوم و عشق آباد و دیگرها رشته بازرگانی را بیشتر از آنان در دست میداشتند. همچنین در استانبول و دیگر شهرهای عثمانی و برخی از شهرهای اروپا در بازرگانی دست گشاده داشتندی.

این بازرگانان، در ساریه آنکاره تیغ بخود آسان گرفتندی و سفرها رفتندی، از پکسوداراک اندوختندی و با پیشانی گشاده زیستندی، و از یکسو آگاهی از جهان و زندگانی پیدا کرده و بکشور و پیشرفت آن دلپستی بیشتر داشتندی. این گروه بازرگانان در آذربایجان، خود یک گروه کارآمد و جداری میبودند، و چنانکه خواهیم دید، در جنبش مشروطه هم، در دادن پول و در کوشش بدیگران پیشی و بیسی جستند.

ما دبستان و روزنامه را از تقاضای جنبش و بیداری توده شمردیم، و این را هم گفتیم که دبستان نخست از آذربایجان، یا بهتر گویم از شهر تبریز، آغازید، و سپس از اینجا بود که به تهران و دیگر شهرها رسید.

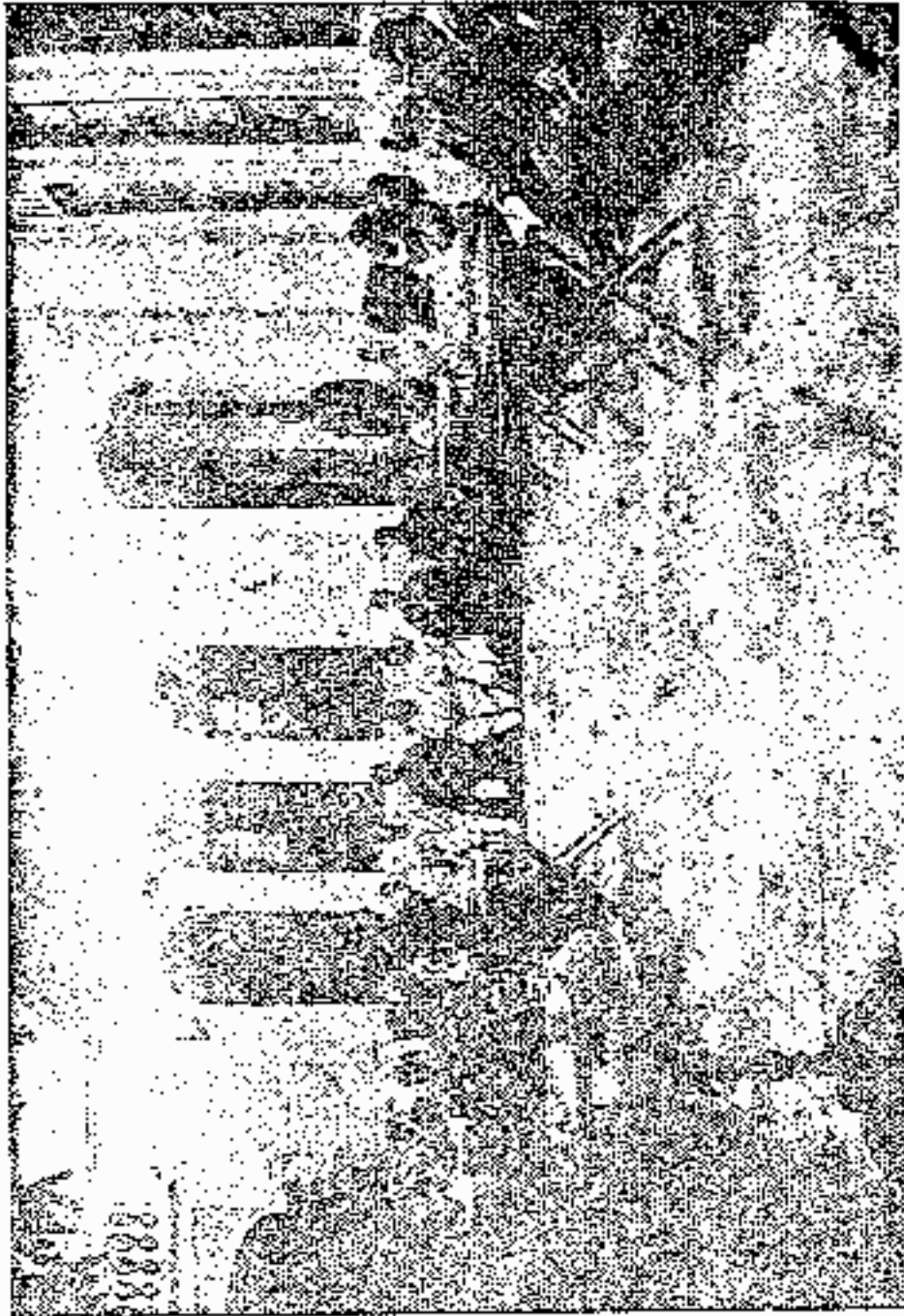
اما روزنامه؛ چنانکه گفتیم نخستین روزنامه ها رسمی میبود. در تبریز هم، در زمان ولایتی مظفرالدین میرزا روزنامه ای بنام «ناصری» با دست تدبیراتی نامی نوشته میشد. سپس که روزنامه های دیگر پیدا شده، در اینجا اسم تبریز پیشی پیدا کرده، زیرا، تا آنجا که ما میدانیم، نخستین روزنامه از اینگونه، و اختره بوده که کسانی از تبریزیان آنرا در استانبول مینوشته اند.

اگر از روزنامه های خود شهرها گفتگو کنیم و تهران را با تبریز بسنجیم، راست است که در بستره در تهران جلوتر آغازیده، و «الحدید» تبریز پس از آن بوده، چیزیکه دست «الحدید» را به پای تربیت نتوان برد.

دو بهر طرف آذربایجان، بود و شهر تبریز، برای بیداری آماده تر از دیگر جاها میبود. ما پیش آمد شوژیدن به اعتبار توتون و تنباکو، را نخستین تکان در توده ایران شمرده ایم. چنانکه گفتیم، در آن شوژ، پیشکام تبریزیان گردیدند و این نمونه ای از آمادگی ایشان میباشد.

چیزیکه هست در تبریز یا آذربایجان، پیشوایانی همچون دو سید، پیدا نشدند و این مردان گرانمایه بهره تهران بودند. در تبریز در آخرهای زمان ناصرالدینشاه مجتهد آذربایجان حاجی میرزا جواد میبود. این مرد در قزوینی پروان و چورگی مردم، در میان همکاران خود، کمتر مانند داشته. سخنی در همه جا می گفتند، و دولت پاشی

میداشته، و مردم جانفشانیها در راهش مینموده اند. ولی این مرد کسیکه معنی کشور و توده بداند و پروای چنین چیزها نکند نبوده.
من زمان او را ندیده ام و خود آگاهی از او نمیدارم، ولی اردستانها پیشانیست میدانم



که از این چیزها آگاهی نمیداشته ، و جز سروری و فرمانروایی خود را نمیخواست. راستی اینست که در آن زمان يك دولت بوده و يك شریعت ، روشنتر گویم : يكسو ناصرالدینشاه فرمان میرانده بنام دولت ، و يكسوملازمان فرمان میراندادند بنام شریعت ، و این دو ، چون همیشه با هم در نهان و آشکار کجاش میداشته اند ، از اینرو ملازمان هر چه بفرا تروایی خود افزودندی آن را پشرفت شریعت نام نهادندی ، و مردم نیز جز این نخواستندی و نه اتستندی . اما اینکه کشور را دشمنانی هست و می باید اندیشه آنان هم کرد ، و یا اینکه کشور را قانونی در باید که ستم کمتر باشد ، و دیگر مانند اینها ، چیزها بیست که حاجی میرزا جواد و مانند های او هیچ نمیدانسته اند .

در زمان او یکدانشانی رخ داده که از یکسو سر سپردگی مردم را با و چند برابر گردانیده و از یکسو بیخامی و نا آگاهی خود او بسیار افزوده ، چگونگی آنکه جوانی از تبریز بتفقا ز رفته و در آنجا کار مبر کرده و چنین روداده که کسی را کشته و یا گناه دیگری نزدیک بآن کرده ، و این بوده او را گرفته و به سیریا فرستاده بوده اند . مادر جوان حاجی میرزا جواد پناهیده و از رهایی پسرش را میخواهد . حاجی میرزا جواد تلگرافش بامپراتور روس فرستاده رعای آن جوان را درخواست مینماید ، (و دانسته نیست این بر رعای که بوده) پس از چند روز پاسخ میرسد که امپراتور درخواست او را پذیرفت و دستور داد که جوان را از سیریا خواسته روانه ایرانش گردانند و بهادرش بوسانند .

پنداست که خواست امپراتور چه بوده و هر چه دلجویی از مجتهد آذربایجان مینموده ، ولی آنروز اینها را نمیدانستند ، مردم معنی دیگری فهمیدند و آنرا از دقوت شریعت شمردند و در دل بستگی حاجی میرزا جواد با فشار تر گردیدند .

تا سالها این بیانیها میبود : دقوت شریعت در زمان حاجی میرزا جواد آقا میبود که از اینجا تا پنزدهورگی حکم میرانده ، بیکمان او خود نیز جز این معنی را نمیفهمیده و از آنچه در زیر پرده این دلجویی نمان میبود آگاهی نمیداشند .

ما ازو نکوهش نمینماییم ، زیرا ستمگری یا بدی دیگری نشنیده ایم ، تا آگاهیهایش را می نویسیم ، و همه مجتهدان آذربایجان همچو او نا آگاه میبودند .

از اینسوی گرفتاریهای کبشی که بزرگترین انگیزه بی پروایی **کشاکشهای کبشی** ایرانیان بکارهای زندگانی همان بوده در آذربایجان سختی و در آذربایجان فزونی میداشت . داستان سنی و شیعی که از زمان شاه اسمعیل و سلطان سلیم رنگ سیاسی بخود گرفته و در میان دو توده ایرانی و عثمانی عایه کینه و دشمنی گردیده بود و همیشه اندیشه ها را بخود پرداخته میداشت ، در آذربایجان سخت تر از همه جا میبود . در اینجا در نتیجه خونریزیها و کشتارها و تاراجهای پیاپی که از زمان صفویان و پس از آن رخ داده بوده کینه بی اندازه گردیده و مایه رواج یکرشته کارهای پرخردانه شده بود .

ایرانیان که شبی میبودند ، اگر حساب کنیم ، بی گمان يك چهار يك سال را با کارهای کبشی بسر دادندی . سینه زدندی ، تولیدندی : گریستنندی ، زیارت عاشورا خواندندی ، بدعای ندبه ، پرداختندی ، در پای منبرها بنشسته گوش به قضایل آهن بیت و دادندی ، پول گرد آورده بزیارت رفتندی ، گذشته از اینها یکرشته کارهایی بنام تبری و داشتندی . هر سال نهم ربیع الاول را عید گرفته و بازارها را بستندی ، و خرد و بزرگی بکارهای پرخردانه ای برخاستندی . بنوشته مجلسی و دیگران ، در آن سه روز یکی گناه نوشته شدی .

بنوشته این ملازمان ، پس از مرگ پیغمبر اسلام جانشینی از آن دامادش علی بوده ، و سه خلیفه یا زور از دست او گرفته اند ، و همه بدیها در جهان از این يك کار ایشان برخاسته ، و همه گناهان بگوه آن سه تن ، بویزه بگردن دومین ایشان میباشد ، اینست شیعیان سر هر کار بدی یاد آنان کردندندی و نامهایشان ببدی بردندی . مردمی با این باور ، پنداست که چه حالی داشتندی و از پرداختن بکار زندگانی و کشور تا چه اندازه دور بودندی . همه این کارها و کینه ها و باورها در آذربایجان بیشتر از سایر جاها بودی . نمایهای محرمی تبریز که من خود بدیده دیده ام - از دهنه یمنی ، و سر شکستن ، و زنجیر زدن ، و سینه کوفتن ، و حمله آراستن ، و عرب شدن ، و زینب گردیدن و مانند اینها - خود داستان درازست و برای باز نمودن آن سخن بسیاری نیاز است . در اینجا بیش از سه يك سال با این کارها گذشتی .

در نهم ربیع الاول ، گذشته از بدیهای دیگر رفتار شکستی در اینجا بودی ، و آن اینکه مردم یکدیگر را خیسانیدندی ، آنروز هر کس یارستی آب بروی دیگری بریزد و سرپایش را تر گرداند ، یکی که از کوچی می گذشتی دیگری از پشت بام يك دیگی آب بر او ریختی ، یا از جلو با جام آب برویش پاشیدی . کسانی دسته شدند و نزدیکجویی یا حوضی ایستادندی و رهگذران را گرفته و آب انداختندی طلبه ها مدرسه ها را فرش گسترده و جشن و شادی برخاستندی و کسانی فرستاده و توانگران را از خانه هاشان کشیده و بآنجا بردندی و پول از آنان گرفتندی و با محوس انداختندی دانسته نیست این رفتار از کجا پیدا شده بوده .

درویشان دهرایی ، که در زمان صفویان پدید آمده و بجلو اسب و زبران و امیران افتاده ، و با در میان مردم سر با ایستاده ، زبان بد گویند از مردان تاریخی آغاز اسلام باز کردندی ، تا این زمان بازمانده و هنوز کسانی از آنان بنام لعنتی ، در بازارها دیده شدندی .

آذربایجان که بگردستان پیوسته و يك بخشی هم از آن گردنشین میباشد ، این کارها در آن يك زبان بزرگی در برداشتی و آن فزونی کینه گردان سنی بودی . این داستان سنی و شبی است ، گذشته از این يك گرفتاری دیگری بنام شیخی و

متشرع و کریمخان در میان بودی . در زمان فتحعلیشاه شیخ احمد احساسی یکی از مجتهدان عراق میبوده و در آن و دیگر جاها شاگردان بسیار میداشت ، او بیکرشته سخنان نویسی برخاسته و دیگر مجتهدان با وی دشمنی نموده او را بیدین خوانده اند . و نتیجه



آن گردیده که در میان ایرانیان دو تیرگی پیدا شده . یکدسته پیروی از شیخ نموده و شیخی نامیده شده اند و دسته دیگری در برابر آنان خود را « متشرع » خوانده اند . در تبریز در میان دوتیره ، جنگ و خونریزی پیش آمده و تا دیرگامی مردم ایمنی نداشته اند . هنوز مسجدی در تبریز « قائلو مسجد » (مسجد خونین) نامیده میشود و چنین میگویند که در آنجا بنام شیخی و متشرع خونریزی رخ داده .

پس از شیخ احمد جانشین او سید کاظم رشتی بوده . ولی پس از او بازگشایش پیدا شده ، و حاجی محمد کریمخان در کرمان بدعوی جانشینی برخاسته و خود چیزهای دیگری بگفته های شیخ افزوده ، و در تبریز حاجی میرزا شفیق او را پذیرفته و بیعت گفته های شیخ استادگی نشان داده ، و نتیجه آن گردیده که در تبریز و شهرهای دیگر پادشاهان مردم به تیره گردیده اند : شیخیان یا پیروان حاجی میرزا شفیق ، کریمخان یا پیروان حاجی محمد کریمخان ، متشرعان یا دشمنان آن دودست و پیروان دیگر ملایان .

در سالهای پیش از مشروطه که ما گفتگو از آن میداریم ، دیگر میانه ایشان زد و خورد و خونریزی نبودی . ولی به دسته از هم جدا بستند ، بدینسان که بخانه های یکدیگر آمد و رفت نکردندی ، و دختر از یکدیگر نگرفتندی ، و مسجد هایشان جدا بودی ، و هر سائنه در رمضان بالای منبرها گفتگوهای کثیف و بدگویی از عهدیگریا میان آوردندی .

اما پیروان ایشان : چنانکه گفتیم شیخیان پیروان حاجی میرزا شفیق بودند که پس از وپسرش حاجی میرزا موسی جانشین گردیده . پس از او نوبت بمیرزا علی آوائف الاسلام رسیده بود . ایشان چند مسجد بزرگی را در دست میداشتند و در رمضان و دیگر هنگامها در آنها گرد می آمدند . جز از خاندان نفا الاسلام ملایان دیگری نیز - در تبریز و نجف - میداشتند .

کریمخانیان پیروان کریمخان و خاندان او میبودند و آنان چون در کرمان نشستندی برای راهبردن پیروان در تبریز ، کسانی را نماینده گماردندی . در زمانی که مشروطه برخاست این نماینده حاجی سید محمد قزم باغی می بود ، ولی پس از چند سالی او چون مرد ، شیخ علی جوان جانشین گردید .

متشرعان که دست انبوه ایشان میبودند پیروی از ملایان دیگر میکردند . ایشان پیشوایان بزرگترشان علمای نجف و کربلا شمرده شدند که با ایشان « تقلید » نمودندی و رساله های ایشان بکار بستندی . ولی در عرشه ی نیز مجتهدان و ملایان بسیاری برای راه بردن مردم بودند ، و برخی از اینانست که داراگ بسیار اندوختندی ، و نوکران و بستگان فراوان از طبقه ها و سبدها گرد آوردندی ، و دستگاه فرمانروایی گسترده در برابر دولت بالا افراشتندی ، اینگونه مجتهدان از رده : اعیان ، بشمار رفتندی .

در تبریز ، از عهد سائله باز ، اینگونه پیشوایی و فرمانروایی ، از آن خاندان میرزا احمد بودی . ایشان از سدسائل باز ، داراگ بسیار اندوخته و دبه های بسیار بدست

آورده ، و از هر باره ریشه دوانیده بودند . چنانکه گفتیم در زمان ناصرالدینشاه ، رشته در دست حاجی میرزا جواد میبود که نزدیک بیس سال پیشوایی و فرمانروایی کرد ، و چون او در سال ۱۲۷۴ (۱۲۱۳) درگذشت ، ثبوت به سرش میرزا رضا رسید ، و چون پس از سه سال این هم درگذشت ، برادر زاده حاجی میرزا جواد ، حاجی میرزا حسن مجتهد که از نجف بازگشته بود ، بنام مجتهد رشته را بدست آورد ، و از آن سوی برادر زاده این ، حاجی میرزا کریم ، بنام امامجمعه ، بکار پرداخت .

در سالهای پیش از مشروطه ، این دو تن میبودند و هر یکی دارا ک بسیار و دستگاه بزرگی میداشتند ، و عمو و برادرزاده یابکدیگر همچشمی و کفاکش نیز می نمودند . از آن سوی مجتهدان دیگری نیز از میرزا صادق آقا و برادر او حاجی میرزا محسن و حاجی میرزا ابوالحسن انگلی و دیگران نیز میبودند .

گفتگو از رفتار و زندگانی اینان بس سخن بس درازی نیازمند است و ما را در اینجا چنان میدانی نیست . آنچه می باید گفت اینست که اینان ، چه نیکان و چه بداندان ، جز بزیان مردم نمیبودند . اینان از جوانی به مدرسه رفته و زمانی در ایران و زمانی در عراق درس خوانده ، و یکرشته آموزگاری ، از کیش شیمی و اصول وقت و حدیث و قرآن ، یاد گرفته اند ، و بگمان خود ، جانشین امام شده باز گردیدند . اکنون آزمندان و بداندان ، آن آموزگاران را افرادی برای پول اندوزی و چیرگی گرفتند ، و مردم را زیر دست خود گردانیدند ، و نیکانمان یافتاری بیاد دادن همان آموزگاران بپریم نموده ، و آنانرا با یکرشته کارهای بیهوده ای ، از گریستن و سینه زدن و زیارت رفتن و دعای ندبه خواندن و مانند اینها واداشتند ، و با آتش کینه های کیشی را در دلها فروزانتر گردانیدند . بدان بیان سان ، نیکان یا اینسان مردم را سرگرم گردانیده از یاد کشور و توده باز داشتند .

راست است نیکانمان یکرشته نیکان نیز از راستگویی و در سنکاری و نیکی بدیگران و مانند اینها ، ب مردم آموختند و از اینرو کسان سودمندی بودند . چیزیکه هست رویهمرفته زیانشان بیش از سودشان درآمدی .

اینان ، چه بدان وجه نیکان ، هیچگاه بیاد نیاوردند ، که این کشور را که مادر آن آن میزبیم ، دشمنانی هست که ببردنش میکوشند و میباید ما را نیز بنگهداشتنش کوشیم و همواره بیدار باشیم و بیخ افزار کنیم - چنین چیزی را نه خود اندیشیدند ، و نه اگر کسی گفتی گوش دادند . بسیاری از آنان چنین سخنانی را ، بیدینی و شماردندی و بیخردانه مردم را از آن بازداشتند ، و این بود که کتابهای ظالیم و سیاحتنامه ابراهیم بیست را بنزدیک نگذارند . بارها دیده شدی که در نشستی با بودن خلایی چنین سخنی بمیان آمدی ، و ملا روترش کردی و جلو رفتی ، و یا در پاسخ چنین گفتی : « این منکبت شیعه را صاحبی هست . او خودش تکه میدارد ، با چنین گفتی : « قلب پادشاه در دست

خداست ، دعا کنیم خدا او را بمملکت مهربان گردانده ، در نیریز تنها کسی که چنین نمیبود شادروان تقه الاسلام است که از او سخن خواهیم براند .



مردم آذربایجان با آن آمادگی برای بیداری و با آن انگیزه‌های ویژه‌ای که در میان میبود، در زیر سنگینی این گرفتاریها تکلیفی بخود نداشتند و از آنجا که هیچکس از آنجا نمیخواستند تا زمان مظفرالدین شاه که پسرش محمدعلی میرزا ولیعهد شد و کارهای آذربایجان با وسعت و وسوسه گردید، از یکسو شکرگری و بدی خود او، و از یکسو برخی پیش آمدنها، خواست و ناخواسته، مردم را بر زبان آورد و تکان داد.

یک پیش آمد دلسوزی، در آغاز ولیعهدی محمدعلی میرزا، کشته شدن میرزا آقاخان کرمانی و حاجی شیخ احمد روحی و حاجی میرزا حسنخان خیرالصک بود که هر سه را در یکجا در تیریز کشتند. میرزا آقاخان و حاجی شیخ احمد دانستن درازی میدارند. در جوانی از کرمان با سپهیان و از آنجا بتهران آمده‌اند و از اینجا روانه استانبول گردیده‌اند و در آنجا چند زبانی، از انگلیسی و فرانسوی و ترکی عثمانی یاد گرفته‌اند. ایشان پیشرفت اروپا و نیرومندی دولت های اروپایی را دیده و از اینسو با اشتیاق کار ترقی و درحالی که شرقیان مبتکر بوده‌اند و دنیاشان بدر می‌آمده و دست و پایی می‌زدند، و در اضمحان خود نیز از حال بحالی می‌افتاده‌اند. نخست در ایران، هم چون دیگران شیعی می‌بوده‌اند، سپس در آنجا ازلی گردیده‌اند و دختران صبح ازل را بزنی گرفته‌اند، سپس بیکیار بیدین گردیده و آشکاره طبیعی گریه نموده‌اند، و در پایان کار بسید جمال‌الدین آمده‌اند. آبدای پیوسته و باز مسلمانی گراییده، و بهمدستی او به اتحاد اسلام و کوشیده‌اند. هر یکی نیز کتابهایی نوشته‌اند که شناخته می‌باشد.

اما خیرالصک ژنرال کونسول ایران در استانبول می‌بوده و او نیز با سید جمال و ایشان هم‌دستی می‌نموده، و سه تن بنام «اتحاد اسلام» نامه‌هایی بایران، بایران و آن، می‌نوشته‌اند. بیچارگان خود را بانش زده و برای رهایی این توده‌ها بصر چاره‌ای دست می‌بازده‌اند.

در سال ۱۲۷۴ (۱۳۱۳) که آخرین سال پادشاهی ناصرالدینشاه می‌بود، علام‌الصک سفیر ایران دستگیر گردانیدن ایشان را از دربار عثمانی خواست، و چنانکه در تاریخ بیداری نوشته، سلطان چنین وانمود که در نورش ارضیان که سال پیش از آن رو داده بوده، ایشان دست داشته‌اند.

با دستور سلطان، این سه تن را گرفته بجزایر فرستادند، و در آنجا بزرگان انداختند، و چون در همان سال کشته شدن ناصرالدینشاه با دست میرزا رضا کرمانی رخ داد، و در آن باره بسید جمال‌الدین بدگمانیها می‌رفت، از ایشان هم چشم پوشیدند. بخوادش دولت آنانرا تا مرز آورده و بایران بفرستادند، و از آنجا به تبریز آوردند و هر سه را بکشند و چون وزیر کرم که در آن زمان نایب‌الحکومه، آذربایجان می‌بوده و از چگونگی کشته شدن ایشان نیک آگاه گردیده، با دداشتی در آن باره به نزد ناظم‌الاسلام

نویسنده تاریخ بیداری فرستاده ما نیز همانرا در اینجا می‌آوریم - چنین می‌نویسد:

یک روز محمد علی میرزا که آن ایام تازه ولیعهد شده بود بنده را خواسته تلگرافی از مرحوم میرزا علی امیرخان امین‌السلطان نمود که سه نفر مقرب از ابلاهورل می‌آورند سی نفر سوار بفرستید در آواجیق چالدران که سرحد ایران و عثمانی است مقربین را تحویل گرفته به تبریز بیاورند بنده هم رستم خان قراجه دافی رایاسی سوار روانه نموده رستمخان قریب یکماه در سرحد معطل شده از حضرات خبری نشد هشارآلیه بدون اجازه به تبریز مراجعت نمود. محمد علی میرزا تلگرافی بطهران کرد که رستمخان یکماه در سرحد معطل و چون از حضرات خبری نشده مراجعت به تبریز کرده است.

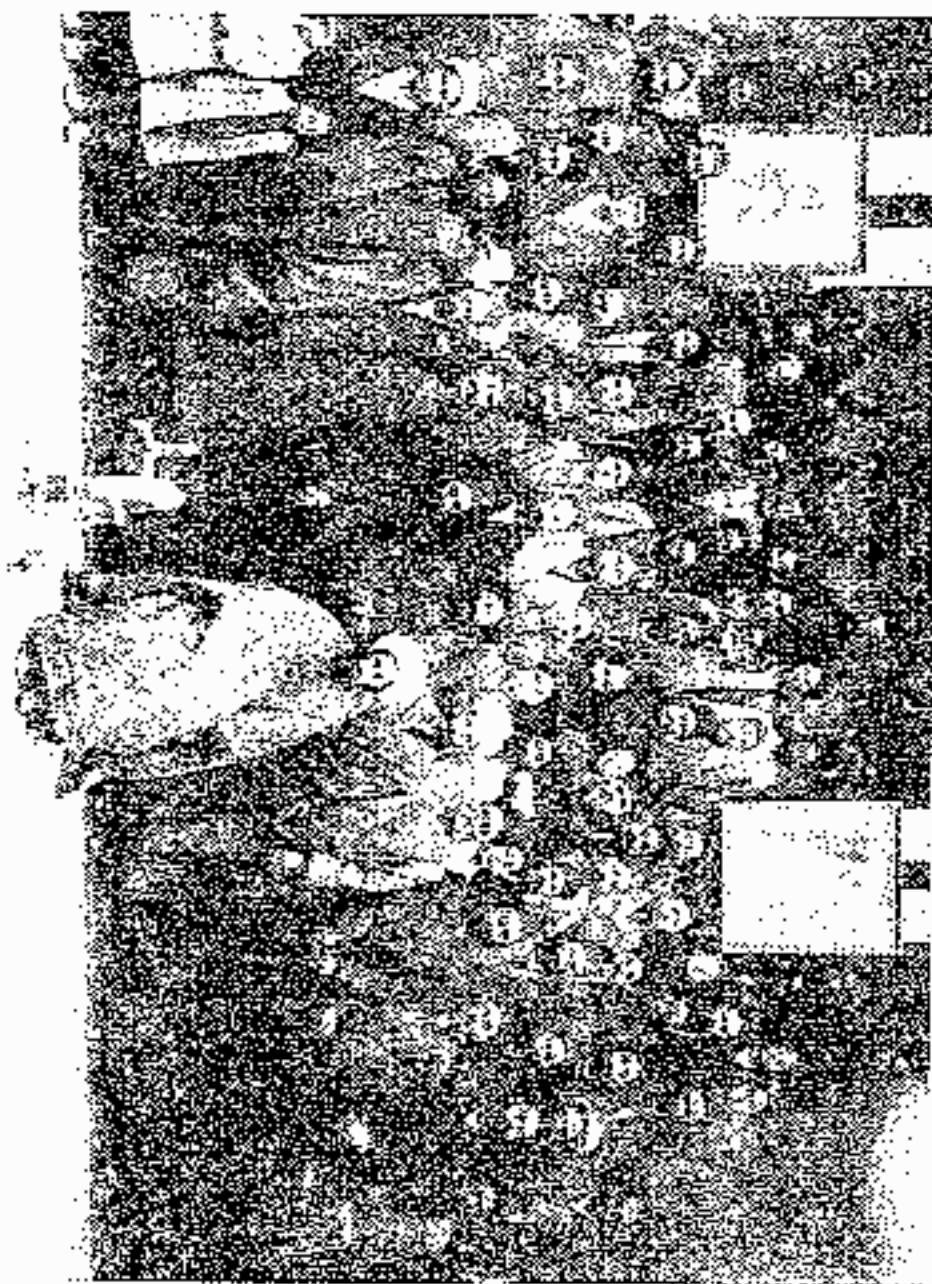
از تهران جواب دادند که مقربین این روزها بسرحد وارد میشوند معجز رستم خان را بسرحد مراجعت دهید مجدداً رستم خان را روانه کردیم بنده هم نمیدانم که این مقربین کیها هستند و تصمیمشان چیست.

دو سه دفعه هم از محمد علی میرزا تحقیق کردم گفت منم نمیدانم ولی محققاً میدانم که چون از بنده ظنین بوده تمیخواست بگوید و از اینجا سوء ظن او که حسن ظن بوده معلوم میشود حضرات را که وارد مرند و منزلتی تبریز نمودند محص احتیاط که مبادا اسباب فرار یا استخلاص آنها فراغ بیاید اسکندر خان فتح السلطان کشیک چی باشی خود را هم با جمعی سوار برتند فرستاد که در محبت رستمخان با هم باشند.

همچنین چسبون بنده نایب‌الحکومه بیوم و اختیار محسوسین انبار دولتی را داشتم حضرات را بمن نداد. خود محمد علی میرزا خاندای در محققشکلان داشت بجهت ناقصی تمبیرات عمارت دولتی در همان عمارت و خانه مخصوص خود می‌نشست شبانه بدون اطلاع بنده حضرات را وارد نموده و در خانه اختصاصی خود حبس نمود که بنده هم نتوانستم آنها را ملاقات و از حال آن بیچاره‌ها مطلع شوم.

در این بین از پاره‌ای جاها تحقیقات لازم را نموده و در سدد استخلاص آنها بر آمدم حتی یکی از قراولیا ده تومان داده قلمدان و کلیدی بحضرات رساندم که از محبس مرحوم میرزا آقای مجتهد پسر مرحوم حاجی میرزا جواد آقا و سایر علماء کاغذانتجهه نوشته و استخلاص خود را بخواهند و آنجا هم بعلما کاغذ نوشته توسط عمان قراول کاغذها بعلما رسید بنده هم خیلی طالب و عاقل بودم که با حضرات ملاقاتی کنم یک روز وقت غروب نمیدانم برای چه کاری از دارالحکومه بخانه محمد علی میرزا رفته دیدم تنها در اتاق کتابی می‌خواند به بنده هم اجازه جلوس داده گفت این کتاب را یکی از این سه نفر محبوس که اسمش میرزا حسنخان است برای ایران قانون نوشته کتاب را داد دست بنده من هم چند سطر می‌خواندم بعد گفت شما این محبوسین را ندیده‌اید جان من اشب بوحسب رفته آنجا را استنطاق کنید گفتم باین شرط می‌روم که بکنفر با من بیاید خودتان هم در پشت در ایستاده غرض صحبت میکنم بشنویید قبول کرد محمد علی میرزا و بنده و اسکندر خان

فتح السلطان و میرزا قبیرمانخان نیر السلطان ز قنیم بمجلس خودش پشت در ایستاد ما سه نفر وارد زندان شدیم دیدم این بیچاره‌ها تازه از نماز فارغ و هنوز



ب ۳۲

این پیکر، فنان مباحثه دست‌نویس‌های تبریز را با پیشوای ایشان آقا شیخ علی‌جان (این پیکر دو سه سال پس از آغاز مشروطه برداشته شده)

خیلی را پایشان نگذاشته و سه نفری صحبت میکنند فتح السلطان و میرزا قهرمانخان رویروی آنها نشسته بنده محض اینکه نمیخواستم محمد علی میرزا حال ملاک مرا ببیند گمراهه محبس نشسته محمد علی میرزا هم از سوراخ در نگاه میکرد فتح السلطان و میرزا قهرمان خان با حضرات بنای صحبت گذاشته بند از ربع ساعت گفتم منم میخواهم یا شما قدری صحبت کنم گفتند شما میرزا محمود خان حکیم فرماضما هم صحبت گفتم می بینید که لهجه من ترکی و یکی از فوکرهای ولیمه قوطن سیگار خود را در آورده بهر یک یک سیگار تعارف نموده خود هم سیگاری دست گرفته مشغول صحبت شدیم با ایما و اشاراتی که لازم بود حضرات حبسی مرا شناختند صحبت از مرحوم آقا سید جمال الدین انداختم که در کجا با او آشنا شدید گفتند در استانبول برای اتحاد اسلام مجلسی تشکیل شده بود و ایشان رئیس بودند ما هم اعضای مجلسی در آنجا آشنا شدیم بنده صحبت را کتبه‌م بنویسد اتحاد اسلام و نتیجه آن که برای اسلام حاصل میشود.

خیلی در این خصوص صحبت کردم حضرات بنده را خوب شناختند دیدم این بیچاره‌ها دور نیست بعضی صحبت‌ها کنند که مضر حال آنها باشد بنده مخصوصاً صحبت را پرت نموده نمیخواستم صحبت دیگری بیان بیاید در آخر گفتم که نامراندین شاه را برای چه کشنده شیخ احمد گفت بسکه نوشته‌ها دستش و قبول نکرد کشنده بنده هم یادش شیخ احمد گفت خواهش دارم بنده نمی‌توانم دستش داشته باشید که صحبت نمایم بیچاره‌ها نمیدانستند که محمد علی میرزا پشت در ایستاده و من غرقه می‌زنم گفتم چون من روماتیسم دارم و عوای زیر زمین رطوبتی است نمیتوانم زیاد تر از این بشنیم گفتند از ولیمه خواهش میکنیم که فردا شب با پس فردا شب اطاق خشکی قرار دهند که شما هم تشریف بیاورید قدری صحبت نمایم گفتم چه عیب دارد اگر ولیمه اجازه دهد حاضریم همینکه یادش شیخ احمد گفت میدانی این چه زنجیر است که گردن ما زده اند اگر میدانستید این زنجیر را از طلا درست نموده روزی یک مرتبه بزیارت آن می آمدید من هم واقفاً خون سرم زده از حال طبیعی خارج شده بودم گفتم من میدانم اگر بعضی‌ها هم بدانند همین حرف تا صدق که در تبریز بودم یکی محمد علی میرزا از من سلب اطمینان نموده و مرا دچار چه صدماتی نمود بعد از اینکه از محبس بیرون آمدم محمد علی میرزا گفت که استنطاق شما همه از اتحاد مسلمین دنیا و علمی بود گفتم پلی در اول استنطاق باید به پختگی حرف زد که طرف مقابل را از خود دانسته در استنطاق دوم و سوم هر چه در دل دارند بگویند.

بنده با نهایت افسردگی رفتم منزل و همه را در تدارک چاره استخلاص و فکر نجات آنها را میکردم یکی دو مجلس هم با مرحوم میرزا آقای امام‌جمعه و مرحوم حاج میرزا موسی نقه‌الاسلام در باب حضرات مذاکراتی میان گذاشتیم که روز اربعین مردم را وادار به استخلاص و توسط آنها بطهران نمایم چند روز از این مقدمه گذشت صبح زود بمن

خبر آوردند که حضرات را شب تلف کردند قوفاً بی اختیار رفتم نزد محمدعلیمیرزا قبل از اینکه بنده عنوان کنم گفتم که شب حسین قلیخان عموزاده امیر بهادر عاموراً پادستخط شاه از طهران رسیده که حضرات را تلف و سر آنها را بتهران بفرستم منم مجبور باطاعت بودم گفتم بنده که نایب الحکومه هستم اقلاً میخواستید به بنده بفرمایید گفت اجازه نداشتم که قبل از وقت بگویم . یاری دو از شب رفته در خانه اختصاصی خودش زیر درخت نسترن یکی یکی بیچاره‌ها را آورده سر بریده در صورتیکه خودش هم در بالا خانه نشست و تماشا میکرده سر هر سه را بریده بند پوست سر آنها را کتفه پراز گاه نموده عماتشب بنوسط حسین قلیخان بطهران فرستاده بود سرها را هم فرستاده بود توی رودخانه که در وسط شهر میگردد زیر ریکها پنهان کرده بودند .

فردای همان شب که بچه‌ها توی رودخانه بازی میکردند سرهای بی پوست از زیر ریگ در آمده به بنده اطلاع دادند قوفاً فرستادم سرها را در جایی دفن نموده در صدد پیدا کردن نعش آن شیفا اقدام مملوم شد که نعشها را همان شب برده در داغ یولی زیر دیوار گذاشته دیوار را هم روی نعشها خراب کرده اند شب دوم نایب عبدالله آدم خود را با چند نفر محرمانه فرستادم نعشها را در آورده و سرها را هم بردند غسل داده و کفن نموده در قبرستان همان محله دفن کردند . تا اینجاست یادداشت وزیر اکرم .

اینان را که کشتند چنین گفتند : همه تن بایی می‌بودند . دیگران را که می‌کشتند این نام را می‌نهادند چه رسد بکسانی که دوتن از ایشان زمانی از شناختگان با بیان می‌بوده‌اند . ولی کسان بسیاری داستان آنانرا دانستند و سخت آزرده گردیدند ، و چند سال دیرتر که آزادیخواهانی پیدا شده و بکوششهایی برخاستند ، همیشه نامهای آنان را بزبان داشتندی و یکی از پیدادگری قاجاریان همین را شمردندی .

یکی از گرفتاریهای زمان خودکامگی انبار داری بوده که همیشه **داستان نان** دبه دارانی گندم و جو را فروختندی تا نان کمیاب و گران شندی ، و آنگاه بیهای بیشتر فروختندی . این کار ، در سالهای پیش از مشروطه در آذربایجان رواج بسیار یافته بود و بیشتر دبه داران از ملایان و اعیانها و بازرگانان بان میپرداختند ، و دولت که می‌بایست جلوگیری کرد ، تمبکرفت . زیرا خود محمد علی میرزا دبه می‌داشت و او نیز از گرانای غله بهره‌مند میگردد . در نتیجه این ، نان همیشه کمیاب و جلو نانوائیها پر از انبوه زن و مرده بودی ، که فریاد و هیاهوی آنان از دور شنیده شدی .

این يك گرفتاری برای مردم کمچیز شده بود و چند بار آشوبی پدید آورد که یکی از آنها آشوب خونین سال ۱۲۷۷ (۱۳۹۶) و تاراج خان حای تقام العنماو علامتلك و دیگران بود . در اینسال نان کمیاب تر و سختی مردم بیشتر بود ، و سید محمد یزدی که آنزمان تازه به تبریز آمده بود و در مسجدها و روضه خوانیها بمنبر میرفت و از انبارداران

بدگویی میکرد و باد باتش خشم مردم میزد . در نتیجه اینها و برخی دستهای که در میان بودگانی جلو افتادند و بازارها بسته گردید و مردم در سید حمزه گرد آمدند و بفریاد و ناله پرداختند ، امیر گروسی که پیشکار آذربایجان می‌بود خواست با پیام و



ب ۳۸

این بیکر نشان میدهد حاجی میرزا حسن مجتهد را با پسران و یاران خود

سخن آشوب را فرو نشاند توانست. در اینمیان نام ناظم العلماء بزبانها افتاده و چنین گفته میشد تا نوایاتی برای خریدن گندم بنزد اورفته اند و او نخواستند بفروشد و بدگویی بسیار از خاندانش کرده میشد. این بود روز دوم مردم آهنگ خانه او کردند و گرد آن را گرفتند. نظام العلماء و کسانی از پیش دانسته و تفنگچی آماده کرده بود و اینان بشبک برخاستند و چنانکه گفته میشد بسیاری از مردم تیر خورده و از پا افتادند. ولی مردم پراکنده نشدند و از اینسو نیز تفنگچیان پیدا شده و بجنگ پرداختند و چند تن را نیز اینان زدند. همچنین یکینه ملایان، چند تن از طلبه ها را که از درس باز میگشتند و آگاهی از هیچ کاری نداشتند دستگیر کرده سنگدلانه سر بریدند.

شبهانه نظام العلماء و برادرانش بیاری شادروان حاجی میرزا موسی قضاة الاسلام را هم پیدا کرده با خاندانهای خود بیرون رفتند، و فردا مردم بخانه های ایشان ریخته عسکی را تاراج کردند و افزار و کالچال فراوان بردند، و پس از این کارها بود که محمد - علی میرزا بیچاره جویی برخاست و با میر نظام دستور پراکندن مردم را فرستاد. این پیش آمد در مرداد ۱۲۷۷ (ربیع الثانی ۱۳۱۶) بود.

چنین پیداست که او را کینه از علاء الملک و دیگران (برادر نظام العلماء) در دل میبوده، و خود در این داستان دست میداشته و کینه جویی میخواست.

پس از تاراج خانه ها مردم پراکنده شدند و آشوب فرو نشست. ولی یکمی نان در بازار و سختی زندگانی مردم بیخوابا چاره ای کرده نشد، و این گرفتاری میبود تا جنبش مشروطه خواهی پیش آمد و بیگمان یکی از انگیزه های آن، این را باید شمرد.

سه چهار سال پیش از مشروطه را، من خود بیاد می دارم. این زمان بزرگ میبودم و گاهی بی بازار میرفتم و انبوهی زنان مردان را در جلو دکانها با دیده می دیدم.

در سالهاییکه از آسمان باریده و از زمین روییده و غله بفرآوانی بدست آمده بود، مردم میبایست نان را با رنج و اندوه بدست آورند. زنان بیوه بچه های خود را در خانه گزارده برای گرفتن نان چهار و پنج ساعت در جلو دکان بایستند. مردان کارگر تا شام کوشیده و پولی بدست آورده و از نیافتن نان تهیدست بخانه باز گردند.

در آن زمان در آذربایجان مردان خانه دار و آبرومند از بازار نان خریدند و یکی از شرطیای خانه داری نان در خانه پختن را شمرند. تا نواینها در بازار پیش از همه برای کمچیزان و بینوایان بودی، و آنان هم با این رنج و سختی دچار میبودند.

تا نوایان در سایه پشتیبانی محمد علی میرزا بیرون جیرگی می نمودند و بدر فتاری می کردند، و از اینکه مردم را تیارمند خود میدیدند از چند راه پیدادگری نشان می دادند. زیرا از یکسو بهای نان را بالا برده گران می فروختند، و از یکسو نان را ناپخته بیرون آورده و جز آرد چیزهای دیگر نان می آمیختند، و پس از همه بجای یکمن،

سه چارک بلکه کمتر میدادند. تا نوایان آشکار گفتندی: «یکمن ما سه چارک است مردم بدانید.»

بیاد می دارم تا نوایی میخواست بگره را رود و برای آنکه پولش «حلال» باشد همین را ب مردم می گفت، در جاییکه این هم دروغ میبود و چنانکه مردم میگفتند، از سه چارک هم کمتر میداد.

این زمان کم فروشی خود یکی از گرفتاریها میبود. چون کسی جلو نمیگرفت و سنگی در میان نمیبود، نه تنها تا نوایان، همه دکانداران کم می فروختند. ولی آنچه ب مردم گران می افتاد کم فروشی تا نوایان میبود. زیرا نان را که با پولی گران و راج فراوان بدست می آوردند، بجای یکمن سه چارک یا کمتر می گرفتند.

اینها از چند راه مایه بیداری مردم میشد: از یکسو از محمد علی میرزا که پادشاه آینده کشور خوانستی بود تومید و برآر میگردیدند، و از یکسو از ملایان که در انار داری هندست دیگران میبودند و لاسرده میشدند، و در صفر فتنه و اندیشه زندگانی نزدیکتر میگردیدند و کم کم این در می یافتند که خود باید بجای بکوشند.

از ملایان نخست امام جمعه، و سپس مجتهد با نبارداری شناخته میبودند. مجتهد خود نیز آری نمودی و گناه را بگردن پسرش حاجی میرزا مسعود انداختی. ولی امام جمعه باین پرده کشی هم نیاز نداشتی.

در سال ۱۲۸۴ (۱۳۲۳) بهنگامیکه مظفرالدین شاه در اروپا

گشته شدن جعفر آقا شکاک میبود و محمد علی میرزا در تهران عنوان «نایب السلطنی» می داشت در نوبت بک داستان تنگتختی رخ داد که اگر چه بجنبش مشروطه پیوستگی نزدیکی نمیدارد، چون با رشته تاریخ و داستانهایی که در سال های دیرتر رو داده پیوستگی میدهد، و خود یکی از پیش آمد های بود که از ارج دولت در نزد مردم بسیار گشت، از اینرو آن را در اینجا می نویسم:

ابن شکاک از کردانیست که در نزد بک خاک عثمانی نشیمن دارند. سران ایالت از هر زمان فرصت دیدندی با دولت نافرمانی کردند و بناخت و تاراج برخاستندی. در این زمان ها، از چند سال یاز، محمد آقا سران اول و پسرش جعفر آقا نافرمانی مینمودند و از ناخت و تاز باز نمیبایستادند. نظام السلطنه که پس از رفتن محمد علی میرزا بتهران، به پیشکاری آذربایجان آمده بود جعفر آقا زینهار داد و او را بتبریز خواست. جعفر آقا با عفت تن از برگزیدگان کسان خود، که یکی از ایشان میرزا نام دایش میبود، آمد، و نظام السلطنه با او مهربانی نمود.

چون این زمان در قفقاز گرما گرم جنگ ارمنی و مسلمان میبود و آگاهیهایی که از آنجا میرسید در تبریز مردم را هیجور اتید و در اینجا نیز عرصه اییم آشوب میرفت چند روزی نگهداری ارمنستان را با او سپردند و با کسان خود بگردند و اگر آشوبی رخ داد

جلو مردم را گیرد .

تا چندی آنان در شهر میبودند و همچنان با تفنگ و فشنگ میگردیدند ، و چون از بازارها یا کوچه‌ها میگذشتند مردم بتعاضد میایستادند .

ولی یکروز ناگهان آواز افتاد که جعفر آقا را کشته‌اند و کسان او شلیک‌کنان گریخته و چند کس را با تیر زده‌اند ، و در شهر نکافی پدید گردید . چگونگی این بزه که محمد علی‌میرزا از تهران ، با تلگراف دستور بنظام السلطنه فرستاد که جعفر آقا را بکشد ، و او چنین درست کرده که محمد حسینخان شرفیاب را که از سرکردگان سواران

قره‌داغ بود برای خود خوانده و نیز بیچند تنی از قواشان و دیگران تفنگ و تیانه داده و در زیر زمینهای حای سرای آماده گردانیده ، و پس از آن جعفر آقا را بی‌تجا خوانده .

جعفر آقا بی آنکه بدگمان باشد یا کسان خود درآمده ، و آنان را در حیاط در پسابین گزارده ، و خود برای دیدن نظام السلطنه از پنجرهها بالا رفته . فرشتان او را با تاق کوچکی راه نموده‌اند . ولی همینکه تخته ضریح تفنگی بدست ، از روزنه او را نشان گردانیده . جعفر آقا چست و افتاده و جان سپرده .

کسان او در پایین ، همینکه آواز تیر شنیده‌اند چگونگی را دریافته‌اند . و شلیک‌کنان از پادشاه بالا رفته‌اند . فرشتان گریخته‌اند . و آنان خود را بسر کشته جعفر آقا رسانیده چون او را بیجان یافته‌اند .

نایساده و یا تدبیرهایی خود اقتاده‌اند و پنجره‌ای را باز کرده و از آنجا یکبار بالا خزیده و خود را به پشت بام رسانیده‌اند ، و از آنجا نیز خود را بکوچه رسانیده و شلیک‌کنان راه افتاده‌اند ، و بهر کسی رسیده‌اند زده‌اند و از شهر بیرون رفته‌اند . کسان نظام السلطنه پیش از این نتوانسته‌اند که دو تن از ایشان را بزنند (یکی را در حیاط و دیگری را بیونگام خیزدن به پشت بام) و دیگران



ب ۳۹

میرزا آقا خان کرمانی

جان پدر برده‌اند .

این داستان از صر باره شکست آورده ، و از ارج کارکنان دولت بسیار مهکاست : از یکسو زینهار شکستن و کسی را به تیرنگه کشیدن ، و از یکسو کار نادانستن و در برابر چندان کرد ناتوانی نشان دادن . آنگاه مردم اربابان کار می‌نویسیدند که با آن ناتوانی دولت مایه ریخته شدن خون هزاران بیگناه خواهد گردید و گردان بخونخواهی سر بر آورده بداخت و تاز خواهند برخاست .

کشته جعفر آقا را با آن دو تن آوردند ، و در عالی قاپو آویزان گردانیدند . من این هنگام بی‌کتاب می‌رفتم ، و یا دو سه تن از شاگردان بتعاضد رفتم . هر سه را سرنگون آویزان کرده بودند .

اما آن گردان که رفته بودند نظام السلطنه بکدست سوار از دنیا نشان فرستاد که در اردوق با ایشان رسیده ، و آنان در برانده جنگ ایستادند و بنگهداری خود کوشیدند ، و در میان زد و خورد زیر کانه اسبهایی از ایشان بدست آوردند و بر نشسته از میان رفتند ، و این نمونه دیگری از مستی کارهای دولت بود .

محمد آقا پدر جعفر آقا با این دستاویز بار دیگر بنا فرمائی برخاست و آشوب فراهم گردانید ، و چون در این هنگام گفتگوی مرزی با عثمانی پیدا شده و در نیشابانی میان دولت میبود ، او فرصت شمرده باستانبول رفت و در آنجا از دولت فوازش یافت و لقب پاشایی گرفت و بکارهایی می‌کوشید . ولی در سایه پیش آمدی باو بدگمان گردیدند و آنچه داده بودند پس گرفتند و او کاری نتوانست . لیکن خواهم دید که پس دیگرش اسماعیل آقا با سیمگو بچه کار دایی برخاست .

گفتیم جنگهای ایرانسواک و انگلیس ، و روس و ژاپون ، که در سالیهای پیش از مشروطه رخ میداد و روزنامه‌های فارسی داستانهای مسلمان در قفقاز آنها را می‌نوشتند ، و در همه جا عایه بیداری ایرانیان میداد . و نیز شورش دوستان و جنبش آزادیخواهان آنجا ، و کوششهای پس تکلفتیکه می نمودند مردم را نکان میداد . در آذربایجان گذشته از اینها ، جنگ مسلمان دولت در قفقاز مایه تکان و بیداری میبود .

این جنگ را - با بستر گویم این خونریزی را - کینه تیزی برخی از ارمغان پیش آورده بود ، و چنانکه گفته میشد دولت روس نیز باقی آن باد میزد زیرا در نتیجه شکستی که آن دولت را پیش آمده و شورش و آشوب در بیشتر جاها رخ داده بود ، هم شورش قفقازیان نیز میرفت ، و دولت برای جلوگیری از چنان پیش آمدی ، و برای سرگرمی مردم ، بودن چنین جنگی را در میان مسلمانان و ارمغان نیک میسرود .

نخست در ماه بهمن ۱۲۸۳ در باکو جنگی برخاست . بدینسان که روز یکشنبه سیام آناه (۱۴ ذی الحجه ۱۳۲۲) ، ارمغان آقا رضی نامی را که از بکخانندان توانگری و

خود جوان تکی میبود کشتند ، و از همانجا خونریزی آغاز گردید ، و چهار شبانه روز با سختی در میان میبود . دسته‌های انبوهی از دوسو ، یا گناه و بیگناه ، کشته شدند . و چند کاخ بلند و بزرگی خوراک آتش گردید . سرانجام بکوشی حاجی زین‌الدین تفریق و شیخ الاسلام و دیگران آرامش و نشانی برپاشد .

ولی دلتها از کینه پاک نمی‌بود ، و چند زمانی نگذشت که بار دیگر خون ریزیهای سختی ، چه در پاکو ، و چه در دیگر شهرهای قفقاز ، در گرفت و خدایمیدانند که تا چه اندازه مردان و زنان کشته شدند .

روزنامه‌های فارسی این داستانها را مینوشتند ، روزنامه تریبک عوا داری از ارمنیان مینمود و جبه‌المعتاد روزنامه‌های دیگر پشتیبانی از مسلمانان نشان میدادند . این داستان در همه جا ب مردم گران می افتاد . ولی در آذربایجان بویژه در تبریز ، بدیگرگونه می‌هنابید . زیرا گذشته از بزرگی میان قفقاز و آذربایجان ، و گذشته از دلبستگی که آذربایجانیان را ب قفقاز میبود ، چون گروه انبوهی از مردم اینجا در قفقاز میبودند ، و چنین آنگی میرسید که ارمنیان در کشتن مسلمانان ، جدا این میانه ایرانیان و دیگران نمیکزاردند . اینصا مردم را سخت ناآموده میکردانید .

بیم میرفت که در اینجا نیز خونریزی بر دهد ، ولی نگهبانی دولت و جلوگیری برخی از علماء و رفتار دورانبدشانه سران ارمنی جلو را گرفت . ارمنیان خود را ایرانی میخواندند و از رفتار عمجستان خود در شهرهای قفقاز بیزار می نمودند ، و بدلتها نزدیک رفته دلتهای آنان را بسوی خود میگردانیدند ، تا آنجا که چون در همان هنگامها شیخ حسن مامقانی در نجف مرد و در شهرهای ایران برای او ختم میگردادند ، در تبریز ارمنیان نیز عمده‌ری نبودند و در مسجد قلعه بیگی که در ارمنستان است ختم گزارادند .

بدیستان در اینجا جنگی رونداد . در سال ۱۲۸۵ ، یکماه که ایش ، پیش از داستان مشروطه ، یک روز آوازی افتاد و مردم بازار را بستند و نزدیک بود رشته از دست رود ، لیکن یاز علماء و دولت جلو گرفتند .

در این جلوگیری یکی از پیشکامان امامجمعه میبود کسه بنگهداری از ارمنیان میکوشید ، چندانکه این رفتار او مایه دل آردگی قفقازیان گردید و روزنامه‌های آنجا زبان بگله و بدگویی باز کردند .

باری این پیش آمد بتکان و بیداری مردم بسیار میافزود ، و آنچه پیش از همه مایه پندآموزی گردیده و بزبانها افتاده بود اینکه در آن خون ریزی ، در پاکو و دیگر جاها ، چند هزارتن ایرانیان بیگناه ، از بازارگانان و کارگران و دیگران کشته شدند ، و دولت ایران هیچ پروا ننمود و بگفتگویی در باره آنان برخواست . همین یکی ب مردم بسیار گران میافتاد و اندازه بی پروایی و بیکارگی دولت قاجاری را تیک هودا میکردانید .

در همانسالها در آذربایجان بکداستان دیگری رخ داده بود ، و آن اینکه یکمسیونر انگلیسی در میان تبریز و ارومی کشته شد ، و کشته او شناخته نگردیده بود . دولت انگلیس با فشاری نشان داد ، و دیر زمانی گفتگوی آن در میان میبود و گمان بیاری رنج میدادند . تا سرانجام بنجادهز ارتومان خوبیهای او داده شد . مردم آن داستان را با این پیش آمد قفقاز بیستجش گزارده ، و از اینکه خون هزاران ایرانی بیگناه ریخته



پ. ۴
شیخ احمد روحی

شده بود و دولت در برابر آن جز خاموشی و بی پروایی نمی نمود سخت خستناک و نومید میکردیدند .

در این میان حال و رفتار محمد علی میرزا خود انگیزه دیگری برای بیداری و بیزاری مردم میبود . این مرد که پادشاه کشور خواستی بود ، گزایش بسیاری بروسیان از خود نشان میداد ، و بکجوان بسیار زیور روسی بنام «شاهسال» بعنوان آموزنده زبان روسی در نزد او میزیست که خود آموزنده همه کارهای او میبود .

بدیهای محمدعلی

میرزای ولیعهد

گزایش او بروسیان تا آنجا رسید که بیکرهای بازخته قزاقی از خود برداشته بیابانگانه آن را بدست مردم داد . مردم می اندیشیدند اینکه کشور ، با چنین کشورداری چه خواهد بود؟ ... از پادشاهان قاجاری کسی بحال و رفتار این نبوده .

ایرانیان قزاقها با خود کامکی زیسته و پدر رفتاری وستمگری فرمائروا باز خو گرفته بودند ، و با این همه از بد رفتاریهای این سخت میآوردند .

جوان آزمند ، با همه دارا که بسیار و جایگاه بلند ، از مردم پول درمیآفت. از کسانی وام گرفته تسبیحداخت ، دستمگرانی این خوی او را شناخته و با دادن پولهایی و با از راه دیگری ، باو فزدهایی جسته و پشتگرمی یادریهای او در ستمگری با مردم اندازه نگه نمیداشتند . من برای نمونه دوداستانی را در اینجا مینویسم :

حاجی محمد تقی سراق که در تهران و تبریز خانه و حجره میداشت و سرمایه پزیرگی اندوخته بود با دادن پولهایی بمحمد علی میرزا از نزدیکان او عیشود ، و از دولت زمینهای و خالصه ۷ لاکه دینج (۱) را میخورد ، و بدستاور آن بزمنهای دیگران تیز دست میبازد . حاجی عباس لاکه دینجی که خود پیرمرد دلیری میبود و رشک پس جوانی میداشت در برابر او استادگی نموده بشکهداری زمینهای خود میکوشد و پسر او کسان حاجی محمد تقی را کتک میزند . حاجی محمد تقی این را بمحمد علی میرزا میگوید ، و او دستور میدهد پسر حاجی عباس را گرفته با نیار میفرستند و زمینها را بازور گرفته بدست حاجی محمد تقی میدارند . حاجی عباس رام شده و از کوشش باز نمیایستند ، و قبایله و ستمگرانه میداشت بدست گرفته بخانههای علماء میبرد و دادخواهی میکند ، و چون میبیند نتیجه نداد روزی چند قفل برداشته بدرعای مسجد های مجتهد و میرزا صادق و دیگران میرود و پهر بنگر قنلی میزند ؛ باین عنوان که در تبریکه باین آشکاری ستم میکنند ، نخست باید بجلوگیری از ستم کوشید . ملایان پاسخ میدهند ما را توانایی نیست که جلو ستمگران را بگیریم ، ولی اگر کسی بیوست ما راستی را نویسیم . حاجی عباس پرسشنامه ای درست میکند و ملایان هر یکی پاسخی مینویسند . گفته میشد میرزا صادق آقا نوشته ؛ داگر غصب املاک حاجی عباس درست است پس غصب فدک نیز درست بوده . حاجی عباس آن نوشته را برداشته بعالی قاپو میبرد و بستگامیکه محمد علی میرزا از اندرون بیرون میآمده فریاد دادخواهی بلند میکند . محمد علی میرزا او را بجلومیخواند و چگونگی را میپرسد . حاجی عباس داد خواهی کرده و آن نوشته را میدهد . محمد علی میرزا بر آشفته آن را دور میاندازد و دشنامهایی بحاجی عباس دشمارد . حاجی عباس میگوید : تو بجای توه می ، چه شایسته است که دشنام دهی . محمد علی میرزا بخشم افزوده میگوید او را بگیرند و بند کنند و از آنسوی دستور میدهد پسرش را از انبار میآورند و در برابر چشم پدر بشکنجه میبرد از بند . بدینسان که روغن پیاغای او مالید ، روی آتش میگیرند و پایهای او را میسوزانند . بیچاره جوان از این آسیب بدرود زندگی میگوید . حاجی عباس در انبار میبود تا روزیکه با دیگر زندانیان برای کار کردن در گلکاری های دولتی بیرونی آورده بودند فرست جسته میگریزد و خود را بخانه حاجی میرزا جواد مجتهد میرساند و پستی مینشیند ، و در آنجا میبود تا جنبش مشروطه خواهی پیش آمد و او نیز بدین پیکر ان پیوست . داستان دوم : سید محمد یزدی که نامش را بردیم ، چون عمویش سید علی از علمای

(۱) کوی اوسریزاست.

بنام میبود و سالیها که در تبریز مینشست با اندرون محمد علی میرزا برای دعا و مانند این میرفت ، این نیز به نزد محمد علی میرزا راه یافته و یکی از نزدیکان او گردیده و در آنسک زمانی دارا کی اندوخته بود . در همانسان ها میرزا حسن خان صدرالوزاره نامی از توانگران تبریز در گذشت و از او فرزندان از کوچک و بزرگ بازماند . سید محمد یکی از خانه های او را خرید ، و چون از چگونگی کارهای آنخاندان آگاه شد یافت که رشته کارهای همسران در در دست مادر ایشانست و پول و دارا که بسیار میدارند ؛ شبی با نزدیکان از پشت بام بخانه ایشان فرورفت و خود را بسربانین آتش زن رسانید ؛ و پسر زبانی بود او را رام گردانید زن خود کرد (عقد خواند) ، و بدینسان رشته دارا که او و فرزندان را بدست گرفت و با زور بداراک دیگران دست انداخت . دکانها و گرمابه و پول هر چه بود از آن خود گردانید ، و چون از نزدیکان محمد علی میرزا میبود کسی نتوانست جلو گیرد ، و میبود تأسی از مشروطه دختر بزرگ صدرالوزاره این داستان را به روزنامه ها نوشت و از انجمن آوالتی دادخواست ، و انجمن کسانی را فرستاد تا دست سید محمد را از دارا ایشان کوتاه گردانید .

داستان دشمنی حاجی میر مناف سراق و دیگر - بدعای دوجی را با محمد علی میرزا خواهیم دید . انگیزه این آن بود که محمد علی میرزا پولیایی از حاجی میر مناف گرفت و پسر شانزده ساله او را سربب گردانید ، حاجی میر مناف با کسی گفتگویی درباره دشمنی میداشت و محمد علی میرزا هر زمان از یکسو پول میگرفت و هواداری از آن میشود .

ایشانست نمونه ستمگری های محمد علی میرزا و نزدیکان او ، با این بدبها و ستمگریها نمیبخواست که کسی گله ای کند و یا بدی گوید ، و یک گروه راهپوشی در میان مردم برانگنده گردانیده بود که اگر کسی سخنی گفتی یا گله ای کردی با او ، گاهی دادندی . مردم چندان فرسیده بودند که در خانه های خود هم از گفتگو خودداری مینمودند .

باین بدبهای او باید افزود نامیهای دشمنانه او را . زیرا همه مانند درجه مجرم تکیه بر پا کردی . شب عاشورا با پای برهنه بکوچه ها افتاد . بچهل مسجد شمع سردی ، در رمضان در یکی از سروز باجها بمسجد حاجی شیخ محمد حسین آمده در پشت سر او نماز خواندی ؛ کتاب های دعا بچاپ رسانیدی .

همانسال که مشروطه برخاست ، در مجرم آن ، حاجی شیخ محمد حسین یک دروازه نویسی (یک نسخه نویسی) از زیارت عاشورا پیدا کرده بود ، محمد علی میرزا با شتاب آنرا در چاپخانه ویژه خود بچاپ رسانید و میان مردم پراکنده گردانید .

بدینسان زمینه برای جنبش مردم در تبریز آماده میگردد ، در سالهای باز پسین ؛ در اینجا هم کسانی پیدا شده بودند که منی کشور و زندگانی توده ای را میفهمیدند ، و از چگونگی کشوره های اروپا آگاه میبودند و آرزوی کوششی را برای برداشتن خود کلمگی میکردند ، و

کوشندگان تبریز

آقا محمد سلماسی ، جعفر آقا گنجی ، میرزا علی اصغر خوبی ، میرزا محمود اسکویی ،
مشهدی حبیب (۶)

اینان با همراهان دیگرشان که ما نمی‌شناسیم ، هر یکی از راه دیگری بیدار شده بودند ، و کسانی از ایشان ، که تقی‌زاده و شریف‌زاده و ابوالقیاض و تهریت و عدالت و صفروف باشند ، دانش نیز آندوخته و برخی از زیاتهای اروپایی را امیدآلود در حبس‌المتین و دیگر جاها گفتارها می‌نوشتند ، عدالت را گفتیم که روزنامه «الحدیث» را بنیاد نهاد و سپس عدالت را نوشت ، ابوالقیاض از هم‌دستان او بود ، تقی‌زاده و تهریت نامهای بنام و گنجینه فنون می‌نوشتند .

یکدسته از اینان برگرد سر عدالت می‌بودند که در خانه او نشستند بر پا می‌کردند و گفتگو از کشور و گرفتاریهای آن بیان می‌آوردند ، یکدسته که حاجی رسول و جعفر آقا و علی مسیو و میرزا علی اصغر خوبی و آقا محمد سلماسی باشند نشستی می‌داشتند که شهادت ها نوشته و بازالاین بیجا رسانیده و میان مردم پراکنده می‌گردانیدند کسانی هم جداگانه یا به‌مدستی یکی دوتن بکوششهایی بر می‌خواستند .

بخشهایی آقا ، نامی از کارکنان گمرک در چنگای روس ، با اینان پیوستگی می‌داشت و به ایستاده علیه آن که آزادیخواهان روس در قفقاز پراکنده می‌ساختند با اینان دیرسانند و کسانی از اینان که بفقاز می‌رفتند باور می‌دادند .

از علمای بزرگشادروان نفع الاسلام با اینان عهدستان می‌بود ، این مرد با جایگاههایی می‌داشت و پوشای شیخیهان می‌بود از خواندن مه‌نامه ها و کتابهای مصری و دیگر کتابها بیدار گردیده و از پاکدلی و غیرتمندی دلسوزی بنموده می‌نموده و با اینان هم‌دستی دروغ نمی‌گفته .

شگفت تر از همه کار صفروف است که در اوپورتچی باشی ، محمدعلی میرزا می‌بوده که راهورنیا که می‌رسیده از زیر دست او می‌گفتند ، و با چنین کاری خود از آزادیخواهان می‌بوده و با آنان همراهی نکرده می‌نموده ، و بهنگام خود را اوپورتچی می‌کردند و آنان را از گرفتاری رها می‌گردانیدند .

این صفروف روزنامه ای بنام «احتیاج» بر پا کرد که چند شماره از آن بیرون آمد . ولی چون سخنانی نوشت که به محمدعلی میرزا تا خوش افتاد با دستور او چوب پایش زدند و از روزنامه اش جلو گرفتند .

اینان یکدسته‌ای می‌بودند که مابیه بیداریشان آگاهی از حسالت توده های اروپایی و پیشرفت آنان شده بود ، از آسوی برخی از پیشگامان که پس از مجتهدان در پایگاه دوم ملای شمرده شدندی ، از پیروان محمدعلی میرزا و نزدیکان او پدیدین و شریعت ، و از پولاندوزی و آزمنندی مجتهدان بزرگ ، و از چیرگی مسیحیان ، و اروپاییان در کشور ،

(۶) آقای صبری که اکنون در تبریز است و بسیاری از این نامها را او گفت .



ب ۴۱

جعفر آقا شکاک باکسان خود

اینان کم کم یکدیگر را شناخته و دسته‌ای گردیده و بکوششهایی می‌پرداختند ، با آن آنان کسانی را می‌شناسیم و کسانی را هم نامهایشان شنیده ایم ، و اینک آنچه می‌دانیم در اینجا می‌نویسیم :

میرزا خدا داد حکایاتی : برادرش میرزا محمود ، سید حسن تقی زاده ، میرزا سید حسینخان (عدالت) ، سید محمد شیری (ابوالقیاض) ، سید حسن شریف‌زاده ، میرزا محمد علیخان تهریت ، حاجی علی دوا فروش ، میرزا محمود غیث‌زاده ، حاجی میرزا آقا فرقی فرقی ، کریم‌الله علی مسیو ، حاجی رسول صدقیانی ، میرزا علیقلیخان صفروف ،

آزوده گردیده و اندکی بیدار شده بودند. ایقان نیز پیروی از علمای تهران و دیگر جاها بتکان آمده و چند تنی با هم آشنا گردیده و دسته ای شده بودند. و در سال ۱۲۸۵ (۱۳۲۵) با اندکی پیش از آن بود که ایقان هم نشستی بنام «انجمن امانت» بر پا کردند، که بنام روضه خوانی و کوشش برواج کالاهای ایرانی و جلوگیری از فرونی کالاهای بیگانه با هم نشستند و بگفتگو پرداختند. ما از اینان نامهای حاجی میرزا ابوالحسن چایکناری، و شیخ اسمعیل عشروندی، و شیخ سلیم، و میرزا جواد ناصرزاده، و میرزا حسین واعظ را میشناسیم.

جلوگیری از رواج کالاهای بیگانه یکی از کوششهای آنزمان میبود. در سالیه نمرغی گمرکی که گفتیم نوز باروچیان بست در اندک زمانی کالاهای روسی در ایران بسیار فرون گردیده و مایه انجمن همگی شده بود. از این رو کوشندگان در همه جا بجلوگیری از آن کوشیدند. در تهران دو سید و عمده‌سازان ایشان در نشست‌های خود چایی تعدادندی مردم را بخریدند و بکار بردن کالاهای ایرانی و داشتندی. در این باره کوششهایی از ملایان اسپهان و دیگر جاها نیز میرفت و از علمای نجف نوشته‌ها می‌رسید.

در تبریز هم ایقان همان را عنوان کردند. ولی خود بخواست بزرگشری می‌کوشیدند و عوامی با کوشندگان تهران و هم آوازی با آنان را میخواستند.

بینگامی که در تهران داستان مسجد آدینه و دنباله‌های آن پیش می‌رفت، در تبریز بدینسان دو دسته آماده می‌ایستادند و در آرزوی هم آوازی با آنان میبودند. چیزیکه عست در تبریز فشار و جلوگیری بسیار بیشتر از تهران میبود. رفتاریکه محمد علی میرزا در اینجا می‌کرد به رفتار مظفرالدین‌شاه یا عین‌الدوله در تهران نمی‌مانست.

راستی را کانون خودکامگی تبریز میبود و دشمن بزرگ مشروطه و آزادی در اینجا می‌مانست. محمد علی میرزا گذشته از آنکه خود را پادشاه آینده کشور میدانست و بجنش توده بیچگونه خرسندی نداشت. در سایه گرایشیکه به ساید شالی می‌داشت ناخشنودی آنان را هیچگاه نمیخواست. این بؤ در تبریز نشسته و تنها بان بس نمی‌بود که جلو تبریزیان را بگیرد و باندازد تکانی میدان ندهد. بخره کردن جنبش تبریز نیز می‌کوشید و این رنگها بکار می‌برد. و چنانکه سوسی گفتگوش میان آمده و دانسته شد، گویا در همین روزها این حاجی سید احمد خسرو شاهی را که یکی از پیشمنازان تبریز میبود بجنف فرستاده بود که با علمای آنجا گفتگو کند و آنان را بدستنی مشروطه برانگیزد. نیز یک پیشمناز دیگری را بتهران برای گفتگو با علمای آنجا روانه گردانیده بود.

این بکارهای شاه و دیگران ارجحی نمی‌گذاشت و چنین میخواست خود کوششهایی کند و جنبشی را که پیش آمده بود نا اتمام گزارد. گفتیم این بیاری کوشندگان برخاست و علمای تبریز را بتلگراف خانه فرستاد که آن تلگرافها را بشاه و بقم و دیگر شهرها کردند و بی چنانکه گفتیم: این کار تنها برای برانداختن عین‌الدوله بود، و درده می‌بود که استادان

آن را با انجام رسانید زیرا بنام عوامی با کوشندگان و پیشمنازی از علمای کوشنده، بان برخاست و ملایان تبریز را بتلگراف خانه فرستاد، و چند روزی در تبریز پیشمنازان بمسجد نرفتند و نماز جماعت نخواندند؛ ولی عمیتکه عین‌الدوله بر افتاد و او دل آسوده گردید بدستآوری آنکه شاه میانجیگریش را در باره علمای کوشنده پذیرفته، دانشگاه را بپسزد و علایان نیز بی کار خود رفتند، و یکی نپرسیدند: پس نتیجه چیست؟! آیا علمای کوشنده باز گشتند یا نه؟! آیا بدرخواستهای ایشان گوش داده شد یا نه!؟

این از یکسو و برکنی محمد علی میرزا و دل‌بستگی او را به نهان داشتن پیش آمده. عای تهران نشان می‌دهند، و از یکسو بی ارجحی علمای تبریز و اقرار دست بودن آنان را می‌رسانند.

با این فشار و سخت‌گیری، جنبش در تبریز بسیار دشوار می‌نمود. بویژه با نا توانی که کوشندگان را می‌بود. پیش آمد عای تهران نشان گرفته می‌شد و روزنامه عا چیزی نمی‌نوشتند. بگانه روزنامه آزاد جبل‌المعین بود که آنهم خود را اقرار کار عین‌الدوله گردانیده بود. تنها آگاهی بکوشندگان یا بدیگران از نامه‌هایی می‌رسید که کسانی از تهران می‌نوشتند، و اینها نیز نهانی خوانده می‌شد.

در تهران فرمان مشروطه داده شده و مجلس چند گانه بر پا گردیده و «نظامنامه انتخابات» نوشته می‌شد. ولی در تبریز و دیگر شهرها نشانی دیده نمی‌شد. کوشندگان در تکاپو می‌بودند و نشسته بر پا

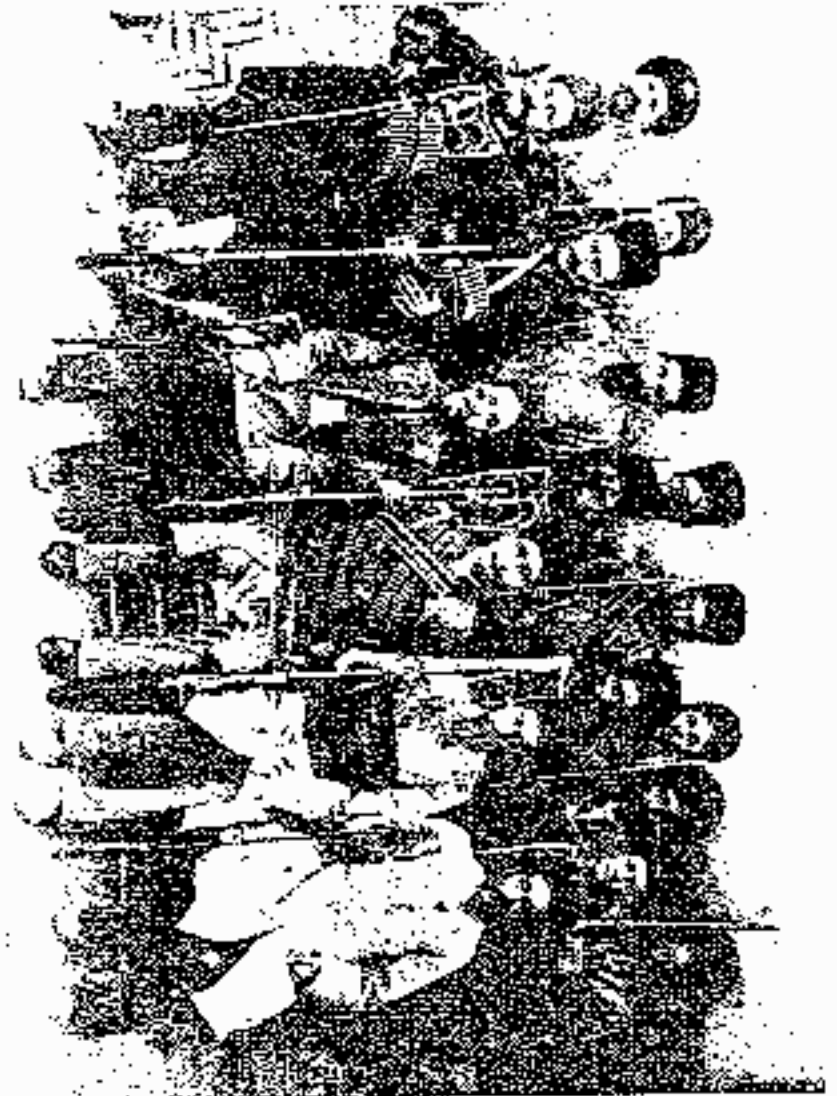
می‌کردند. در این میان در کوی دوجی یک دسته دیگری برای کوشش پدید آمده بود. رنجیدگی حاجی میر مناف را از محمد علی میرزا نوشتم. او از یک خاندان بزرگی که عسادات ارزل (۱) نامیده می‌شدند می‌بود و همگی آنان با محمد علی میرزا دشمن شده بودند. میر هاشم که از آن سیدها و خود یکی از پیشمنازان می‌بود کسانی را بسرخود گرد آورده و از آنان پیمان گرفته بود که ترسند و دست بهم داده بکوشند.

بدینسان آماده گیامیرفت تادر آخرهای شهریور نامه‌هایی رسید که در باره همچنان دشمنی و ایستادگی می‌کنند و شاه از دستبند نهادن به «نظامنامه انتخابات» خود داری می‌نمایند، و دوباره بازارها بسته شده و شور و خروشی برخاست. از این آگاهیها کوشندگان در اینجا نیز بتکان آمدند و بر آن شده که در اینجا نیز جنبشی نمایند. و با این کار میر هاشم و هم‌دستان او پیشگام گردیدند. در اینجا هم پیروی از تهران رفتن بکونسول خانه انگلیس را برگزیدند.

میر هاشم برادر خود میر شاهر را که از کارکنان بانک انگلیسی میبود بنام آنکه از بانک پیامی می‌بود بکونسولخانه فرستاد. کونسول پاسخ روشنی نداده و گفته بود: و در تهران سفارتخانه ما مردم را پذیرفت. در اینجا هم خواهیم دید چه می‌شود.

(۱) نزل نام دینی از پیرامونهای تبریز است.

آذان از این پاسخ خشنودی فهمیدند و شب چهارشنبه بیست و هفتم شهریور (۲۹ - رجب) در خانه میرجلیل (یکی از سیدهای دوچی) نشستی برپا کردند. باخندگان میر - ششم ، میرزا علی اکبر مجاهد ، میرزا جواد ناصحزاده ، میرجلیل خداوند خانه ، میر خلیل ، سید رضی ، میر حاجی آقا ، میرستار ، میر ربیع ، میر یعقوب ، سید علی ، ملا محمدعلی ترکانیوری ، میرزا نجفعلیخان هشرووی ، محمدباقر و برخی دیگر میبودند. آقا



پ ۴۲

صراحت کشنده جعفر آقا با برادرش سامخان ارشد و سواران خودشان دوتن که در جلو درمیان نشسته اند از راست بچپ نخست صراحت دوم برادرش میباشد - این پیکره گویا دو سال دیرتر پادشاه شده

میرباقر پسر حاجی میرجعفر اسلامبولچی از کیسه خود دررفت کوشش را بگردن میگرداند. آتشپ همه را بسکالش نشستند. میرزا علی اکبر مجاهد به رفتن کوششگاه خشنودی نمی نمود. لیکن پس از گفتگوی بسیار همگی آنرا پذیرفتند.

غدا پیش از در آمدن آفتاب دوتن دوتن بیرون آمده آفتابگ کوششگاه کردند. میرجلیل از راه جدا گردیده بمدرسه سادقیه رفت که طلبه های آنجا را با خود بیاورد. هنگامیکه رسیدند کوششگاه خوابیده بود. و چون بیدار شد میرزا علی اکبر و میرعاشم بنزد او رفتند و خواست خود را بمیان نهادند. کوششگاه پاسخ داد: «ما نتوانیم بکارهای درون ایران در آییم. و شما را با این اندکی؛ نتوانیم پذیرفت. ولی اگر بازار بندد و علماء و دیگران نیز بپایند چون بنام توده است نتوانیم پذیرفت.»

این گفته او مایه دلگیری گردید. زیرا ایشان بیش از چهارده یا پانزده تن نمی بودند و بیست شدن بازار هم امید نداشتند. و از آن سوی اگر بیرون رفتندی همگی دستگیر شدند. این دلگیری فزون تر گردید هنگامیکه میرجلیل تنها و تهی دست باز گردید و چنین دانسته شد طلبه ها با او همراهی ننموده اند. بسا اینهمه نومیدی بخود راه انداخت.

هنگام نهم روز شیخ سلیم و حاجی میرزا ابوالحسن چایکناری با چند تن در آمدند. از دیدن ایشان همگی شادمانی نمودند و تا نیمه حیاض ببشو از شادقتند و از سر و روی ایشان بوسیدند. این کسانی از آزادیخواهان که آگاه میشدند بکتن و دوتن میآمدند. انبوه مردم آگاه نمی بودند و آنانکه آگاه میبودند دلیری نمی نمودند. محمدعلیمیرزا را از چگونگی آگاه گردیده و رایور تجمیان را فرستاده بود که در آن پیرامونجا ایستند و آینه گان و روش گان را بشناسند.

آقا میرباقر در رفت رامیرداخت و جای و ناچار و دیگر چیزها را آملوه میگردانید و یکی از تالارهای کوششگاه را غرض گسترانید و بنشستند. در این میان مفاخرالدوله کار گزار از سوی محمدعلیمیرزا آمد و چون بنشست چنین گفت: «دوای حضرت اقدس از آقایان گله مند است: زیرا همیشه رعایت خاطر آقایان را کرده. اکنون هم اگر فرمایشی داشتند خوب بود بخود ایشان اظهار میگرداند از اینگونه سخنانی گفت. حاجی میرزا ابوالحسن پیر مرد ساده دوتنی میبود و از دیر کردن حواله مستمری خود بگله پرداخت. مفاخرالدوله خشنود گردید و چنین گفت: «من انباده حواله آنرا صادر میکنم. و الاحضرت امر هرمود خان را هم از آن گردانند.» ناصحزاده از پایین تالار سخن او را برده با آواز بلندی چنین گفت: «آقا چه میفرمایید؟! چه مستمری؟! چه نان؟! ما برای این چیزها باینجا نیامدایم. ما آزادی میخواهیم. عدالت میخواهیم. پس از این بسا باید در مسئولیت قانون جاری شود.» مفاخرالدوله که تا آنروز چنین سخنانی را نشنیده بود بکه خورد و پاسخی نتوانست و چنین گفت: «این را باید بعرض برسانم.» و برخاست

و در این راه که بخرسندی و سرفرازی ایرانیان خواهد انجامید من جان و دارا در پیغ
تخواهم داشت و همه در رفت را خود از کبسه خواهم پرداخت. « ولی دیگران بان
خرسندی نداشتند و چنین نهادند که همگی پولیایی پردازند، و برای این کار صندوقی بنام
« صندوق مصارف انجمن عدالت و مشروطه خواهان اسلام » پدید آوردند که مهری
برای خود داشت و رسیدهای چاپی آماده گردانید. صندوقداری را آقا میر باقر و سرکشی
را حاجی محمد صادقی قازانچایی و کربلایی علی مسیو بگردن گرفتند.

امروز با دستور محمد علی‌میرزا در دکانهای ثانوایی چراغ روشن گردانیده و بهای



پ ۴۳

غیرزاده محمدعلی خان
تربیت

سید حسن
تقی‌زاده

سید حسن
شریف‌زاده

میرزا محمودخان
حکاکباشی

و برفت.

در این میان در بازار گفتگویی افتاده و کسانی از کوشندگان آن روز بهر که
رسیده چنین گفته بودند: « امروز بازار بسته خواهد شد، مردم بگوئوسول خانه انگلیسی
خواهند رفت، « ولی این کوشش نتیجه نداده بود و مردم از ترس محمدعلی‌میرزا تسکینی
نمی‌یابستند.

هنگام پسین چندتن از جوانان، از آنانکه در کوشگری میبودند بگردن گرفتند
که بروند و بازار را ببنداند، و چهار تن که میر یعقوب و سیدعلی و میر صمد و محمدباقر
بودند (۶) روانه گردیدند و چون بازار شیشه‌گرخانه رسیدند چند تیر پیاپی شلیک کردند
و میر یعقوب قهقهه‌بست تا نزدیک‌بهای بازار امیر رفت. از این شلیک و عیاهو مردم بیم
برآمدند، و چون آماده میبودند بیدرنگ بازارها را بستند، و بسیاری از ایشان روپسوی
کونسولخانه نهادند.

کسانیکه میآمدند چون از چگونگی کمتر آگاه میبودند چنین تماده شد که یکی
بانان گفتاری راند و چگونگی را بفهماند، این را ناصح‌زاده بگردن گرفت و به‌روی
بلدها ایستاد و به مردم گفتار راند.

امروز به‌یمنان گفتند: « امروز نام مشروطه در میان نمیبود و سخن از «عبداللطیف»
و «آزادخواهی» مبرفت. چنانکه گفتیم اینان هم آوازی با کوشندگان تهران میخواستند
و چون از آنجا آگاهی‌های درستی نرسیده بود نام مشروطه را نشنیده و داده شدن آن را
نمیدانستند. لیکن شبانه کونسول که از پیش آمده‌های تهران تیت آگاه میبود چگونگی
را بازگفت و نام مشروطه از آنجا پیمان آمد.

فردا پنجشنبه کار بروتی خود افزود، زیرا از یکسو انبوه مردم رو بکونسولخانه
آوردند، کسانیکه دیروز بازار را بسته و بخانه‌های خود شتافته و یا اینجا نیامده بودند امروز
میآمدند. کسانیکه دیروز داستان را نشنیده بودند امروز شنیده و پایتجا میشتافتند.
کونسولخانه و آن پیرامونها پر از مردم میبود. مسجد مصمص خان را در آن نزدیک‌فروش
کردند و جایگاه دیگری برای گرد آمدن مردم پدید آوردند. از یکسو هم علمای بزرگ،
از حاجی میرزا حسن مجتهد و حاجی میرزا کریم امام‌جمعه و میرزا صادق و حاجی میرزا
محسن رفیق‌الاسلام و حاجی سید محمد قره باغی و دیگران همگی به مردم پیوستند و به‌مسجد
مصمص خان آمدند.

امروز بازارگانان پیشنهاد کردند در رفت را بگردن گیرند و پول پردازند، نخست
حاجی مهدی آقا کوزه‌گدانی پیشگام گردید. به‌یمنان که رو به‌ملاپان کرد و چنین گفت:

(۶) آقای کردبی یا همان آقا میرباقر که نامش را می‌بینیم یادداشتی نوشته که بسیاری
از این آگاهی‌ها از روی آنست و از بعضی چهارتن شش‌تن نوشته که دوتی هم مهر زبیه و میرزا
برادران میرحاشم داشته‌اند.

فان را کم کردند ، چون سالها در آذربایجان نان گران و کمیاب و خود مایه دل آزرده گی مردم شده بود محمد علی میرزا میخواست با کاشن از بیای آن از مردم دلجویی کند و از گرایش ایشان بکوشندگان جلو گیرد و کوشندگان خواست او را دریافته و کسانی را فرستادند و چراغها را خاموش گردانیدند و بمحمد علی میرزا چنین پاسخ دادند: درخواست ما ارزانی نان نیست ، ما مشروطه میخواهیم . محمد علی میرزا پاسخ فرستاد: در این باره میباید از تهران دستور خواهی و درخواست شماره ۱ بحضور مبارک شاهنشاهی ، تلگراف خواهی کرد .

ایشان خود نیز تلگراف بتهران کردند و خواست خود را باز نمودند ، همچنین کونسول انگلیسی سفارتخانه خودشان بتلگراف آگاهی فرستاد . ولی پاسخ دیر کرد و ده روز بازارها بسته ماند ، و مردم همچنان هر روز در مسجد مصفاخان و در کونسول خانه گرد میآمدند .

این ده روز برای تبریز روزهای بسیار سودمندی بود که باید **هنایش این جنبش** در تاریخ یاد آنها ماند . مردمیکه قرنها در زیر یوغ - نیم در مردم کلمگی بسر برده ، و جز کفاکتهای کبی ، و نمایشهای بیهوده محرم و صفر و مانند آن کاری شناخته ، و از معنی توده و کشور و اینکه دانه دانستیها بی بهره مانده ، و هیچگاه آزادی برای گفتگو از دردهای خود و برای گله و ناله از ستمهای درباریان نداشته بودند ، اکنون یکرشته سخنان سودمند نویسی درباره آزادی کشور و سرفرازی توده میشنیدند ، و خود را برای هر گفتگویی آزاد می یافتند . و رویهمرفته يك آینه بسیار خوشی و درخشانی را در پیش رو میدیدند و بیاندازه خوشنود و خرسند میگرددند .

يك کلمه گویم : این ده روز در تبریز را دیگر گردانید ، دشمنی منی و شیعی زیانش را همه دانستند . کینههای شیخی و مشرع و کرمخانی از میان برخاست ، دلها از آرزوی همدستی یا یکدیگر و جانفشانی در راه توده و کشور پر گردید . در مسجد پیشوایان سه گروه زانو بزناوی همدیگر می نشستند و از دشمنی عابیه تا آن روز کسره بودند پیشانی مینمودند . حاجی سید محمد قره باغی پیشوای کرمخانیان بپایر خاسته چنین گفت: مردم آن دسته بندها همه برای دجلب عرده و آواز تلغین میبود و ایترمان باید همه را کنار گزارده در این راه خرسندی و نیکفامی ایرانیان دوش بدوش هم گام برداریم .

ارمنیان که تا آن هنگام با مسلمانان آمیزش و جوشش نکرده اند ، و چند ماد پیش آن بیم از همدیگر داشته بودند ، اکنون همه مهربانی مینمودند و در نهان یا آزار میخواهان همدستی میدادند .

چند فوج سربار که در دست شاطرانلو (در نزدیکی تبریز) لشکر گاه میداشتند ، و گویا محمد علی میرزا آنان را برای چنین روزی آماده گردانیده بود و از سربازان لخت

و گرسنه جابجایی می بودید ، نمایندگان مسجد فرستاده خواستار شدند که هم آنان بمسجد آیند و بادیگران همراهی نمایند . ولی پاسخ داده شد در آنجا که هستید ، باشید و از درون دل یا ما همراهی نمائید .

توانگران ، از بازار گانان و دیگران ، در پول دادن و صدوق داغانه بهسویگری پیشی میجستند . آقا میر باقر که گفتیم صدوق دار میبود می نویسد : « از صبح تا غروب ساعتی فراغت نداشتیم . چنین شور و تکانی در يك توده کمتر دیده شود . در اینجا همچون تهران زنان با در میان نداشتند . ولی مردان شور و سهش بی اندازه نشان میدادند ، و میتوان انگیزه این شور و سهش را چند چیز شمرد :

تخت : شایندگی مردم و جریزه خدادادی آنان ، داستانهاییکه پشت ساز و دوستان دیرتر رخ داد و ما آنها را خواهیم نوشت بهترین نمونه شایندگی مردم تبریز میباشد .
دوم : بودن رهبران پیشوایان با کدرون و نیکی . گذشته از کوشندگان که شمردهیم و اکنون بیشتر آنان پادرمیان میداشتند و پاکدلانه و مردانه میکوشیدند یکدسته از بازار گانان آبرومند و کاردان از حاجی و حیم آقا با کوچی ، و حاجی میر محمد علی اسپهانی ، و حاجی میرزا علی نقی گنجه ای ، و حاجی محمد علی بادامچی و دیگران ، جلومردم افتاده و کوشش مینمودند : جز از میر هاشم که از همان روزها خود خواهی و سودجوییش شناخته گردید دیگران همه پاکدلی مینمودند .

سوم : گرانیگی و دلکشی خود داستان . مردمیکه - انهایی در از گرفتار خود کامگی بوده و همیشه ستم کشیده بودند اکنون خود را در برابر مشروطه یا بهتر گویم زندگانی دموکراتی ، میدیدند و راه مردانگی و سرفرازی را در برابر خود باز می یافتند ، و توید های بسیار در باره بهسرفرت کشور و آسایش توده میشنیدند . پیداست که چگونه دلهاشان روشن میگردد و چگونه می - میدند و بتکان میآمدند .

در این باره بیشتر کار را سخن گویان (ناطقان) میکردند : و میباید نخستین ایشان میرزا جواد ناصح زاده را بشماریم . این مرد تخلصی کمی برد که در پیشروی مردم ایستاد ، و با يك شیوه نویسی که دیگران هم از او یاد گرفتند ، سخن گفت ، و از همان هنگام بنام « ناطق » شناخته گردید .

اندکی از دیدار خود سخن را تم : من در آن هنگام شانزده ساله بودم و درس میخواندم روز چهارشنبه بستن بازار را شنیدم ولی انگیزه آن را نداشتم . فردا پنجشنبه پیش از نیمروز از خانه میآمدم ، در پی جویزه مردم را در تکان ندی دیدم . دسته دسته مردم میرفتند . بکجا دیدم دوتن گفتگو میکنند :

- فان را از آن گردانیده بودند فرستادند و چراغها را خاموش گردانیدند .

- ارزانی نان را نمیخواهند پس چه میخواهند ؟ ..

- مشروطه میخواهند .

— مشروطه؟! .. مشروطه چیست؟! ..

— توهم برو تا بدانی مشروطه چیست .

آنمرد روان گردید . من نیز که نخستین بار نام مشروطه را میشنیدم و همچون آن مرد آرزومند دانستن معنی آن بودم بی‌اورا گرفتم . نخست در پیرامون مسجد حرم امام خان مردم را انبوه دیدم . مسجد پر گردیده و کسانی در کمرچه‌ها نیز ایستاده بودند . کسی به‌لوی منبر سرپا ایستاده سخن می‌گفت . آوازش را می‌شنیدم ولی گفته‌هایش را نمی‌فهمیدم . دیدم کسانی نایستاده در می‌گذرند . من نیز در گذشتم . در چند گامی از آنجا



پا ۴۴

چهارتنی که برای بنیادین بازار رفعت

این پیکره رامیس برداشته و خوانده‌اند که همان حال را عیناً گردانند

خانه‌ای را باز و مردم را در آن انبوه دیدم و پدرون رفتم . دیدم باغچه‌ایست سبز و زیبا . و مردم سرپا ایستاده‌اند . و آخوند جوان زرد مویی یا دستار سفید کوچککی ، دو دست پرده‌های پله‌ها تکیه داده و می‌خواهد سخن گوید . همه خاموشند و می‌خواهند گفته‌های او را بشنوند . می‌خواهند معنی مشروطه را بدانند . آخوند با چهره گیر! و زبان شیوا سخن آغاز کرد

پلبلان وقت گل‌آمد که بفالند از شوق
شبرت هست که مرغان چمن می‌گویند
نه کم از بلبل مستی تو بفال ای عشیار
آخر ای خفته سر از بالشی غفلت بردار
تا کنی آخر چو بنفشه سر غفلت در پیش
حیف باشد که تو در خوابی و نرگس بیدار

این شعرها را خوانده سپس بزبان ترکی معنی مشروطه را گفت . و در این میان از گرفتارهای توده و از ستمگری درباریان و از خواری کشور و مانند اینها سخنانی راند و بسیاری از مردم بگریه افتادند . هنایشیکه این سخنان در من کرد پس از گذشتن سی و اند سال هنوز فراموش نکرده‌ام .

دیگری از سخن گویان میرزا حسین مینوید . او نیز با آواز دلکش و رسا

شعرها خواندی :

ماییم که از پادشهان باج گرفتیم
دیهم و سریر از گهر و عاج گرفتیم
وز پیکرشان دیبه و دبیاج گرفتیم
اموال و ذخایرشان تاراج گرفتیم
مایم که از دریا امواج گرفتیم
و اندیشه نکرديم ز طوفان و ز تبار (۱)

دیگری از ایشان شیخ سلیم مینوید . این مرد چه در این هنگام و چه پس از آن با زبان ساده روستایی سخنانی گفتی . و پیش از همه دلسوزی به بینوایان نموده و داستان کعبایی نان و گرانای گوشت را بیان آوردی . و نویدها داری که چون مشروطه باشد نان فراوان و ارزان ، و گوشت در دسترس همگی خواهد بود . و بینوایان از نان و کباب سیر خواهند گردید . و بالای منبر انگشتان را پهن کرده و وجب خود را نشان داده و با همان زبان ترکی روستایی چنین گفتی : « کباب بپاينده کاسب » . این گفته‌های او نیز ارج دیگری میداشت و مایه دل‌داری بینوایان مینوید .

میرزا علی اکبر مجاهد گاهی بمشیر وقتی و بهمان تندی که در نصاب اوست ، از ستمگری درباریان بدگفتی . میر هاشم نیز گاهی سخن رانندی . برخی کسانی که قنقاز یا استانبول را دیده بودند ، و آگاهیهایی از پیشرفت اروپا میداشتند ، هر یکی که خواستی سرپا ایستاده سخنانی رانندی .

میر ربیع برادر میر هاشم بیکار بیا برخاسته و از محمد علی میرزا بدگویی کرد و دیوانه‌وار رخت خود را پاره ساخت . مردم از رفتار او برنجیدند و دیگر راه ندادند .

(۱) این شعرها از یک چکانه ادیب المعانی است که وعظان تکه تکه بالای منبر خوانده‌اندی .

از خود مهرباشم نیز رفتار بدی دیده میشد . بنام آنکه من پیش افتاده ام و مردم را با اینچنان کتمانیده ام بهمراه برتری میفروخت و گاهی که از کونسولخانه بیرون میآمد سیدهای دوجین و جوانان آنجا را ، با تیپچهها بکمر ، پیش و پس خود میانداخت . از همانجا آزردهگی پدید آمده بود .

بدینسان روزها میگذشت . در اینجا نیز ، همچون تهران ، بهمگی شام و نهار میدادند . چیزیکه عست در اینجا چادری نژده و بیشتر مردم در مسجد و پیراهونهای آن گرد میآمدند ، و شبها جز سران و پسران نمی ماندند و دیگران بخانه های خود میرفتند .

اندیشید نیست که شاه که یکماه و نیم پیش از این ، فرمان پذیرفتن شاه درخواست مشروطه را داده بود و این زمان در تهران تقاضای گمان تبریزیان را شصت گانه دارالشوری برگزیده میشدند ، بهر چه پاسخی تبریزیان را زود نداد ، و پس از آن کارها ایستادگی چه انگیزه میداشت ؟ : پداسست که جلوگیری در میان میبوده و کارهایی در پرده مبرفته که ما هنوز ندانسته ایم . رشته کارهای آذربایجان پیش از همه در دست محمد علی میرزا میبود و میتوان گفت ایستادگی از سوی این پیش میآمده . کارهای آن روزی دربار نچندان درهم و آشننه میبوده که با اندیشه توان دریافت .

هرچه بود دولت خواد و ناخواه کردن گذاشت و روز پنجشنبه چهارم مهر ماه (هشتم شعبان) میبود که از تهران بولیمهد پاسخ رسید ، و او این را با دستخطی از خود ، بنزد مسنر راتسلو کونسول انگلیس فرستاد و نامه ای هم نوشت ، و مسنر راتسلو رونویس آن دستخط و آن نامه را ، با خود تلگراف شاه ، بنام و انجمن عدالت طلبان تبریز ، به نزد حاجی مهدی آقا و دیگر سران جنبش فرستاد (۱) . نیز همان روز تلگرافی از سفارت خانه انگلیس (۲) بکونسول رسید که رونویس آنرا نیز فرستاد .

از این مزده مردم شاد گردیدند و همان روز از مسجد و کونسولگری بیرون آمدند و بازارها را باز کردند ، و بچراغان و شامانی پرداختند . نیز همان روز یکدسته از سران جنبش و از یازرگانان ، بیاع شمال بنزد محمد علی میرزا رفتند . محمد علی میرزا آنان را پذیرفت و بسختانی پرداخت از اینگونه : « من پیش از شما خواستار قانونی بودن کشور هستم . اگر در کشور قانونی باشد من آسوده تر گسردم . . . سپس داستان کشته شدن کشیش انگلیسی و قشاری را که بایران آمده بود بمیان آورده چنین گفت : « در آن پیش آمد بیست و پنج هزار تومان من بیست و پنج هزار تومان امانتلی میرزا تاوان دادیم . اگر کشور قانونی داشتی پاسخ دادی که آن کشیش بیروی از قانون ننموده و خود را بکشتن داده . از اینگونه سخنان که دانسته نیست ولی از آن آگاه میبود یا نه گفت ،

(۱) نوشته راتسلو و تلگراف شاه بولیمهد اکنون در دست منست .

(۲) در اینجنگام سر اسیر نیکرایس سفیر انگلیس بلندن رفته بود و چنانکه دیدیم بجای اومسترا کرانت دف شاورزافر (کارپرداز) سفارت کار میکرد و نیز تلگراف نیز از دست .

و باشندگان خشنودی از گفتار او نمودند و سپاس گزار شدند و باز گردیدند . تلگرافی که مظفرالدینشاه بولیمهد فرستاده چون خود آن در دست عاست بیکراهش را در اینجا میآوریم (بیکره ۴۵) .



الحاکم الملک المیرزا علیشاه

مسنر	عزکلیک	از تهران	بید	تاریخ ارسال	اطلاعات
دستخط					

نورالهدیه ۲۱ ماهی مصلحت آورید این تسلیر مسنر برای آن وقت و نام آن را با این مرت و نودیم و کدر شهر تبریز و سایر دولت بطور اکابانید و بر ترحمت کار شکر شوند و نیست
شعبان نو قدر لکر بکفر عفو عمری شادمانی

تاریخ	شهر	ساعت	دقیقه	کونسل طلب	مسنر

ب ۴۵

تلگراف مظفرالدینشاه بولیمهد

دستخط و نامه و تلگراف سفارت را نیز میآوریم :

نامه بولیمهد بکونسول

« مسنر راتسلو جنرال کونسول چهار ققره را که اهالی استعدا کرده بودند برطبق »

• مقررات علیه همایونی مهروامضاء نموده دادم دستخط تلگرافی را هم که الآن از طرفه
• قرین الشرف ملوکانه در برقراری مجلس و اجرای نظامنامه رسیده فرستادم که باحالی ،
• داده همگی مطلع و شکر گزار باشند و بطوریکه آنها تعهد کرده اند مطمئناً بروند ،
• بازار را باز کرده مشغول کسب و کار باشند ۸ شعبان المعظم ۱۳۲۴ هـ

دستخط ولیعهد

• اولاً از طرف قرین الشرف بندگان اعلیحضرت اقدس ارواحنا فداه و از طرفه
• خودم باشخاصیکه در قوسو لخانه و مسجد منحصن مستند اطمینان میدهم که درباره آنها
• عفو عمومی خواهد شد و مطلقاً در ازای اقدامات آنها مزاحمتی از طرف حکومت و
• غیره نخواهد شد .

• دویم مجلس شورای ملی را بطوریکه بندگان اعلیحضرت اقدس همایونی بملت
• اعطا و مرحمت کرده من هم تصدیق دارم و اجرا خواهم نمود و ولایات جزء هم اعلام
• خواهند شد .

• سوم برمی اعطاء مجلس شورای ملی که اساس آبادانی و ثروت و ترقی
• دولت و ملت است عموم رعیت چه در شهر تبریز و چه در ولایات مملکت آذربایجان
• چراغان بکنند .

• چهارم در تعیین و انتخاب و کلا بزرگی قراری بدهند که وکلای تبریز و سایر
• ولایات معین شده روانه تهران بشوند .

تلگراف سفارتخانه

• صدراعظم باینجانب اطلاع داد نسخه های چاپی دستخط اعلیحضرت عمایونی در
• اعطاء مشروطیت و ترتیبات مجلس باعنائی آذربایجان و حکام ولایات فرستاده شد و انتخاب
• و کلا هم در موقع اجراء شما هم باید پناهندگان و بستی ها را اطلاع بدهید و توضیح
• نماید اجرای وعده های اعلیحضرت شیرازی فقط مربوط بدولت ایران است ضمانت
• دول در آن باب جایز نیست بگوئید مسلم و آشکار است ترتیب مجلس ملی نیست
• مگر بمورد .

بدینسان تبریز آزادی گرفت . پس از این مشروطه در همه جا
آشکار شد و همه شهرها آگاهی رسید ، و از تهران « نظامنامه
انتخابات » دستور برگزیدن نمایندگان را بهمه جا فرستادند . در
برخی شهرها حکمرانان گردنکشی کرده مردم میدان ندادند .
ولی در تبریز و رشت مردم آزادی یافته می جویدند . بدیگر شهر های آذربایجان هم
آگاهی داده شد و در آنها نیز تکان پدید آمد .

می بایست « نظامنامه » دستور از تهران برسد تا نمایندگان را برگزینند . ولی

تبریزیان چندین خورنده بودند که آرام نشینند و رسیدن آنها را بیوسته . یکدسته که
بچلو افتاده و آن تکان را پدید آورده بودند مردم دست از دامن ایشان بر نمیداشتند و
از گردشان پراکنده نمیشدند . ناگزیر گردیدند خانه های گیرند و آنجا را کانونی گردانند .
کسانی از توانگران از دادن خانه بانان بیم میداشتند . میرزا مهدیخان خانه های خود را
که در آغاز ارمستان و نزدیک بازار میبوز و خود جایگاه تکی میداشت بانان و اگر راسته
و خود سرکشی بانجا (ناظمی) را بگردن گرفت ، و از همان زمان بود که بنام « میرزا
مهدی خان انجمن » شناخته گردید .

بیست تن از سران جنبش برگزیده شدند که بهمدستی علماء در انجمن نشینند و کارها
را راه برند . نیز دارندگان هریشه ای ، از چیت فروشان ، و زین دوزان ، و میوه
فروشان ، و توتونچیان ، و قند فروشان ، و دیگران ، نماینده ای برای خود برگزیدند ،
و اینان بهمدستی انجمن نشینان بکارهایی می پرداختند .

هنوز دشمنی برای آزادی پیدا نشده و محمدعلیمیرزا و پیرامونیان از در بیرون
یکاری بر نمیخواستند . ولی مردم دور اندیشانه از پا ننشسته و میدان را قوی گزاردن
نمیخواستند . در دلها گرایش سختی برای نیک شدن و نیکی نمودن پیدا شده و مردم را
آرام نمیگزاشت . همه آن میخواستند که بتکی هایی کوشند و گامهایی بردارند .

چون بسیاری از پیشگامان از ملایان بوده ، و در سخن گوئیها چنین نموده شده
بود که برواج « شریعت » کوشیده خواهد شد ، و هنوز جدایی میانه خواستها پدید نیامده
بود ، از اینرو کوشش بسیار بدینداری مبرفت . هنگام نیمروز در بازار از هر گوشه
آواز اذان برمیخاست . در مسجد ها و در پشتسر پیشمازان انبوهی بیشتر میگرددند . هر
کسی راستی و درستی پیش از پدری ، از خود مینمود و بدستگیری از پستوایان
بیشتر میکوشید .

در تبریز کوچه ای بنام « قره چیلر کوچه سی » هست که نشیمنگاه دسته ای از کولیان
با « قره چیان » میباشد . اینان کارشان مطربی بودی که مردانشان دف زدندی و آواز
خواندندی و سرانشان رقمیدندی . چون اینکار را گناه شمردندی و از آنسوی خانه های
اینان همیشه آشیانه بدکاران بودی که مردم اوپاش از فراشهای دربار و دیگران در آنجا
گرد آمدندی و بد مستیها نمودندی ، این زمان آنان را از کار بازداشتند . بدینسان که
برخی را از شور بیرون کردند و برخی را « توبه » داده و سرهاشان را تراشیدند .

تراشیدن ریش گناه شمرده شدی و جز از درباریان و برخی اوپاش بان بر نخاستندی .
در همان روز های نخست موی ستران (سلما نیان) نشستی بر پا کردند و باهم پیمان نهادند
که دیگر ریش تراشند . در این باره شمری هم گفتند : « تراشیدن ریش موقوف شده .

روزنامه ملا نصراندین ریشخند های بسیار نوشته و نگاره ای (کاریکاتوری) بنام
مبینهغ موی ستران تبریز درست گردانیده .

نان که گفتیم در زمان خودکامگی یکی از گرفتاریها میبود و همیشه زنان و مردان در جلو دکانهای نانوائی انبوه شده‌اند و بفریاد برخاستندی، این زمان در سراسر شهر نان فراوان گردیده و در برابر هر دکانی جز از دو سه تن خریده دیده نمی‌شدی، پیش از



پ ۶۶

محمد علی میرزای ولیعهد

مشروطه نان منی (هزار مثقال) بدو قران فروخته شدی، و گفتیم که بجای یکمن سه چارگ بلکه کمتر از آن، دادندی. این زمان بهای آن به هشت عباسی پایین آمد و کم نیز نمیدادند.

کم فروشی که خود گرفتاری دیگری شمرده شدی، این زمان بیکبار از میان برخاسته و همه دکانداران خود درست کاری مینمودند و اگر کسی را آرزوی نادرستی میبود از ترس مردم دلیری نمیداشت.

کینه‌های شیخی و منترع و کریمخانی در کفار مانده و سنی و شیعی از میان برخاسته کسی یارای آنکه زبان بجهتین سخنانی بازگفتد نمیبود، و تهرانیان (لاشعبدان) بیکبار ناپدید گردیدند.

در تبریز از پیش دبستانها میبود، ولی این زمان گرایش مردم بآنها بیشتر گردیده و در هر کوی توانگران نشست برپا کرده، گفتگو از بنیاد گزاردن دبستانها میکردند. نیز کسانی با زرزی پدید آوردن شرکت، و بنیاد نهادن کارخانه می افتادند.

در این میان کسانی از سران کوشندگان، از شادروانان کریمزایی علی مسیو و حاجی رسول صدقیانی و حاجی علی دواتروش و سید حسن شریفزاده و میرزا محمد علیخان تربیت و جعفر آقا گنجیای و آقا میر باقر و میرزا علی اسفرخوی و آقا تنی شجاعی و آقا محمد صادق خامنه و سید رضا (۱) يك نشست نهانی بنام « مرکز غیبی » برپا کرده بیک کار ارجدارتر دیگری می کوشیدند و آن اینکه دستهای بنام « مجاهد » پدید آورند.

اینها کارهاییست که پس از بیرون آمدن از پست نشینی، بیدرتنگ باینها پرداختند و مادنیانه اینها را خواهیم نوشت.

در این میان در تهران دارالشوری برپا گردید. گفتیم مجلس **بازشستن دارالشوری** چند گاهه « نظامنامه انتخابات » را نوشت و آنرا بدستینه شاه رسانید، و از روی آن در تهران بپرس گزیدن نمایندگان آغاز گردید.

این « نظامنامه » مردم را بشش گروه (طبقه) « بیخشمه » بدبستان : شاهزادگان و قاجاریان، علماء و غلبه‌ها، اعیانها، بازرگانان، زمینداران و کشاورزان، و پیشه‌وران که هر گروهی نمایندگان جداگانه بر گزینند، و پسرای تهران شصت نماینده پدید می گرفت بدبستان :

شاهزادگان و قاجاریان چهارتن، علماء و غلبه‌ها چهار تن، بازرگانان ده تن، زمینداران و کشاورزان ده تن، پیشه‌وران سی و دو تن، از اینرو بیشتر نمایندگان از بازاریان و پیشه‌وران بایستی بود و خواهیم دید که در مجلس یکم اینان بسیار میبودند.

هنگامیکه در تبریز جنبش رو داده و آن داستانها مبرفت در تهران بپرس گزیدن

(۱) درازده تن بوده‌اند و نام یکی را از ایشان مانیدانیم.

نمایندگان کوشیده میسند ، و آن جنبش نبریز پیشرفت این را نقد تر گردانید و بسیاری از آنانکه دو دل بوده و در کنار میایستادند از دودلی بیرون آمده و بکار پرداختند .

روزی که پنجم چهارم مهر (۱۸ شهریور) مجلس گشاده خوانی بود ، و تا آن روز برگزیدن نمایندگان را پهلوان رسانیدند . کسان پایین برگزیده شدند :

از شاهزادگان و قاجاریان : اسدالله میرزا ، یحیی میرزا ، حاجی اسجدالسلطان ، معظّم الملک .

از علما و طلبه ها : آقا میرزا محسن (برادر صدرالعلماء) ، حاجی ذبیح علی نوری ، میرزا طاهر تنکابنی ، حاجی سید نصرالله اخوی .

از بازرگانان : حاجی حسین آقا امین القرب ، حاجی سید مرتضی مرتضوی ، حاجی محمد اسمعیل مغازه ، حاجی امین التجار بوشهری ، میرزا محمود اسپهانی ، حاجی محمد علی شافروش ، حاجی محمد تقی شافرویی ، وثوق الدوله ، محقق الدوله ، مخیرالملک .

از اعیانها : صنیع الدوله ، نصرالسلطان صدیق حضرت ، احتشام السلطنه ، سید الدوله ، حسنعلیخان (پسر مخیرالملک) ، مشارالملک ، عون الدوله ، دبیر السلطان ، حاجی سید باقر اخوی ، سیدالحکماء (۱) .

از پیشه وران ، میرزا محمود کتاب فروش ، حاجی میرزا ابراهیم خیاطباشی ، حاجی سید ابراهیم حریر فروش ، شیخ حسن سقط فروش ، حاجی محمد ابراهیم وارت ، ملا حسن وارت ، حاجی محمد تقی بشکدار ، دکتر سید ولی الله خان ، امین التجار کردستانی ، حاجی سید آقا تبر فروش ، حاجی میرزا احمد زرگرباشی ، حاجی شیخ اسمعیل بیسوز فروش ، مشیدی باقر بقال ، شیخ حسن علاقه بند ، استاد حسن معمار ، سید حسین بروجردی ، شیخ حسین علی ، آقا حسین قلی ، حاجی عباسعلی ، حاجی عبد الوهاب ، حاجی علی اکبر پلو پز ، استاد غلام رضا یخدا نماز ، حاجی سید محمد ساعت ساز ، حاجی سید محمد باقر ، سید محمد تقی هراتی ، سید مصطفی سمسار ، سید مهدی دلال (۲) .

از زودتیشان : آریاب جمشید .

در این فهرست آنچه میباید نیک دید نامهای وثوق الدوله و مخیرالملک و دیگران اینگونه لقب دارانست . اینان مردان بیامی میبودند و برخی از ایشان از جهان آگاه و خود کسان کاردانی شمرده میشدند . مایه پرسیم : ایسا اینان وادل بکشور و تسوده مپسوخ و هواخواه مشروطه میبودند ؟ . اگر چنین است پس چرا در آن کوششها که دوسید و عمدستان ایشان در راه رسیدن بمشروطه میکردند ایقان همراهی ننمودند و در آن روز های سخت

(۱) اینرا از حیل المعین آوردیم و چنانکه دیده میشود یکی بیشتر است . زیرا ده تن باصتی داشتند و بازده تنند .

(۲) اینها را از حبر الممنین و از کتاب تاریخ مجلس ملی ایران آوردیم و چنانکه دیده می شود چند تن کم است .

کمترین یآوری نشان ندادند ؟ . اگر هوادار مشروطه نمیبودند پس چگونه اکنون بدخواه نمایندگی مجلس را پذیرفتند ؟ . پنداست که اینان را خواستهای دیگری در دل میبوده ، و یا جز در پی سودجویی نمیبوده اند .

از آنسوی نامهای مشهدی باقر بقال و حاجی علی اکبر پلوپز دو نیست . از اینگونه کسان نا آگاه چه کار برخاستی ؟ در این هنگام که رشته کارها از چنگ دربار آورده شده و بدست توده میافتاد مردان کاردان و آزموده میبایست که بجای رسد . همچون ناصر الملک نمیگویم مشروطه برای ایران زود بود . ایران اگر در زیر فشار خود کامگی مانندی مشروطه برای آن همیشه زود بودی . میگویم : جنبش خام میبود ، در این هنگام پیشوایانی میبایست که با گفتن و نوشتن معنی درست تر مشروطه و راه کشور داری ، و چگونگی گرفتاری های ایران را بگوشها رسانند ، و از میان توده مردان شایسته و کاردان پدید



آوردند و چنین پیشوایانی نبودند. دو سید که جنبش را پیش آورده بودند این کار از ایشان بر نمیآمد و دیگران که کم با پیش نمیتوانستند، آن اندیشه بلندی که بچنین کار پا کدلافه بر خیزند نمیداشتند، و هر یکی از راه دیگری سود خود میجستند. یکی از کمی های جنبش ایرانیان این بود و خواهیم دید که رسیدن نمایندگان شهرها نیز با این کمی را برنداشت. و از میان آنان نیز چنان پیشوایانی بر نخواست.

این نمونه خامی ایرانیانست که زمان درازی کوشیده بودند که رشته کارهای کشور را از دست سود جویان و خوسبازان دربار بیرون آورند و کثرتی که فیروز شده بودند، همان درباریان پارختیای دیگری پیش میآمدند و اینان بمیان خود راه میدادند و بازار رشته را بدست آنان میسپاردند و زبان این را تمیذانستند.

اما گشایش مجلس: روزیکشتمی هنگام پسین همه وزیران و سفیران و کونسولها و بسیاری از اعیانها پارختیای رسمی در کاخ گلستان گرد آمدند. دو سید و دیگر مجتهدان تهران و همه نمایندگان برگزیده شده نیز بودند. شاه چون دود یا می داشت در صندلی چرخدارش آوردند، گذهاریکه برای گشایش آماده شده بود نظام الملک بنام شاه خواند، و چون بیایان رسید موزیک نواخته شد و در همان هنگام از میدان توپخانه یکصد و ده توپ شلیک گردید، آن گفتار شاه را در روزنامهها نوشته اند و چون دراز است ما در اینجا نمی آوریم.

پس از شکستن سلام سفیران و کونسولها و دیگران پراکنده شدند و نمایندگان به مدرسه نظام (همان جایگاه مجلس چند گاهه) باز گشتند و پس از کمی گفتگو چون شب فرا رسیده بود پراکنده گردیدند. آن شب در تهران و دیگر شهرها بنام گشایش پارلمان ایران چراغانی کردند و در همه جا آگاهی از این گشایش پراکنده گردید.

فردا دوشنبه دوباره نمایندگان گرد آمده و صبح الدوله را رییس، و وثوق الدوله را نایب رییس یکم، و امین الضرب را نایب رییس دوم برگزیدند. چون می بایست و نظامنامه داخلی، نوشته شود کسانی از نمایندگان را برای نوشتن آن نامزد گردانیدند. در این میان قانون اساسی، نیز نوشته میشد. (گویا مشیر الملک و مؤمن الملک پسران صدراعظم آنرا مینوشتند، یا بهتر گویم ترجمه می کردند).

دو سه نشست در همان مدرسه نظام بر پا گردید، و چون نامه نوشته و از شاه درخواست جایگاهی برای مجلس کرده بودند، بامستور او کاخ بهارستان را که شادروان حاجی میرزا حسین خان سپسالار در پهلوی مسجد و مدرسه خود ساخته بود، جایگاه مجلس گرفتند و نخست ها را در آنجا بر پا کردند.

چون نمایندگان نا آرزو، و آنگاه اندک میبودند، و در آن کاخ نیز و صندلی نمیبوه و همه بر روی زمین مینشستند، و از نبودن سخن دیگر، بگفتگوی نان و گوشت تهران میپرداختند تا چندی مجلس سرد و بیرونق می بود ولی خواهیم دید که کم کم گرم

گردید و به رونق افزود.

بیرون کردن میر

هاشم و امام جمعه

از تبریز

به تبریز باز میگردیم: گفتیم مردم آرام نمی گرفتند و سران جنبش کوششهایی مینمودند. در این میان میرعاشم رفتار شکنجی می نمود. این مرد که پیشتر از گوشه گیری میبوده اکنون بنام آنکه من پیشگام شده و تکانی پدید آورده ام با رزوی سروری افتاده بهمگی چیرگی مینمود. چنانکه گفتیم هنوز از روزهای

بست نشینی این پدرختاری ازو نمایان گردید. زیرا هر زمانیکه می آمد گروهی از سیدها و جوانان دوجی را یا تپانچه ها بکمر، پدیش و پس خود میباشناخت و چنان راه میرفت که توگفتی بیگنری یکی است. صندوق اعانه که برای در رفت بست نشینان بر پا گردیده بود، این آنرا گنجینه خود پنداشته بر آنها مینوشت. در تنهایی کونسول را دیده بدیگران ارج نمیکذاشت. پس از بیرون آمدن از بست پدرختاری بیشتر گردانیده و خود بنهایی بدیدن ولیعهد میرفت و با او بگفتگو مینشست.

این کار او مایه بدگمانی شد و بزبانها افتاد که میرعاشم پول از ولیعهد گرفته و باوزبان داده که بیروچیدن دستگاه جنبش کوشد. چنین گفته میشد. و ولیعهد گفته کسبکه شتر را بالای بام برده همو تواند پانین آورد. از کوتاه اندیشی، جنبش را که نتیجه کوششهای سدها مردان میبود پدید آورد. خود میسرمد و بخوابانیدن آن امید میبست.

از اینخواهان سخت رنجیدند ولی بیاس مردم دوجی، و از ترس تپانچه پیرامونیان میرعاشم سخنی نمی یارستند، تا روز بیست و سوم مه (۲۲ شهریور) که نشست انجمن بر پا گردیده بود میرزا حسین واعظ رو بنمایندگان پدش دران گردانیده، بی آنکه نام میرعاشم را یرد بشردن بد رفتارهای او پرداخت و نکوهشها نمود. لکن در آنهمان که وی سخن میگفت میرعاشم بادسته خود رسید و بانجمن درآمد بنشست، و از گفته های میرزا حسین دریافت که نکوهش از کارهای او کرده میشود. و با میرزا حسین برخاش نمود، و در این میان برادران و کسان او بیرون ریخته میرزا حسین را بسپارزدند. دیگران باگریخته یا از ترس خاموش ایستادند.

این پیش آمد باآزردگی مردم افزود. فردا يك دسته از آزادیخواهان در مسجد گرد آمده و بازار را بندانیدند، و علایان و دیگران را با تپانچه آورده بیرون رفتن میرعاشم را از شهر خواستار گردیدند و پافشاری نمودند. میرعاشم ایستادگی تپارسته از شهر بیرون گردید و آهنگ تهران کرد.

این آسیب نخست بود که بجنبش تبریز رسید. زیرا در سایه آن، مردم دوجی که در شماره بسیار و در کوشش و تلاش دلیر و پافشار میبودند، و گام نخست را در راه جنبش آنان برداشته بودند، بیشتر خاز خود را کنار کشیدند، و کم کم بدشمنی برخاستند، و خواهیم دید که از این دو تیرگی چه زیانها برخاست.

در این میان نظامنامه انتخابات و دستور آن از تهران رسیده بود. چنانکه دستور نظامنامه بودش تن را برای انتشار بر گزیدند که در حیات انجمن جا گیرند و کار برگزیدن را روان گردانند. محمدعلیمیرزا نیز از سوی خود اجلال‌الملک را برگماشت. و چون رمضان فرا رسیده بود روزها کار کردن سخت بودی چنین نهادند شب‌ها انجمن را بازکنند. در این روزها روزنامه ای بنام «انجمن» بر پا گردید که شماره یکم آن روز شبه بیست و هشتم مهر (یکم رمضان) بیرون آمد.



ب ۴۸

حاجی مهدی آقا کوزه کنانی

در میان هنگام باز داستانی پیش آمد و آن بیرون کردن حاجی میرزا کریم امامجمعه از شهر بود. این مرد را گفتیم پیش از مشروطه دستگاه فرمان روایی میداشت. هر زمان که بیرون آمدی صد تن کمابیش سید و طلبه و نوکر از پیش و پس استر او راه رفتندی. گفته اش در همه جا پیش رفتی. خانه اش پست بودی که هر که پناهیدی ایمن گردیدی میتوان گفت پس از محمد علی میرزا بزرگترین فرمان روایی در شهر او را میبود. داستان دبه داری و نیارداری او را نوشتیم.

چنین کسی چگونه بر تاختی که گردن بقانون گزارد و با دیگران یکسان باشد؟! چگونه بر تاختی که مردم بیدار گردند و بکارهای زندگی پرداخته و پروای او و دستگاهش ننمایند؟! روزهای نخست که بمسجد مصماخان آمد از ناچاری بود. آن روز معنی درست پیش آمد و نتیجه آنرا نمیدانست. ولی پس که دانست کار خود را سخت میدید، و بجای آنکه به نیکویی برخیزد و جا برای خود میان توده باز نماید، باین اندیشه افتاد که با دادن پولی سخنگویان (واعظان) را بفریبد و بسوی خود کشد. و سیصد تومان پول میرزا جواد ناطق (ناصر زاده) داد که رسدی خود بردارد و رسدی دیگران دهد.

ناطق پول را بصدوق انجمن داد و پزده از روی کار امامجمعه برداشته شد. و شب یکشنبه بیست و هشتم مهر (۲ رمضان) آزادخواهان در حیات انجمن گرد آمدند. و داستان را عنوان کرده و جوش و خروش نمودند. و بدیهای امامجمعه را یاد کرده بیرون کردن او را از شهر خواستار شدند. و چنین گفتند. اگر بیرون نرود فردا ما خود او را بیرون خواهیم کرد. سران انجمن، بادست اجلال الملک، چگونگی را بولیعهد گفتند، و ولیعهد دستور فرستاد که امامجمعه فردا در شهر نماند و بیرون رود.

فردا امامجمعه بر منبر رفت و خواستی این بود که با گفتن سخنانی مردم را از شهر باز نشاند که به ماندنش در شهر خرسندی دهند. ولی نتیجه از این کار بدست نیامد و او تاگزیر شده از شهر بیرون رفت.

ولی چون در باغ وزیر در نزدیکی شهر می نشست و چنین گفته میشد کسانی بنزد او رفت و آمد می دارند و بزبان آزادی گفتگو می کنند، و از اینسوی در شهر سرش حاجی بیوک آقا جانشین پدر گردیده و با پیرامونیان انبوه و شکوه بسیار بمسجد می آمد، روز شنبه چهاردهم آبان بآردیگر آزادخواهان بشوریدند و بازارها را بستند و هیاهو بر پا کردند، انجمن باز چگونگی را بولیعهد باز نمود. و بولیعهد قراشباشی خود نیر السلطان را فرستاد که برود و امامجمعه را از پیرامون شهر دور گرداند. نیز دستور داد که پس او بمسجد نیاید.

امامجمعه به تزلجه میدان که در چهار فرسخی تبریز و بسرویه تهرانست رفت. و در آنجا که دبه خود او می بود نشیمن گرفت. از اینسوی کسانی از مردم رفتند و میرزا غفار آقا را که دارنده پیشین مسجد بوده و امام جمعه با زور از دستش در آورده بوده بمسجد

آوردند که نماز بگذارد.

کار برگزیدن نمایندگان پیش میرفت. هر گروهی (خیفه) بنویسند خود نمایندگان خود را برمیگزیدند. از آنسوی چون رمضان در میان و مسجدها برپا میبود، واعظان مشروطه فرصت بدست آورده در منبرها سخن از مشروطه و کشور میراندند. شب سیزدهم آبان (۱۷ رمضان) بار دیگر شور و خروش برخاست.

از روزیکه تلگراف از شاه رسیده و مشروطه آشکار شده بود محمد علی میرزا همراهی نشان میداد، و چنانکه نوشته‌ام هر درخواستی که انجمن میکرد می‌پذیرفت، ولی این نشان پاکدلی او نبود و همیشه بی فرصت میگشت که بجلوگیری گوشت. این بود چون کار برگزیدن نمایندگان پایان رسید پیام فرستاد که دیگر انجمن را برجینند. زیرا انجمن نظارت کارش را انجام داده، و انجمن دیگر که آزادخواهان خود پدید آورده بودند بنیادی از قانون نداشت.

از این پیام انجمن نشینان که بیشترشان از ملایان و بازرگان می‌بودند بیم کرده و فرمان برداری نمودند، و انجمن را رها کردند. ولی آزادخواهان، یا بهتر گویم: مجاهدان خرسندی ندادند، و چون آتش انجمن نشینان و دیگران در خانه حاجی میرزا حسن مجتهد، برای افطار میهمان میبودند، ایقان آهنگ آنجا کردند، و بهنگامیکه نیرالسلطان فرمایشی ولیعهد نیز میبود رسیده و با مجتهد و دیگران بگفتگو پرداخته از رها کردن انجمن بازخواست نمودند، و داستان پیام را پرسیدند. مجتهد پاسخ داد: چنین پبانی رسیده و راست هم هست. تا رسیدن قانون اساسی نباید انجمنی باشد.

ایقان گفتند: ما نخواهیم گذاشت انجمن بسته شود. ما چیزی را که گرفته ایم از دست نخواهیم داد. از اینگونه سخنانی گفتند. بخواهنش مجتهد نیرالسلطان با تلفن با محمد علی میرزا گفتگو کرد. محمد علی میرزا باز همان سخن را گفت. مجاهدان همینکه این را شنیدند بی‌کبار شور و خروش نمودند. چون دسته انبوهی در حیاط می‌بودند یکی در بلندی ایستاده چنین گفت: مردم ایقان میخواهند انجمن را ببندند که پس از بسته شدن آن ناچار واعظان خاموش گردند و کم کم خونهای ما سرد شود. و آنگاه باز چیره گردیده و بیارند پسرهای ما آنچه میخواهند: ولی دانستیم بشکست و آن پیمان ریخت، تا یکم از ما زنده است از آزادی دست بر نخواهیم داشت، و اگر تهرانیان هم رها کنند ما خود پنهایی در نگهداری این دستگاه خواهیم کوشید.

با این گفته‌ها پادشاهان پاد مشروطه خواهان، و دزنده یاد آزادی - طلبان، و یا شور و فریاد پاسخ دادند. هیاهویی که تا آن روز در تبریز مانند شریک شده بود برخاست و سخنانی که تا آن روز در ایران گفته نشده بود بزبانها آمد. آشکاره باز نمودند که اگر بجنگ و خونریزی هم برسد از ایستادگی نخواهند برگشت.

دیرگامی این نمایش در میان میبود. نیرالسلطان دوباره با محمد علی میرزا با تلفون گفتگو کرد، و چگونگی داستان را بدانسان که دیده بود بار باز نمود. پاسخ داده بود: ما خواستیم تا آمدن قانون اساسی انجمن نباشد. کثرت که تمیز بیند چنانکه میخواهند رفتار کنند.

از این پاسخ مردم شور و خروش کم کردند، و از آنسوی با پیشنهاد نیرالسلطان محمد علی میرزا دستخطی نوشت که انجمن همچنان برپا باشد و یکم نیز از سوی او برای بکار بستن دستورهای انجمن باشد. نیرالسلطان خود دستخط را برداشته آورد. مردم گفتند: میباید همین شبانه آقایان را با انجمن ببریم، و در زمان قانونها را روشن کرده و مجتهد و دیگران را پیش انداخته. با شور و خروش شادی بانجمن آمدند و بنام فیروزی خوانهای شیرینی از بازار آورده آن گروه انبوه که پیش از هزار تن میبودند همه را شیرین کام گردانیدند. دستخط را اینجای آوریم:

حاجی رسول آقا صدقیانی

«انجمن ملی تبریز کمافی السابق برقرار بوده و یک نفر مأمور تصدیق اجزای انجمن، و از جانب حضرت اقدس معین و در انجمن حاضر خواهند که اعضاء انجمن در امورات و جزئی و کلی ملت هر چه حکم نموده‌اند بموقع اجرا گذارند و کارگذاران حضرت والا در اجراء تمام احکامات انجمن ملی تقویت خواهند نمود.»

عقد هجری معتمدین المبارک ۱۳۲۴ هـ

این نخستین تیرد محمد علی میرزا و آزادخواهان تبریز بود. چنانکه گفتیم کربلایی علی مسیو و حاجی رسول صدقیانی و حاجی علی دوا فروش بهیسمتی نه‌تن دیگر انجمن نهانی بنام «هرگز غیبی» پدید آورده بودند، و خود رشته کارها در دست آذان می‌بود. در بیرون حاجی میرزا حسن مجتهد و دیگر ملایان و برخی بازرگانان در انجمن نشسته و سر رشته دار شمرده میشدند. ولی آنان را آن شایستگی نمی‌بود و در میان رشته جنبش



ب ۴۹

را آن انجمن نهائی میداشت و داستان بیرون کردن میرهاشم و امام جمعه و جلوگیری از بسته شدن انجمن همگی از ایشان میبود. آنان نیک میدانستند که خودکامگی از میان نرفته و تنها نام مشروطه نتیجه ای را در بر نخواهد داشت و باید نیرو بسیجید و برای نبرد آماده گردید. نیک میدانستند که اگر مردم را بخود رها کنند کم کم سست گردیده و از جوش فروخواهند نشست و این بود هر زمان بهانه دیگری پیش آورده آنان را بشکان واد می داشتند و با خودکامگی قهر را رها نمی کردند.

در تاریخ مشروطه برخی داستانهای ارجحادی هست و کسانی شایندگی و کاردانی نیکی از خود نشان داده اند. یکی از آنها داستان عهدستی دو سیه و پدیده آوردن جنبش تهرانیست که ما نوشیم و از هر شماره درخور ستایش است. دیگری عهدستی این سه تن نامبرده و همراهان ایشانست که جنبش تبریز را با عوش و کاردانی بسیار پیش بردند و دسته مجاهدان را پدید آوردند. کارهای ایشان نیز همه ارجحاد و درخور ستایش میباشد. این ایستادگی ایشان در برابر محمدعلیمیرزا و نگهداری از انجمن نتیجه آن را داد که رشته کارهای عمه آذربایجان بدست آزادیخواهان افتاد و محمدعلیمیرزا سبب نداشت و ناگزیر شد بکارشکنی های نهائی پردازد.

روزنامه های قنذاز پیش آمدهای آذربایجان را می باید دیدند و هر چه رخ میداد بگذرنگ می گزاردند و بسیاری از آنها که یکی عم روزنامه دارشده میبود جنبش ایران را یک چیز سرسری پنداشته و ارجحی بآن نمی نهادند و گاهی سخنان سردی می نوشتند. ولی این پیش آمد اندیشه آنها را دیگر کرد و همان روزنامه اوضاع داستان را عنوان کرده ستایش ها نوشت.

در این میان در تهران دارالشوری نیز بیک کار بزرگی برخاست و **بانک علی** بارج و جایگاه خود در پیش خویش و بیگانه افزود. چگونگی آنکه دولت، برای یاروم، آهنگه بوم گرفتن میداشتند و در این باره با دولت روس و انگلیس بگفتگو پرداخته و چیزهایی نهاده بوده اند، و روز شنبه هجدهم آبان، حاجی مخیرالسلطنه از سوی مشیرالدوله صدر اعظم بمجلس آمد و آن را بمجلس آورد. هنوز بیشتر نمایندگان تهران نیامده و قانونی برای کشور گزارده نشده دولت از مجلس همدانستانی با چنان کار را میخواست. تو گفتمی آن کوششها شده و دارالشوری بر پا گردیده بود برای اینکه کارهای ریفه برانداز در باربان رویه قانونی بخود گیرد. دو وام پیشین را گرفته و خورده و کنون چشم براه وام دیگری می ایستادند که با همدانستانی دارالشوری بکنند و باز بخورند.

مخیرالسلطنه نامه ای از صدر اعظم بیرون آورد که باو مینویسد: شما بمجلس شوری بروید و از سوی دولت پیام برید که دولت بیست و دو تومان، در درون کشور و بیرون آن، وامدار است که می باید بپردازد برای پرداختن آنها یا در دولت گفته بگو کرده

و آنها برای دادن وامی پیمان اندازده آماده گردیده اند و دستور بیانك استقراری و بیانك شاهنشاهی رسیده. ولی باید نمایندگان رای دهند و آنان را گرفته بیاورید.

سپس نسخه پیمانی را که با دو دولت نهاده شده بود بیرون آورد و برای نمایندگان خواند: دو دولت بیست و دو تومان تومان دولت ایران، با سود صدی هفت، وام میدادند بشرطهایی:

نخست آنکه دولت ایران جاهایی را که این پول بکار خواهد رفت بدو دولت بنماید.

دوم آنکه دولت روس از این وام طلب پیشین خود را کم نکند.

سوم آنکه شرطها عمان شرطهای دو وام پیشین باشد.

چهارم آنکه چهار کرویر از این پول را تارسیدن نوروز بپردازند.

پنجم آنکه گروه این وام نزد روس گمرکهای شمال و نرسه انگلیس تلگرافخانه و پستخانه باشد.

ششم آنکه بازمانده وام هنگامی داده شود که دولت ایران از چند ماه پیش خواستن

آن را بدو دولت آگاهی دهد.

مخیرالسلطنه میگفت: از چندماه باز ما خانه سفیران و کونسولهای ایران در شهر-

های بیگانه، و ما خانه سپاهیان و سرکردگان و کارکنان اداره ها در خود کشور پرداخته شده و بدریاب نیز پولی برای دررفت داده نگردیده. برای پرداختن اینجا چهار کرویر را در بایست میداریم که اگر بزودی نرسد کارها همه خواهد خوابید.

از این پیشنهاد همه بمجلس افتاد و نمایندگان بدو دسته شده. یکدسته همدانستانی

نمودند و دسته دیگر که همدانستان نمی بودند خاموش ایستادند. عنوان تهیدستی دولت و

ایشکه اگر پول نرسد همه اداره ها خواهد خوابید و بانها را می بست. در این میان حاجی

معین التجار کرداتی بسیار نیکی از خود نشان داد و آن اینکه پیشنهاد دولت را بپذیرفت

و نسخه پیمان نامه را بدست گرفته بیک بند عای آن را خواند و زبان های آنها را باز

نمود، سپس دلبران چینی گفت: باور من اینست که این بیست و دو کرویر بدی که دولت

میگوید راست نیست. زیرا شاعر زده اتابك (عین الدوله) عمده خود ستایی نمودی که

در آمد و در رفت دولت را با اندازه هم گردانیده ام و ششصد هزار تومان عم فرونی میداریم

که در نزد تومانیاس است. ما او را تا این اندازه دروغگو و باوه سرافناختیم. دولت

رویة در آمد و در رفت سه سال باز پسین را بمجلس فرستد تا رسیدگی کنیم. اگر

براستی دولت بدنگار است بگردن توده خواهد بود که آن را راه بیندازد، ولی نه از راه

وام گرفتن از روس و انگلیس، و آن عم با این شرط های سنگین، که برای چهار کرویر

پول کشور را بدست آنان سپاریم. و آنگاه باشد که ما در رسیدگی برویة در آمد و

در رفت، جایی پیدا کنیم که این چهار کرویر از آن بدست آید و دیگر نیازی بوام گرفتن

از خودی یا از بیگانگی پدید نکنیم . کتون ما کور کورانه نخواهیم توانست درباره گرفتن یا نگر گرفتن وام رأی دهم . سپس بیاد وامهای پیشین پرداخته و از دولت خواستار گردید که پیمان نامه های آنها را بمجلس فرستد تا توده از چگونگی آنها نیز آگاه گردد، و بگوشته سخنانی هم درباره آنها گفت که همگی آگاهی او را از کارهای دولت میرسانید . از این گفته های پر مغز و دلپراسته اوجاز مجلس دیگر شد ، و نمایندگان کسی که یا پیشنهاد داده استان نمی بودند دلیلی پیدا کردند و همگی بیک زبان از وام گرفتن ناخرشیدی نمودند ، و بار دیگر عهده در مجلس پدید آمد . کسانی که از پیش عهد استانی نموده بودند شرمسار گردیده خاموش ماندند . مخبر السلطنه چون چگونگی وادیت رفت تا بدولت آگاهی دهد ، ولی فردا دوباره بمجلس آمد و چنین آغاز سخن کرد : «رویه در آمد و در وقت سه سانه را که میخواهید دولت را ایستادگی از آن نمی باشد ، ولی از این کار چاره زودی بدریاست های دولت نشود . کتون را ما دو کرویر تومان میخواهیم که اگر ترسد اداره ها خواهد خوابید . شما با این اندازه وام خرسندی دهید ، و با خودتان از جای دیگر برای هزاره اندازید ، و باید تا سه روز این کار انجام گیرید .



ب . پ

صنایع الدوله رئیس مجلس

نمایندگان از این سخن اوسخت برآشفتند ، و چون دلیر شده بودند و آوازه های هم انداخته پاسخ دادند : «توده نتواند خانه ولانه خود را نزد بیگانگان گرو کرده ، چرا که امیر بهادر جنگ و فلان وزیر و فلان دبیر پول میخواهد ...» از اینگونه تندبیا

بسیار کردند .

حاجی معین یاز بسخن در آمد و این بار چنین گفت : « دولت از توده است و توده از دولت میباشد . میان این دو جهایی نیست . اکنون که دولت تا بدو کرویر پایین آمده پیداست که بسیار بی پولست ، و ما می باید بآن دستگیری کنیم . ولی با این شتاب که می نمایند هیچ کاری نتواند بود . در سه روز ما اگر از روس و انگلیس عم نخواهیم نخواهیم توانست پول گرفت .»

مخبر السلطنه گفت : « این دو کرویر در بانکها آماده است و تنها عهد استانی شما را میخواهند که بپردازند .

حاجی معین گفت : « و اگر این اندازه را بی گرو میدهند بگیرید . ولی باید در وقت آن یا آگاهی از مجلس باشد .»

مخبر السلطنه گفت : « بی گرو نمیدهند و میباید همان پیمان نامه را دیگر گردانید و این اندازه را از روی همان گرفت .»

حاجی معین گفت : « بدینسان وام گرفتن ، اگر چه یکصد هزار تومان باشد ، خوب نیست . دولت با این اندازه را بی گرو بگیرد و خود صدر اعظم بیایند ، و با دولت پرک دهد مایارگانان بنام خود بگیریم و بدولت بپردازیم .»

مخبر السلطنه گفت : « چون اینگونه وام دادن بسود سیاست ایشان نیست نخواهند داد و شما ناگزیر خواهید بود همان شرطها را بپذیرید .»

بدینسان گفتگو بدرازی انجامید . مخبر السلطنه هر چه پا فشرد که پیشنهاد را بپذیراند نمایندگان ، بپژوه بازوگانان ، نپذیرفتند ، و سرانجام چنین نهاد شد که اگر دولت پرک دهد ، ایشان خود بانکی بر پا نمایند ، و از سرمایه آن ، دو کرویر تومان بدولت وام دهند .

روز پنجشنبه بیست و سوم آبان (۲۷ رمضان) چون دانسته شد دولت پرک داده نمایندگان بگفتگوی بانک ملی ، پرداختند . یازوگانان که پیشروان ایشان حاجی - معین التاجار و حاجی امین الضرب و حاجی محمد اسماعیل و ارباب جمشید میبودند بگردن گرفته که آن را بشیاد گزارند . داستان بانک ملی ، که سالها یکی از آرزوهای ایرانیان شمرده شدی از اینجا پیش آمد .

نمونه سرشهای

ایرانیان

این پیش آمده در آغاز کار مجلس دو نتیجه نیکی در پی داشت : یکی آنکه مجلس ارجح پیش پدید آید . زیرا درباریان و بیگانگان چنین می پنداشتند که ایرانیان چون تازه پتان آمده اند آگاهی بسیاری نمیدارند ، تنها بآن بس خواهند کرد که در درون کشور قانونی باشد و داستان خود کلمگی در میسان نباشد ، و مجلس را بچشم همان عدالتخانه ، دیده چنین میدانستند که هر چه دولت پیشنهاد کند کور وار خواهند پذیرفت . رویسر فته

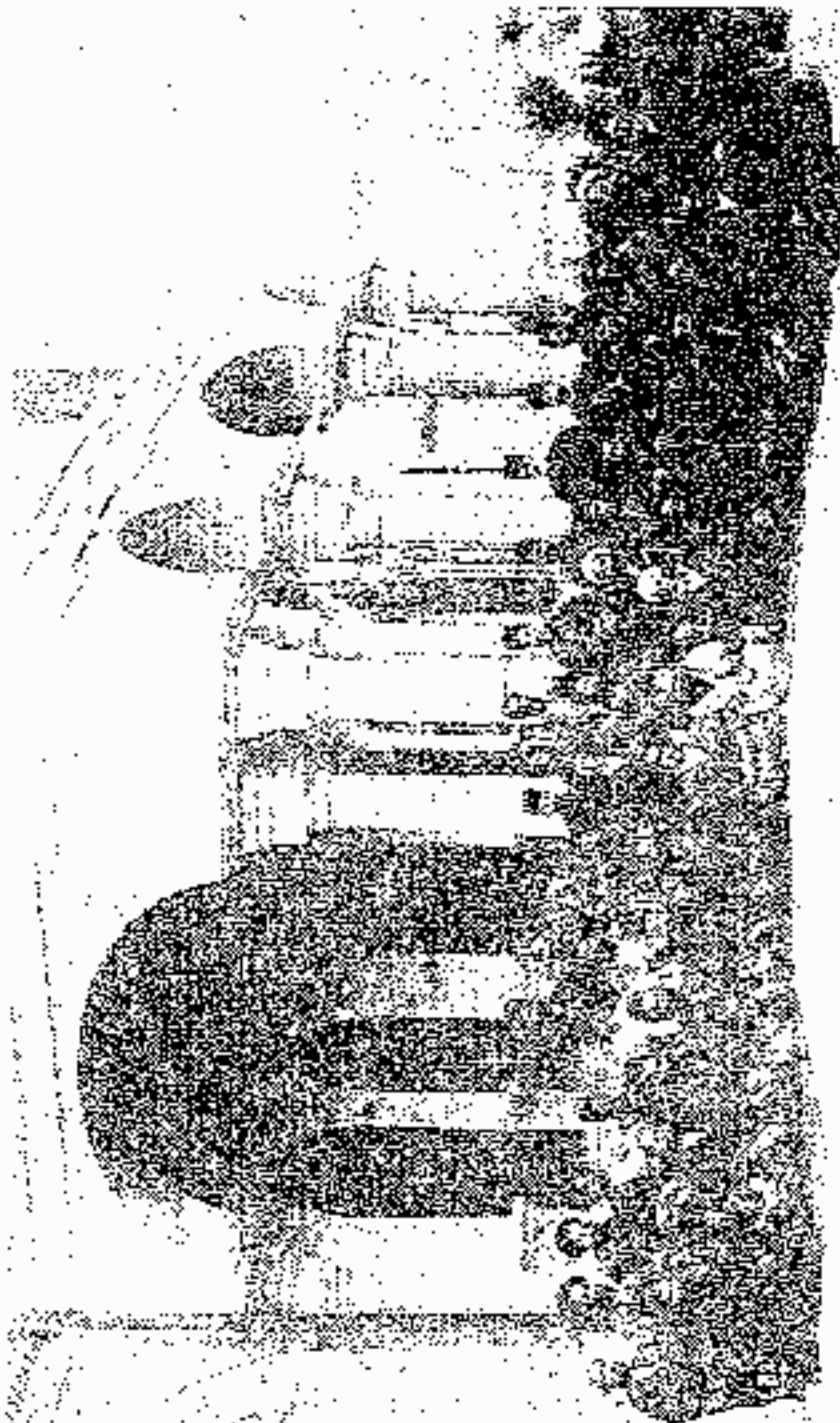
پسای منبر سید جمال واعظ در مسجد میرزا موسی زنی بیبا خاسته چنین گفت : « دولت -

گمان آندیشه های سیاسی با ایران نمی بردند . این استنادگی نمایندگان و آن گفته های پرمغز حاجی معین انتحار نادرستی پندار و گمان ایشان را نشان داد و بارزش مجلس افزود . آوازه این استنادگی تا بیرون نامه عنی اروپا رسید . پس از آن گفتگوها دولت نومید نشد ، و باز در آرزوی وام از روس و انگلیس میبود ، و چند روز پس از آن ناصرالمملک وزیر مالیه بمجلس آمد و ببار دیگر آن گفتگو را بمیان آورد و از نیازمندی و تهیدستی دولت سخن را نتد . ولی مجلس استوار استناد و حاجی معین گفت : ما دیرین بر پا کردن بانک عسقم . شما نیز در توشن نظامنامه و شرطهای آن بمباراد نماید . ناصرالمملک گفت : تا پنج سال دیگر این کار شما سامان نخواهد گرفت ، فعلا مریض ما گنه گنه لازم دارد تا رفع تب بشود . بعد از قطع تب بقویت مزاج بساید پرداخت . آقای وزیر اروپا دیده بسیار شتاب میداشت که کشور را گرو گرفته و چند کروبول گیرد و کبسه های درباریان بیدردر بدخواه را برگرداند . و یا گنه گنه پول تبهای آز و عوس آنان را نرو نشانند ، و در برابر چنان مردانگی که بشکست بازارگانان مینمودند ، بجای آنکه آفرین خوانند و دلگرمی بآنان دهند ، با در پیشه بتوجه گردانیدن ایشان میکوشید .

حاجی معین گفت : « آیا دولت میتواند بچهار صد هزار تومان تا يك کروور پس کند که ما آنرا پرداخته و با پذیرفته بازمانده باشیم . » ناصرالمملک پاسخ داد : « شما خودتان ببینید ، با این آورد گییا میتوان يك کروور پس کرد ؟ »

راستی آن بود که دولتیان با دستهای دیگری می جتیبند و خواستشان پیش از همه گرفته شدن آن وام میبود . ایشان با پیشنهادهای عمر امانه نمایندگان عهد استانی نمینمودند . حاجی معین دوباره یاد آوری کرد که دولت پیمان نامه های واعهای پیشین را بمجلس فرستد ، نیز ریز در رفتهای وامی را که خواسته میشد نشان دهد . ناصرالمملک نومیدانه بیرون رفت و چون بازارگانان بکار بانک پرداخته بودند و قیروزانه پیش میرفتند و بوسانه ای برای دربار باز نماند ، بود ، دیگر گفتگوی آن وام گرفتن را بمیان نیاوردند .

نتیجه دیگر اینکه مردم میدان یافته اندازه ههشهای خود را بینه نشان دادند ، زیرا از روزیکه گفتگو بمیان آمد ، انبوه مردم از توانگران و کم چیزان خشنودیهها نمودند و همراهی نشان دادند . سپس چون بازارگانان زمین آنها آماده گردانیدند . بدستان که سرمایه آن راسی کروور تومان گرفتند که هر کسی از پنج تومان تا پنجاه هزار تومان سهم تواند داشت ، و نظامنامه آنرا نوشته برای دستینه شاه فرستادند ، و چند حجره بازارگانان را برای گرفتن پول از مردم شناسانیدند . مردم رو بآنجا ها آوردند و پول پرداختن آغاز کردند . توانگران که پولهای میپرداختند بجای خود ، کم چیزان از هه بازی باز نمی استنادند . طلبه ها نشست بر پا کرده و پول از میان خود گسرد آوردند و میفرستادند و گفتند کسی که بخواهد خود را فروختد و پول بسجیده ماند ، شاگردان دبستانها عمین کار را میکردند . زنان گفتگو از فروش کوشواره و گردن بند بمیان می آوردند . روزی در



ایران چنانچه از خارجه قرض می‌کند. مگر ما مرده ایم؛ من بکشور رخت شوری حتم به اسم خود يك تومان میدهم. دیگر زنها نیز حاضرند، از اینگونه نمایندگان بسیار رو میداد.

ملایان که بچنین کارها کمتر در آمدندی آنان هم همراهی می نمودند. حاجی شیخ - فضل الله دویست تومان بگردن گرفت. حاجی میرزا ابوالقاسم امام جمعه که چنانکه گفتیم بدشمنی با مشروطه شناخته گردیده و میان مردم بد نام شده بود فرصت یافته بمجلس نامه ای نوشت و همراهی با توده نموده پنجم هزار تومان بگردن گرفت.

راستی را مردم تکان خورده و دلها پر از شهنش گردیده بود، و انبوه مردم با امید و آرزوی سرشاری بکاربر خاسته میخواستند قیامشوند، و بیسرفقت و نیرومندی کشور کوشند و در سایه این جنبش و تکان همگانی خودخواهیها و هوسها در دلهای کسانی ناتوان گردیده و ایشان نیز خواه و ناخواه بهمراهی میگردیدند. جز از درباریان کهن کار تیره درون که همچنان می ایستادند دیگران همگی تکان خورده بودند.

ایشان در تهران بود. برای همبازی شهرهای دیگر، بازار گازان بنیاد گزار بتلکرافت خانه رفتند و بازار گازان آنها را بتلکرافخانه خواستند، و با عروسته ای جدا گانه گفتگو کردند و از همگی توبه همراهی شنیدند. تبریزیان در باره بانگ همراهی نشان داده و از دربار و امدادان بدولت پیاسخ سنجیده دیگری برخاستند که خواهیم آورد. گذشته از شهرهای خود ایران، از قفقاز و هندوستان و استانبول، ایرانیان همراهی نشان دادند، تا چندی در همه جا گفتگوها و کوششها می رفت و ما نتیجه را خواهیم آورد.

در این هنگام در مجلس گفتگوی و نظامنامه اساسی، (قانون اساسی) نیز در میان میبود، نسخه ای را که آماده گردانیده و برای دستینه شاه فرستاده بودند باز گردانیدن آن را خواستار میشدند، و چون درباریان ناخوشی شاه را بیان کرده و آنرا نگه داشته و باز

بیکره ۵۱: نشان میدهد نمایندگان تهران را در مجلس یکم. نامهای آنها بدینسانست:

- ۱) تاجیک در جلو، روی زمین نشسته اند (از سمت راست بچپ): ۱) میرزا محمود کتاب فروش
- ۲) حاجی میرزا احمد زکری باشی (۳) حاجی محمد تقی بنکدار (۴) ابو باب جعفر (۵) حاجی شیخ اسماعیل بلور فروش (۶) حاجی سید محمد سادات (۷) حاجی معین الدین (۸) اسدالله میرزا (۹) حاجی محمد باقر ساپوری (۱۰) استاد غلامرضا یحیی اساز (۱۱) حاجی علی اکبر بلوچ (۱۲) حاجی عبدالوهاب کلانموز (۱۳) میرزا حسن بیگلری (۱۴) شیخ حسن بیگلری (۱۵) شیخ حسین (۱۶) مهدی باقریقال.
- بیست تن که روی بندهای نشسته اند: ۱) حاجی محمد باقر (۲) حاجی محمد علی شافعی (۳) حاجی سید محمد عراقی (۴) حاجی سید ابراهیم (۵) مرتضوی (۶) حاجی امین الضرب (۷) حاجی محمد اسماعیل (۸) میرزا امیر (۹) رفیق الدوله (۱۰) آقا میرزا محسن (۱۱) سید محمد (۱۲) سید محمد تقی عراقی (۱۳) حاجی سید محمد باقر (۱۴) حاجی سید آقا تیر فروش (۱۵) حاجی میرزا (۱۶) سید محمد (۱۷) سید حسین پروچردی (۱۸) سید مهدی (۱۹) سید مصطفی (۲۰) فتحی ۵۲۵.
- یازده تن که پشت سر ایستاده اند: ۱) حاجی میرزا ابراهیم خان خیاط (۲) مغیر الدین (۳) حسن وارث (۴) ادریس دولتی (۵) خان (۶) صدیق حضرت (۷) حاجی محمد تقی شافعی (۸) سید الحکمه (۹) حسن بیگلری (۱۰) حاجی عباس علی (۱۱) استاد حسن معاصر (۱۲) معین الدوله.

نمی فرستادند. مجلس ناگزیر میشد پیاپی یادآوری کند. نمایندگان شهرها یکی یکی میرسیدند.

پس از داده شدن مشروطه در تهران روزنامه ای (جز از آنها که از پیش میبود) بر پا شده بود، تا امتیاز روزنامه ای بنام «مجلس» به آقا میرزا محسن (برادر صدر - العلماء) داده شد که پراهمری (مدیری) میرزا محمد صادق طباطبایی (پسر شادروان - طباطبایی) و نویسندگی ادیب المعانی فراوانی از ماه آذر آغاز شده شد و شماره یکم آن روز یکشنبه سوم آذر (هفتم شوال) بیرون آمد. این روزنامه چنانکه از نامش پیداست پیش از همه گفتگوهای مجلس را عینوشنوت. تا آنجا که ما میدانیم پس از روزنامه انجمن تبریز، دومین روزنامه زمان آزادی است.

در تبریز آزاد بخوانان قیروانه میکوشیدند. در بیرون انجمن پاسخ سنجیده تبریز (با چنانکه خود می نامیدند مجلس ملی)، و در تهران مرکز غیبی در باره بانگ ملی کارها را پیش میبرد. چون دست محمد علم میرزا و پیرامونیان او را بر تاقچه بودند انجمن، هم بجای عدلیه نشسته و بناد خواهیایی، که از خود تبریز را از شهرهای دیگر می رسید گوش میداد، و هم بجای حکمران نشسته بایستی شهر و سامان آن میکوشید. مرکز غیبی که بیشتر در خانه شادروان علی مسیو بر پا شدی با دو چشم باز کارهای محمد علم میرزا و پیرامونیان او را نمی پایید و پراپردن دسته مجاهدان که تازه پدید می آمدند میبردند.

چون ماه رمضان پیاپی رسید و مسجد ها سرچیده شد، ایشان دیدند مسی باید رشته گفتگو از مشروطه و سودهای آن بریده نشود و چنین نهادند که روز عسائی آدینه همه بازارها بسته شود و سه تنی از واعظان که شادروان شیخ سلیم و میرزا جواد ناطق و میرزا حسین می بودند، در مسجد بعین روند. این کار بسیار سودمند افتاد و در نتیجه این بود که در تبریز داستان بختگ گرفتن و مشق کردن پیش رفت. چنانکه خواهیم دید. محمد علم میرزا از ایستادگی و نبرد آشکار تومید گردیده در نهان بکار شکنی هایی

میپرداخت و کسانی از پیرامونیان که سید محمد بزوی و مفخر الملک و مفاخر الدوله و دیگران می بودند آسوده نمی نشستند، و در سایه بدخواهیهای ایشان بود که در پیرامونهای شهر نایمی پیدانده و کسی بجلو گیری بر نمیخاست. حاجی مشرفی که میبازست دستورهای انجمن را بکار بندد بی پروایی نشان میداد. مرکز غیبی باز فرصت یافته بکار برخواست. بدینسان که روز یکشنبه سوم آذر (۸ شوال) یکدسته از مجاهدان بانجمن رفته و از نایبانی کارها و از نایبانی پیرامونهای شهر و بی پروایی حکمرانان گله و ناخشنودی نمودند، و فردا همگی بازارها را بسته در انجمن و پیرامونهای آن گرد آمدند. کسانی رفته و علما و دیگران را بانجمن آوردند، و گله های خود را گذاشتند و چاره خواستند، و چنین گفتند: اگر چاره ننگی به ما بازارها را نخواهیم گشود و از اینجا بیرون نخواهیم رفت، از هر سو آوازه های شور و

خروتر شنیده میشد. مجتهد با تلخون از ولیعهد خواست فرستاده‌ای کرد که بیاید و

در خواسته‌های مردم را بشنود و رفته باو باز گوید. ولیعهد تیرالسلطان را فرستاد. ولی او چون آمد و سخنان مردم را شنید و رفت و دوباره آمد پاسخ درستی نیاورد. ولیعهد بیبروایی نبوده و چنین گفته بود: اهلالی خاطر جمع شده مقرون شوند

مردم از این پاسخ بر آشفتند و باز هیاحو بر پا کردند و سخنان تندگی گفتند. شیخ سلیم و میرزا جواد و میرزا حسین خریکی جداگانه سردم سخن را ندادند. آفتاب را خاموش گردانیدند. و پس از گذشکو چنین خیالند که خوددینامه باغ نزد محمد علی میرزا رفته



پ ۵۲

وثوق الدوله نایب رئیس یکم مجلس

به میان نهادند و چون علما رفتند و گله‌های مردم را باز نمودند محمد علی میرزا باز سپرد انداخته و گردن مردم خواسته‌ها گذاشت و با بورد هائی، علما را باز گردانید. مردم نیز رام گردیده از فرود بازارها را باز کردند.

در این پیش آمد بود که از تهران حاجی مهدی آقا و دیگر بازرگانان و ایشلگر افغانه خواسته و گفتگوی بانك ملی را بمیان آوردند. ایشان پاسخ دادند که نشستی برپا کرده و بگانش پرداخته نتیجه را آگاهی خواهند داد. و این بود روز آدینه هشتم آذر (۱۳ شوال) در خانه حاجی مهدی آقا با بودن مجتهد وثقه الاسلام و میرزا صادق آقا و حاجی

میرزا محسن و حاجی سیدالمحققین و دسته‌ای از بازرگانان و دیگران. نشستی برپا نمودند و زمینه را بگفتگو گردانیدند. و پس از سخنانی چنین نهادند که با بنیاد گزاردن بافتن عملی همراهی نمایند و در اینجا هم پوهایبی گرد آورند. ولی با دادن وام بدولت که بیشتر آن بکسیه بدخواهان توده خواستی رفت عهداستان نباشد. و در این باره دو تلگراف، یکی با دستینه علما، و دیگری با دستینه بازرگانان بتهران فرستادند. ما تلگراف بازرگانان را در اینجا میآوریم:

حضور محترم آقایان اعضاء مجلس مقدس شورایی ملی و عموم آقایان تجار محترم و دام احببناهم در خصوص استقراض و تأسیس بانك ملی قرار بود مذاکره عمومی شده جواب داده شود اینست که عرض میشود روز جمعه سیزدهم ماه در محضر علماء و حجج الاسلام و جمعی از رجال دولت و تجار این مسئله طرح شده مذاکره شد تمامی طبقات محترمه با کمال تطلب خاطر در تأسیس این بانك ملی که اسباب استخراش دولت و ملت است حاضرند ولی آنچه در این باب میخواهند تأمینات است دیگر مایند از قرار مذکور بود چه مملکت فوقه: دالفایه جناخالی دارد اولاً باید بودجه مملکت اصلاح شود تا در آنچه حاجتی با استقراض جدیده دهنود و تا قانون اساسی باستحضار و کتله اغراف محکم و بودجه اصلاح نشود امکان تأسیس بانك نخواهد بود.

وخواهید فرمود که قانون اساسی اول سال نوبت واقع امیر گذارشته خواهد شد و دولت: فعلاً محتاج پنج کروور است و تا اول سال جدید این وجه را اندک احتیاج هست جواب: همیتر مایند که امضاء دولت بجمعه الله متمولترین اهالی ایران صورت و جمعی از ایشان راه مخصوصاً ممکن است که در ازاء ثروت قوی الماده که از سایه دولت از ممرهای مخصوصه: دهمذیل کرده اند پنج کروور سهل است اخذ آفران مجاناً تقسیم نمایند تا قدرت بتواند قریس ادا استقراض از خارجه را بهیچ وجه تصویب نمی نمایند و رضایت ندارند.

در اینمیان ناخوشی مظفرالدینشاه سخت تر گردیده و برای محمد رفتن محمد علی علی میرزا يك گرفتاری دیگری پیش آمده بود. زیرا اشاع اساطنه

میرزا تهران بسیار دیگر آرزوی ولیعهدی را دنبال میکرد و بکوششهای میبرد اذت. محمد علی میرزا از این میترسید که سران آزادی بوی

گرایند. از اینرو در حال آنکه دشمنی سخت با مشروطه میداشت و در نهان به برانداختن آن میکوشید. و چنانکه دیدیم با تبریز زمان همیشه در نبرد می بود. در بیرون میکوشید دلجویی از سران آزادی در تهران کند و دشمنی خود را با مشروطه پوشیده دارد. برای این نامه‌ای بشادروان بیهبانی نوشت که او هم فرستاد و در روزنامه مجلس بچاپ رسید. ما آنرا در اینجا میآوریم:

از قراریکه شنیدم از تبریز کاغذی بجایایالی نوشته اند که ولیعهد مخالف با عقیده و ملت است و مجلسی را که بندگان اقدس شما بونی از و حتماً فداه داده است ولیعهد قبول:

ونداره اولاً بذات مقدس پروردگار قسم است که این مطلب بکلی خلاف و بی اصل است و معنی از خدا میخواهم که انشاءالله این دولت و ملت ترقی کرده و رفیع این مملکت باشد تا ثبات و بر جدت قسم که اگر آجمی بعینت فرستاده باشم اگر من آدم بمببات فرستاده باشم دره چهره خواهد ماند و آشکار خواهد شد برای چه چرا باید من مخالف این عقیده و منکره و آبداری مملکت باشم؛ ثالثاً از شخصی نما تعجب درم چرا این خیال و تصور را نسبت به من نموده اید و چرا این کافور را باور کرده اید مگر خودتان آن اشخاص مفرض را و تمیذ اید این سبیل است عزیز از این اقدامات در علیه من می نمایند شما چرا باید باور کنید، خواهش دارم سایرین را هم خودتان افلاخ بدید که بدانند این نصیحت است و منتظر جواب و کاغذ هستم زیاده زحمت ندارم.

از این نامه پیداست که تا چه اندازه منترسیده است و تا چه اندازه فروتنی می نمود. از پنهانی پاسخ میطلبید که از هر چه می او دلگرمی پیدا کند. در همان روزها بنخواستی او با مشروطه در تهران و دیگر جاها بزبانها افتاده بود:



چنانکه در مجلسی عم گفتگو از آن بمیان آمد. میتوان پنداشت که شجاع السلطنه و کارکنان او این سخن را رواج میدادند. در جاییکه خود شجاع السلطنه بیدخواستی مشروطه شناخته تر از این میبود و در سایه ستمهایی که دو قلم کرده بود مردم او را بیشتر دشمن میدانستند. هر چه هست این نامه سرایا شروع محمد علمبروزی بچنان افتاده و کسان بسیاری که یکی از آنان مدیر حزب المنهج بود از چاپلوسی با او نا آگاهی عمین را دست او بر گرفته بستانشای گرفته امیزی برداختند و او را دیگرانه حامی مشروطه نشان دادند. شگفت تر از همه خوش گمانی دو سید درباره او میبود.

۵۳ پ

حاجی سید نصرالله تقوی

این نامه خوشمندی محمد سلطه برزاست که با آن همه دشمنی با مشروطه گمانی همچون پهبانی و طباطبایی را قریب میداد و عواخواه خود میکردانید. کشاکش ولیعهدی در تهران مورقت و پیش از همه رنگ سیاسی بخود میداشت. رایست در آن آنگاه درستی نیافته ایم. هر چه بود این بار هم فیروزی محمد علمبروزی

راشد، و چون تاخوشی شاه روز بروز فزونتر میگردد و امید ببهود کم شده بود بنام آنکه به فرنگستان خواهیم رفت او را از تیریزخواست که رشته کارها را بدست گیرد. این تکبراف روز هشتم آذر (۱۳ شوال) رسید، و محمد علی میرزا با شتاب بسیج راه کرد و شاهزاده امامقلی میرزا را بجای خود گذاشت، و روز سه شنبه دوازدهم آذر (۱۷ شوال) با پیراموتیان خود از تبریز روانه گردید. مردم پاسداری نمودند و آن روز بازارها را بسته و برای راه انداختن او در خیابان و بیرون شیر گرد آمدند. این رفتن او بک سود و پیکریانی داشت. سودش این بود که تبریز آزاد گردید و کوشندگان آزادانه توانستند اندیشه های خود را درباره پدید آوردن مجامع امان و دیگر چیزها بکار بندند. زیادتش آن بود که تهران که پایتخت کشور است گرفتار کارشکنی های او گردید.

چنانکه گفتیم نظامنامه یا قانون اساسی نوشته شد و برای دستبند شاه بدریاز فرستاده گردیده بود، و در باریان چون همیشه بجلو گیری از کار مشروطه میکوشیدند آن را ننگه داشته باز نمیگردانیدند. سپس چون فشار مجلس را دیدند درباره برخی از بندهای آن گفتگو پیش آوردند.

داده شدن قانون اساسی

از جمله درباره مجلس سنا بگفتگو برخاستند، و خواست بدریازان این بود که مجلس سنا را چنان گردانند که دارالشوری در زیر دست او باشد و ارج بیشتر را آن مجلس دارد. نمایندگان خواست آنان را در یافته پاسخهایی میدادند. بدینسان گفتگو میرفت تا روز دوشنبه بیست و پنجم آذر (یکم ذی القعدة) ولیعهد پنهان رسید، و از سوی آزادخواهان و دیگران پیشواز با شکوهی بجا آمد، و از سوی مجلس نمایندگان برای گفتن و خوش آمدید، بدیش او رفتند، و چون از همان روزهای نخست شاه او را جانشین گردانید، خود را کنار کشید، و از اینسوی محمد علی میرزا هنوز خود را تبارزند پشیمان پهبانی و طباطبایی میدید، گفتگو درباره قانون اساسی همچنان پیش میرفت. محمد علمبروزی حاجی محشم السلطنه و مشیر المالك (پسر مشیر الدوله صدر اعظم) را از سوی خود بمجلس فرستاد که بیابند و در بازه برخی از بندها گفتگو کنند، و ایشان نیز بیشتر در زمینه مجلس سنا گفتگو کردند، و هر چه بود آنرا بیابان رسانیدند.

روزیکشبه هشتم دیماه (۱۴ ذی القعدة) مظفرالدینشاه که یازسین روزهای زندگی را بسر میبرد بان دستبند نهاد و سپس ولیعهد پیروی نمود، و بدینسان برای توده ایران قانون اساسی داده شد. مردم از این شادها نمودند و روز سه شنبه را برای آوردن آن به مجلس برگزیدند.

آن روز همگی علمای بزرگ و کسان دیگری در مجلس گرد آمدند و تمامان همه آن پیرامون ها را بر گردانیدند، مشیر الدوله صدر اعظم و ناصر المالك وزیر عاظم و محشم السلطنه و مشیر المالك قانون را برداشته آنگه مجلس کردند. مجلسیان تادم در پیشواز نمودند و بیاسداری و شاهمانی بسیار آنان را بدریون آوردند. سید محمد تقی

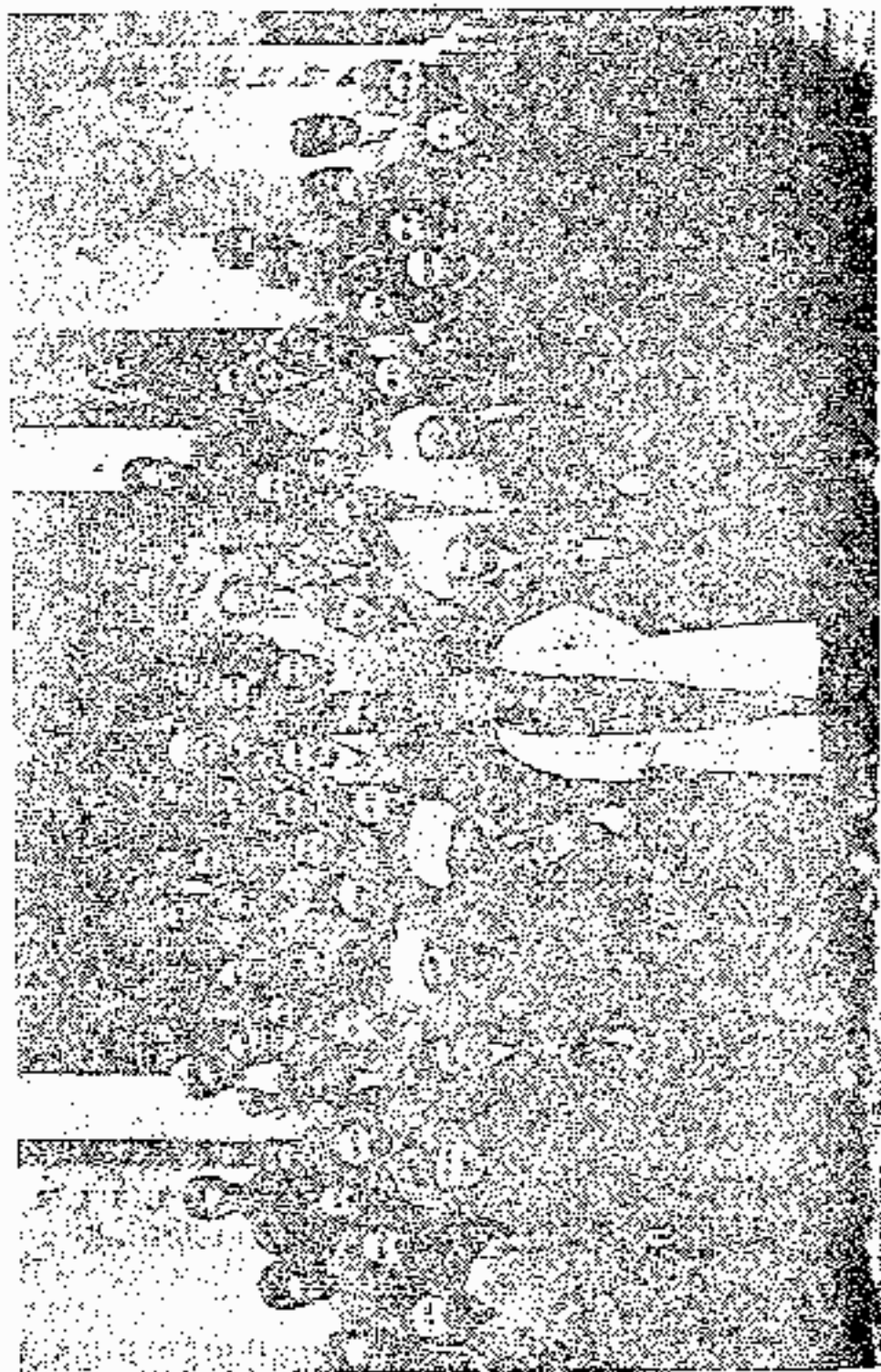
فراتی که یکی از نمایندگان بود در خطابه ای خواند . مردم شادمانه باها نمودند و آواز به درازند باد و استوار باد بلند گردانیدند . نمایندگان یکدیگر را بغل میکردند و از سر درونی یکدیگر میبوسیدند و برخی از شادی گریه مینمودند .

آن شب در مدرسه هروی جشنی گرفته شد و شاعران هروی آنی پیش آمد را به انجمن تبریز و دیگر جاه آگاهی داد . فردا شب باز در مدرسه سپاسگزار جشن و چراغانی پرداختند .

آروز بیان چیزها ارج بیش از اندازه خود داده میشد . مردم از سادگی بابنها ولستگی بیشتر مینمودند . این بسیار ارج میداشت که کشوری که قرن ها با خود کلمگی در دست عوسبازان و ستمگران زندگی کرده بود اکنون دارای يك قانونی باشد و دیگر دست ستمگران و عوسبازان باز نماند . هر بندی را که از قانون اساسی بمنتجیم برای مردم ایران مانده آسایش و پیشرفت میبود . ما باین خرد میگیریم که چنین قانونی ارج عیبگزاردن و شاهمانی مینمودند . ایراد ما از آنست که ساره دلانند نهادن این قانون را چاره همه درد ها مینمودند . مثلا اگر کسی گله از نا امانی کشور میکرد یا خاله از بدخواهی دریازبان مینموده شونده در زمان پاسخ می گفت : د بگذاز قانون اساسی برسد همه اینها درست خواهد شد . و این بدخواهان در جای خود خواهند نشست . از سادگی گرفتاریها و پرابهامی بزرگی را که میداشتند از پراکنده گی اندیشه ها و از آلودگی خویشا و از دست اندازهای بیگانه گان ، نمیدانستند ، و دلهای خود را با این چیزها خوش می کردند . چنانکه گفتیم : نخست درباره دیستان ها این خوش گمانی را میداشتند و چنین می پنداشتند که همیشه جوایز از آن دیستان ها بیرون آید ایران گدستان خواهد بود . سپس که دستان مشروطه پیش آمد هر زمان بچیز دیگری دل می بستند . این زمان بقانون اساسی دل بسته بودند و اینست از داشتن آن شاهمانی بی اندازه می نمودند .

دولت شهری روزیروز با ارج و نیرو می افزود . رموبند و نظامنامه داخلی ، و قانون اساسی ، راه کار را روشنتر گردانیده ، و این بود ، چنانکه تبریزیان یاد آوری کرده بودند بر آن شدید که بیک اندازه گردانیدن در آمد و رفت دولت پردازند و بگفتگی از آن برخاستند .

چنانکه گفتیم در تبریز بر گردیدن نمایندگان انجام گرفت . ولی **روانه گردانیدن** چون بسیاری از آنان که بر گردیده شده بودند و از مجتهدوئنه الاسلام بی پروایی مینمودند و دانسته بود که پذیرفته اند پانه ، و از آسوی دانسته نبود در رفت سفر را از کجا پردازند ، کارمچنان بی نتیجه می ماند . در ایشیمان از تهران چند بار یاد آوری کردند و نیز مجاهدان قشاز آورده ، و این بود انجمن بان پرداخت و پس از گفتگوی بسیار کسان پایین بنیادگی شانانیده شدند .



حاجی میرزا ابراهیم آقا، آقا میرزا فضلعلی، سید حسن تقی زاده، مستشارالدوله، حاجی امام جمعه خوبی، احسن الدوله، عداوت الله میرزا، میرزا عبدالرحیم طالبوف، میر-هاشم دوچی، حاجی محمد آقا حریری، حاجی میرزا آقا فرش فروش، شرف الدوله، تقی زاده چند روز پیش از جنبش تبریز آهنگ مصر کرده بود و چون از برگزیده شدن خود آگاه گردید یکسره روانه تهران شد و این زمان در مجلس میبود. میرهاشم نیز در تهران میبود و «اعتبارنامه» او را بتنگرافخانه فرستادند. آنچه می باید گفت اینست که آن را انجمن برگزیده و خواستش دلجویی میبود. طالبوف در ولادیقفقاز میزیست و تنها بنام ارجحیت نامی از کوششهای پیشین او و از نوشتههایش او را برگزیدند. ولی او این زمان وامیزد و دلخوشی از این جنبش و کوشش ایرانیان نمیداشت. این در بسیار کسانیست که در راهی که میکوشند چون بیک جای رسیده، دیگر آزوده شوند و روی گردانند. طالبوف از این کسان میبود و این زمان آزرده گیها مینمود. نامه ای از او در شماره دوم - روزنامه انجمن است که چاپلوسانه محمد علی میرزا را «حضرت اقدس والا ولیعهد روحفاداه» مینویسد. نامه دیگری در شماره سی و سوم آن روزنامه است که میگوید: «ایرانی که تاکنون اسیر يك گاو دو شاخه استیاد بود اما بعد از این اگر اداره خود را قادر نشود بکار هزار شاخه رجاله دچار گردد. آنوقت مستبدین به نابالغی ما میخندند و دشمنان اطراف شادی کنان لاجول گویند. فاش میگویم که (من این مسئله بیچون و چرا میبینم) و گرنه پشیمانید کدام تیره زنی قراچه داغیست که برای منع دخول و سوختن نسخه های - ملا نصرالدین باغوازی معاندین شورش نماید و از مجمع مطالبه اذن دخول بکند. هر کس عجب ولی نعمت تاجدار خود را بگیرد و بخواند یا با نویسنده او مکاتبه نماید چنین بی غور چه حق دارد خود را ایرانی حساب بکند؟!»

از مشروطه گرفتن ایرانیان آزرده گی مینماید. باین دستاویز که اگر نتوانند خود را راه برند دچار آشوب خواهند بود. یکی نبرسیده که چه میخواهی؟! اگر میگوینی نمی بایست مشروطه گرفته شود پس آن نوشته های تو بیچرخه بود؟! اگر میبایست گرفته شود پس این سخنان دل سردی آور بهره چیست؟!

دانشان ملا نصرالدین ایست که این روزنامه در آن سال در قفقاز آغاز شده بود و

بیکره ۵۴ نشان میخاستگی را از بیرونان جنبش تبریز و از نمایندگان انجمن واز نمایندگان که برای دوازدهم شهری برگزیده شده بودند. آنانکه در جلو ایستاده اند از راست بچپ: میر یعقوب یکی از کارکنان انجمن، حاجی غنی صراف، میرزا جواد ناطق ذاصح زاده، حاجی نظام الدوله «سراخچی»، تادروان شیخ سلیم، میرزا فضلعلی آقا، شریف الدوله، عداوت الله میرزا، حاجی محمد آقا حریری. از آنانکه در پشت سر ایستاده اند، آنکه در پشت سر حاجی نظام الدوله ایستاده حاجی مهدی آقا کوزه کنانی است. آنسوتر حاجی ملک انجار است. آنسوتر مرتضوی است. آنسوتر حاجی معین الزهدی است.

چنانکه خواهیم آورد یکی از روزنامه های سودمند میبود. گویا پادشور محمد علیمیرزا بود که در پستخانه آنرا نگه داشته نمیکزاردند ب مردم برسد. مجاهدان در آن پاره یا نچمن شکایت کردند و انجمن با تلگراف از دارالشوری درخواست آزاد گردن آنرا کرد. این به آقای طالبوف بر خورده و آن را دلیل میکورد که ایرانیان شایای مشروطه گرفتن نبوده اند و محمد علیمیرزا را دولی نعمت ایرانیان شمرده دشنام میدهد بکسیکه نکوهش او را در روزنامه ملا نصرالدین خوانده یا بنویسنده آن روزنامه نامه نوشته است.

مردم آن ارجحیت نامی را از کوششهای او نموده اند و او این خرده گیریهای بیمعز را با زبان مینماید. بدتر آنکه بهمین بهانه ها آقای طالبوف بتهران نیامد و در چنان زمانی که بیک دانشمند کار آگاه سودمند ترین یکی را بتوده نواختنی کرد خود را کنار گرفت. تلگرافی که از تبریز برایش فرستادند در پاسخ آن نمایندگی را پذیرفت. ولی شرط کرد که در ماه صفر (سه چهار ماه دیگر) روانه تیران شود. سپس در ماه صفر نیز سر باز زد و نرفت. از این رده که دوازده گانه باید تأمید بسیار بودند که ما هر یکی را در جای خود یاد خواهیم کرد.

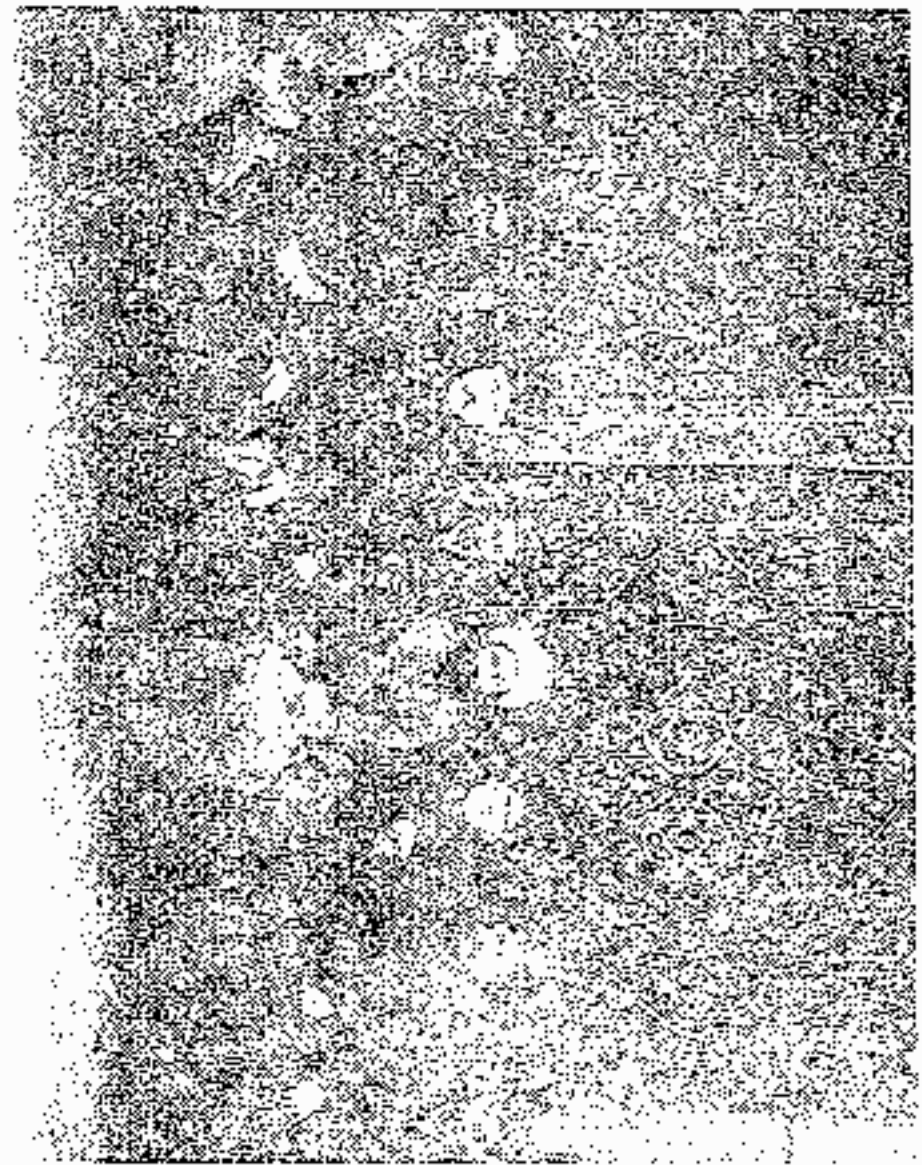
از دوازده تن که شمریم تنها نه تن در آذربایجان می بودند که میبایست روانه گردند. از آنان هم دو تن که حاجی امام جمعه و حاجی محمد آقا باشند آماده نشده بودند. آن از خوبی نیامده باین کارهای انجام نگرفته بود. تنها هفت تن آماده رفتن بودند و برای راه انداختن آنان روز سه شنبه هفدهم دیماه برگزیده شد که فییاید آنرا یکی از روزهای بیساتند تبریز شمرد، و برای آنکه دبستگی تبریزیان بجنبش، و اینکه چگونه کار را بزرگ میسازدند و از ذرون دل به پیروفت آن میکوشیدند دانسته شود می باید در استان را گشاده تر نویسیم:

آن روز مردم بازار ها را باز نکردند و همگی سر راه نمایندگان انبوه شدند و از در انجمن تا کنار پل آجی که بیگمان بیشتر از يك چهار يك فرسخ است کوچه ها را گرفتند. علما و سران آزادی در انجمن گرد آمده بودند و همه اطلاقها و حیاطها پر شده بود. نمایندگان نخست باینجا در آمدند. مردم بیکبار از دیدن ایشان آواز شادمانی بلند گردانیدند. در اینجا میبایست «اعتبار نامه» ها داده شود. نخست میرزا حسین سخباتی گفت. میرزا فضلعلی آقا و شرف الدوله چیزی نوشته بودند، در باره دبستگی خود بکار توده و اینکه آرزو مند جاننشانی میباشند و میروند تا در راه توده بکوشند، دادند آنرا هم میرزا حسین خواند. و مردم همه بیک آواز باک بر آوردند: « بروید در پناه خدا، یا جان و داراک به پشتیبانی شما خواهیم کوشید ».

اعتبار نامه عادلانه شد. و پس از برخی نمایشها و بیکره برداشتن هنگام راه افتادن رسید. نمایندگان و علمای موس دستگاز و مردم همگی پیاده روانه گردیدند. و تا جلومسجد امیر خیز که درشکه ها را در آنجا نگه می داشتند پیاده رفتند. بر سر راه مردم همه شور

و خروش می نمودند و شادمانی نشان میدادند .

در جلو مسجد امیر خیز مشیری نهاده بودند . نمایندگان بروی پله های آن نشستند . شیخ سلیم قرآنی بدست بالای مشیرایستاده و چنین خواست میانه نمایندگان و مردم پسمانی پدید آورد . نخست از سوی مردم ، از نمایندگان پیمان گرفت که در آن - هریکه میکنند همیشه به پیشرفت کارهای توده کوتند ، رفیروزی و نیرومندی ایران را دراندیشه دارند و



ب ۵۵

نمایندگان هشتگانه آذربایجان در باکو

از راست بچپ : حاجی میرزا ابراهیم آقا ، مستشارالدوله ، طالبوف ، آقامیرزااضلایی ، مشرفالدوله ، هدایت الله میرزا ، احسن الدوله ، حاجی میرزا آقافرشی .

نگهداری مشروطه را با پای خود شناست . سپس رو به مردم گردانیده چنین گفت : « این مردان ارجمند را که از سوی خود نماینده گردانیده غیرستید و آنان جان یکف گرفته و خود را بخدا سپرده روانه میگردند بگویند که در راه نگهداری از آنان آنچه اندازه آماده خواهید بود که این قرآن میانه شما و آنان داور باشد ؟ . . . باز همگی مردم با یک آواز چنین گفتند : با داراک و جان تا آخرین قطره خون خود دریاری و نگه داری آنان آماده ایم و قرآن را باین گشت خود گواه میگیریم و چنان بانگ برآوردند که تو گفتی در سراسر شهر آواز آنان را شنیدته .

پس از پیمان بندی نمایندگان بهرود گفته و بدرشکه عا نشنیدند و روانه گردیدند . هنگامه جلفا داشتند که از آنجا از راه قفقاز و گیلان بههران رسند . در شهرهای قفقاز در همدجا از ایشان با شورو شادی پیشواز کردند . در باکو گذشته از ایرانیان که بسیار فراوان میبودند و پیشواز پذیرایی با شکوهی کردند ، حاجی زین العابدین تقیوف میمانی کرد و پذیرایی شایانی نمود . طالبوف برای دیدن ایشان باکو آمد و نخست در یکجا بیکربرد استند . ولی دوباره بولادیققاز بازگشت و نویسد که از بی آنان آهنگ تهران کند . نویسد بیکار نیست .

دلبستگی ایرانیان

قفقاز به مشروطه

چون نام قفقاز برده شد می باید دانایی و اینکه جنبش مشروطه خوانی در ایران در آنجا گرد جان نمایم ؛ چنانکه گفته ایم ایرانیان در قفقاز بسیار میبودند . گذشته از بازار گانان و پیشهوران گروه انبوهی کارگر در کانهای نفت با کو کار میگردند و با رنج و خوازی بسیار روز می گزارندند . در سایه کمی کار و فزونی ستم در کشور خود ماندن نتوانستند و بشهرهای بیگانه پناه برده و بان کارهای سخت تن در داده بودند ، و چنانکه گفته ایم در جنگه ارمنی و مسلمان چند هزار تن از آنان بیگناه کشته شدند و خونیهانشان از میان رفت . زبان ناتوانی دولت ایران را آنان بیشتر در می یافتند و این بود چون آگاهی از جنبش مشروطه و برپا گردیدن دارالمشوری با ایشان رسیده بیش از دیگران شاد گردیدند ، و بیاد خانه و خویشان خود افتاده بیاز گفتن امید مند شدند ؛ و چنانکه گفتیم در هر شهری از نمایندگان پیشواز و پذیرایی با شکوهی نمودند .

کارگران کانهای نفت در صابونچی و با آخانی بده هزار تن میرسیدند ، و از - نمایندگان خواستار شدند که بدهن ایشان روند و نمایندگان درخواست آنانرا پذیرفته و آهنگ آنجا کردند و پس از دیدن و اندوه خوردن دوباره باز گردیدند .

کسانی از آگاهان ایشان پیامهایی به دارالمشوری فرستاده و خواستار شدند ، اگر بشود آنان نیز نمایندگان از میان خود برگزیده به دارالمشوری فرستند .

پیش از جنبش مشروطه ، چون روسیان و ارمنیان و گرجیان و دیگران هر کدام دسته ای میداشتند کسانی از ایشان نیز دسته ای پدید آورده بودند که از مشهوران خود نگهداری کنند ، و ایمان در تهران ، با کوشندگان تبریز پیوستگی می داشتند و از حال همدیگر آگاه

می‌شدند. از بنیاد گزاران آن نریمانوف، سوجی میرزا، میرزا جعفر زنجانی، مشهدی محمد عمواعلی، محمد آقی شیرین زاده سلطانی، حاجی خان، نورالله خان یگانی، مشهدی محمدعلیخان، میرزا ابوالحسن تهرانی، اکبر اسکویی، حسین سرایی، مشهدی یاقربان ارومیه‌ای، مشهدی اسماعیل میانی بودند. پس از مشروطه ایشان، چون مردان آزموده و آگاهی می‌بودند و اینکه میدانستند که مشروطه ایران که با آرایش و آسانی گرفته شده با آراشی و آسانی پیش نخواهد رفت و ناگزیر بکوششهایی نیاز خواهد افتاد، باین شدند که با هم مشیریان خود همدستی نمایند و فرستادگانی بشهرها فرستادند.

به تبریز نخست مشهدی اسماعیل و سپس مشهدی محمدعلیخان و حاجی خان و دیگران آمدند و اینانند که بنام مجاهدان قفقازی، شناخته شدند چون از قفقاز آمده و خود درخت قفقازی بنام می‌کردند بآن نام خوانده گردیدند و گرنه از خود ایرانیان مینمودند. آمدن اینان پذیرایی آزادخواهان افزود، و چون مردان آزموده و دیده بازی می‌بودند در هر کاری پیش گام می‌شدند و راه بدیگران می‌نمودند و کسانی از اینان بسختگویی نیز می‌پرداختند و با آگاهی دیدن مردم می‌گوشیدند. یکدسته از بیباکی اینان رسیدند و ملایان آنان را بیدین خوانده و بیزاری نمودند لیکن انبوه آزادخواهان بآنان ارج گزاردند و از آمدنشان خشنودی نمودند.

به پیروی از اینان بود که علی مسیو و همدستان او دسته مجاهدان را در تبریز پدید آوردند و همان دستور نامه ایشان بود که بفارسی ترجمه کرده و بدست مجاهدان دادند. از هر باره ایرانیان قفقاز یاوری به پیشرفت مشروطه می‌کردند، و ما بارها بیاد کارهای آنان خواهیم پرداخت. گذشته از ایرانیان، خود قفقازیان از دلسوزی و یاوری باز نمی‌ایستادند، و چنانکه گفتیم روزنامه های آنان - از «ارشاد» که احمد بیگ آقا یوف می‌نوشت، و از «تازه حیات» که هاشم بیگ مینوشت و از «ملاتصرالدین» که میرزا جلیل و چندتن دیگری از قفقازیان و ایرانیان می‌نوشتند، به جنبش ایرانیان ارج می‌نهادند، و آنچه در ایران رخ میداد در روزنامه های خود نوشته ویر پیرامون آن سخن میراندند. این بود روزنامه های آنان در ایران، بویژه در آذربایجان، خوانندگان بسیار میداشت. بویژه «ملاتصرالدین» که چون یازبان شوخی و یا ترکی بسیار ساده نوشته میشد و نگاره ها (کاریکاتورها) می‌داشت آنرا بیشتر می‌خواندند. در ماه های نخست جنبش، محمدعلی میرزا از پراکنده شدن آن در میان مردم جلوگیری و در پستخانه نگه میداشتند. ولی آزادخواهان آزردگی نمودند و از انجمن درخواست کردند که جلوگیری را بردارند و انجمن باتلگراف از دارالشوری آزادگردانیدن آنرا خواست. این همان داستانیست که عالیوف در نامه خود می‌آورد و آزرده‌گی می‌نماید.

«ملاتصرالدین» از روزنامه‌هاییست که باید یاد آن در تاریخ بماند. این روزنامه یک شاعر خوب، و یک نگارنده (نقاش) خوب، و چندتن نویسنده خوب می‌داشت، و با

همان زبان شوخی، از بدبیا سرزنش و نکوهش می‌نمود و نوشته هایش کارگر می‌افتاد. بگوشته کارهای بدی است که باربان سرزنش و ریشخند زودتر از میان رود. شاعر ملا نصر -

الدین میرزا علی اکبر صابری شیرواتی می‌بود که شعرهایش در کتاب جداگانه‌ای بنام «عویب عویب» نامده بچاپ رسیده و در همه جا هست.

یکی از شوخیهای ملا نصرالدین در باره مجلس ایران آنست که در یکی از شماره های خود می‌نویسد: «بیشتر نمایندگان مجلس ایران از ملایان هستند، زیرا در قانون ایشان برای نمایندگی دانش را شرط ندانسته‌اند».

دو تیریز ملایان آن را از داورانی مصله شردند و نوشته‌های درباره آن نوشتند که

پ ۵۶

گزیلایی علی مسیو

فرستادند علمای نجف نیز مصر کردند و آن را بچاپ رسانیده پراکنده گردانند. ولی سودی نداشت و جلوگیری از رواج «ملاتصرالدین» نکرد.

چنانکه گفتیم در سابق جنبش تبریز داده شدن مشروطه را به همه شهرها آگاهی دادند و در همه جا، کم یا بیش، تکان در مردم پدید آمد. در شهرهای آذربایجان از خوی و ارومی و مراغه و اردبیل و دیگر جاها نیز تکانها پدید آمد، و چون انجمن تبریز

جنگ حیدری و نعمتی در اردبیل

دیگران جدا می گرفتند .

دیگری اردبیل می بود که تا آغاز مشروطه پارمیماند و در نتیجه آن بود که پرس بر پا کردن انجمن کار یکشاکش وزد و خورد انجامید . چگونگی آنکه در آغاز مشروطه حکمران اردبیل ساعدالملک بود که یکی از نزدیکان محمد علی میرزا و خود مرد سفنگری می بود . مردم از دست او بناله برخاستند و بدارالشوری و بانجمن ایالتی تبریز تنگراهی کردند . انجمن یا فشاری نمود تا او را برداشتنند ، و پس از آن بود که تلگرافی بمیرزا علی اکبر آقا حجتیدیزگی آنجا کرده در خواست نمود که انجمن ولایتی برپا گرداند . میرزا علی اکبر آقا مردم را در مسجد گرد آورد و تلگراف را با آنان خواند و به معنی آنان انجمنی بر پا کرد . ولی چون میرزا علی اکبر آقا از سوی نعمتیان می بود حیدریان بیچشمی برخاستند و آنان نیز به پیشوایی حاجی میرزا ابراهیم آقا انجمن دیگری پدید آوردند ، و نادانی از دوسو دشمنی نمودند و هر روز در مسجد ها گرد آمده و ناچار نیز در آنجا می خوردند و بنام همچشمی بنمایشهایی بر میخواستند . سر انجام با آنجا کشید که حیدریان سواران فولادلو و نعمتیان سواران قوجه بگلو را که هر دو گروه از شاخسوتان نسا را جگر می بودند بشهر خواندند و در برابر یکدیگر سنگریسته بگلوله بازی پرداختند که چندکس در میانه کشته گردیده و با زخمی شدند .

این آگاهی ها که بد تبریز می رسید در انجمن گفتگو کردند که هر دو را از میرزا علی اکبر آقا و حاجی میرزا ابراهیم به تبریز خوانند و سپس چنین نهادند که دو تن از تبریز باردبیل روانه گردانند .

(انجمن ایالتی) همه آنها دستور می فرستاد که در آنجا هم انجمن (انجمن ولایتی) برپا کنند و بکارهای شهر خود پردازند و از هر شهری يك نماینده ای برای تبریز میخواست در همه آنها انجمن برپا گردید ولی در بیشتر شهرها معنی مشروطه را نمیدانستند و از کارهای یک انجمن بایستی گرد آگاه نمی بودند و این بود در می ماندند . در همه جا نمایان پیش افتاده با اندیشه و دلخواه خود بکارهایی می پرداختند و آن را میدانی برای پیشرفت آرزوهای خود می پنداشتند . در عرتهری ، اگر هم يك یا چند تن می بودند که معنی مشروطه را میدانستند سخن آنان گوش نمیدادند .

در مراغه حاجی میرزا حسن شکوهی از سالها در این راه می کوشیده و با روزنامه ها پیوستگی میداشته و او درباره انجمن مراغه می نویسد : « نمیدانستند و نمی فهمیدند که مشروطه چیست . کتابچه قانون اساسی چون مراغه آمد ابدأ معنی فصول او را نمیفهمیدند و تعجب میکردند که اینهمه شورش در سر این فصول بیهوده بچسه می آریند . » مردم تو گوئی چنین میدانستند که اعضاء انجمن بسا ایشان نصاب جماعت خواهند گزارد و یا مسائل شرعی یاد خواهند داد که در تقدس و تدین ایشان دقت زیاد می کردند .

در این میان در اردبیل يك داستان شگفتی پیش آمد ، و آن اینکه بر سر بر پا کردن انجمن جنگ حیدری و نعمتی برخاست .

از چیزهای اغریس آور در تاریخ ایران داستان دو تیرگی حیدری و نعمتی است . ما نمیدانیم این از کی پدید آمده و چگونه پدید آمده ، حیدر که بوده و نعمت که بوده . این میدانیم که زمان درازی شهرهای ایران دچار چنین دو تیرگی بودند . بدینسان که در هر شهری مردم بند دسته بودند . یکی حیدری و دیگری نعمتی ، و عرسته های با آن دیگری همیشه در سرکاری همچشمی و دشمنی می نموده اند و با نذک بیانه یکشاکش بر میخواستند و زد و خورد می کرده اند . از زمان صفویان این در میان میبوده تا کم کم از سختی افتاده و در بیشتر شهرها از میان رفته ، و تا زمان مشروطه تنها در شهرهای اندکی باز مانده بود که هر چند سال یکبار آواز از آنها برخاستی ، بویژه بیسنگام محرم که چون دسته ها بستندی و آن نماینده را نمودندی او باش میدان با نذد بد کینه جو بیها و خود نماینده پرداختندی .

یکی از آن شهرها قزوین میبود که در همان سال نخست مشروطه در دهم محرم ، در بیرون دروازه دو دسته با هم بزد و خورد پرداختند و در میانه دو تن کشته شده و گروهی بیشتر از سی و چهل تن زخمی شدند .

دیگری از آنها شوشتر می بود که تا همین نزدیکیها باز میماند و من در سال ۱۳۰۲ که بخوزستان رفتم برای نخستین بار آن را در آنجا دیدم . شهر بدو بخش شده : يك بخش را نعمتی خانه و دیگری را حیدری خانه میخواندند ، و باشندگان هر بخش خود را از